

محاكمه و دفاع

دکتر محمد مصدق

تمام مطالب این کتاب از روزنامه‌ی کیهان بدون کلمه‌ای کم و کسر برداشته و عیناً نقل شده است.

شماره‌ی ثبت کتابخانه‌ی ملی: ۱۴۱۸ به تاریخ ۱۴ / ۹ / ۲۶

(جلسه‌ی اول)

دکتر مصدق طی دفاع مشروحی گفت: من در روز ۲۸ مرداد نخست‌وزیر بوده‌ام و فقط دیوان کشور صلاحیت دادرسی دارد. دکتر مصدق خود را نخست‌وزیر قانونی معرفی کرد.

در ساعت یک بعد از ظهر پریروز، جاده‌ی نظامی سلطنت آباد وضع دیگری به خود گرفته بود. ماشین‌های نظامی و اتومبیل‌های خبرنگاران خارجی با سرعت زیادی به طرف سلطنت آباد در حرکت بودند و چون قبلاً اطلاع داده شده بود که ساعت سه بعد از ظهر محاکمه آغاز خواهد گردید، تا ساعت دو و نیم بعد از ظهر کلیه‌ی خبرنگاران داخلی و خارجی و تماشاچی‌هایی که موفق به دریافت کارت ورودی شده بودند، در سلطنت آباد حاضر بودند.

قبل از آن که خبرنگاران داخلی و خارجی و تماشاچی‌ها به در ورودی سلطنت آباد برسند، کارت‌های آنان از طرف چند افسر کنترل می‌گردید و پس از تطبیق عکس و حامل کارت و پرسش نام و نشان، اجازه داده می‌شد که به طرف سلطنت آباد حرکت نمایند و مجدداً قبل از آن که وارد باغ شوند، چندین بار دیگر کارت‌های آنان بازدید می‌گردید و در محوطه‌ی باغ نیز نام آن‌ها وارد دفتر می‌شد و خبرنگاران داخلی و خارجی از آن‌جا پس از طی مسافت زیادی به تالار آینه که در آن محل می‌بایست محاکمه انجام گردد می‌رسیدند.

در قسمت شرقی باغ سلطنت آباد، اتاق قدیمی که با آینه تزئین گردیده قرار دارد که به نام *تالار آینه* خوانده می‌شود.

این تالار که با سلیقه‌ی خاصی ساخته شده، یکی از آثار هنرمندان قدیم است که سقف آن با تصاویر قدیمی که اغلب از اشعار حکیم عمر خیام اقتباس گردیده نقاشی شده و دیوارهای داخلی آن را با آینه ساخته‌اند و چهار آینه‌ی بزرگ در چهار طرف اتاق در روی دیوار گذارده شده و پنج در بزرگ نیز که چوب‌های آن به سبک قدیم حجاری شده، این اتاق را با خارج ارتباط می‌دهند. و دو در ورودی نیز دارد که یک در آن برای ورود اعضای دادگاه و در دیگر که جهت مخالف در اول قرار دارد، برای ورود خبرنگاران داخلی و خارجی و تماشاچی‌ها و متهمین اختصاص داده شده بود.

در بالای در غربی تالار، یک قاب قرار دارد که در آن با خط بسیار زیبایی نوشته شده: «فرمایشات اعلی‌حضرت همایون شاهنشاهی در جشن بیست و سوم

اسفند ماه ۱۳۱۷» فرمایشات شاهنشاه با جمله‌ی «افسران من» شروع می‌شود.

در بالای سر قضا، تمثال بزرگ اعلی‌حضرت همایونی قرار دارد که در زیر آن، پرچم سه رنگ با شمشیر و خورشید به دیوار الصاق گردیده و تمثال شاهنشاه در روی آن نصب شده است.

در روی میز رئیس دادگاه نیز یک پرچم قرار دارد.

در جلسه‌ی دیروز محاکمه، کلیه‌ی خبرنگاران خارجی و داخلی و عکاس‌های آنان و همچنین اغلب وابسته‌های سفارت‌خانه‌ها دیده می‌شدند و تعداد آنان به صد نفر بالغ می‌شد و در میان تماشاچی‌ها سه خانم دیده می‌شد.

قبل از آن که آقایان دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی وارد تالار آیینی شوند، تماشاچیان موضع گرفته بودند و عده‌ی زیادی از آنان در جلوی دری که قرار بود آقایان دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی وارد شوند، اجتماع کرده بودند.

ساعت یک ربع به سه بعد از ظهر بود. آقای سرتیپ ریاحی در حالی که وکلای مدافع ایشان را احاطه کرده بودند، وارد تالار شد. با ورود رئیس سابق ستاد ارتش، یکباره فلش عکاس‌ها تالار آیینی را مانند روز روشن ساختند و در هر گوشه و کنار تالار برق، نوری چشم را خیره می‌ساخت.

سرتیپ ریاحی لباس خاکستری رنگی به تن داشت و خیلی خونسرد به نظر می‌رسید.

سرتیپ ریاحی به اتفاق وکلای مدافع خود خواست ابتدا در طرف چپ تالار بنشیند. ولی قبل از آن که در جای خود بنشیند، به طرف راست تالار رفت.

و به این ترتیب به اتفاق وکلای مدافع خود، آقایان سرلشکر میرجلالی، سرتیپ نصیر زند، سرتیپ معین، سرهنگ شاه‌قلی و سرهنگ آرمین نشست.

ساعت سه بعد از ظهر بود و هنوز آقای دکتر مصدق به تالار وارد نشده بودند و در ظاهر گفته شد که ممکن است آقای دکتر مصدق، امروز در جلسه حاضر نشود و این گفته، موقعی بیش‌تر قوت گرفت که آقای سرهنگ مقبلی، رئیس، و آقایان سرتیپ شیروانی و سرتیپ خزاعی، اعضای دادگاه، و سرتیپ آزموده به اتفاق چهار سرهنگ، دادیاران خود وارد تالار شدند و حضار به پا خواستند و پس از یک دقیقه در جاهای خود قرار گرفتند. اما هنوز از آقای دکتر مصدق خبری نبود.

ولی در همین هنگام در جنوبی تالار باز شد و آقای دکتر مصدق در حالی که رب دشامبر خاکستری رنگی به تن داشت، عصا زنان در حالی که چند افسر ارشد ایشان را به جای خود هدایت می‌کردند و آقای سرهنگ بزرگمهر، وکیل مدافع ایشان در معیت بودند، وارد تالار شدند.

بلافاصله عکاس‌ها شروع به فعالیت کردند و هنگامی که آقای دکتر مصدق خود را با عکاس‌ها روبرو دید، خطاب به آنان گفت: «یک عکس خوب از متهم بگیرید.» و موقعی که نزدیک جای‌گاه خود که در طرف چپ تالار بود رسیدند، پای ایشان مختصری لغزش کرد و در سینه‌ی تماشاچیان جای گرفتند که بلافاصله ایشان را در جای خود نشان‌دند و وکیل مدافع ایشان نیز در کنارشان قرار گرفت.

مدتی بود که آقایان به اتفاق وکلای مدافع خود در جاهای خود قرار گرفته بودند و آقایان اعضای دادگاه و دادستان ارتش و منشی‌ها در جاهای مخصوص خود نشسته بودند. ولی عکاس‌ها هنوز دست بردار نبوده و مرتب عکس می‌گرفتند تا جایی که رئیس دادگاه ناچاراً تذکر داد که عکاس‌ها کار خود را موقوف کنند و در جاهای خود بنشینند و چون باز هم عکاس‌ها توجه نکردند، چند افسر ارشد آنان را به جاهای خود هدایت کردند. ولی این عکاس‌ها خود را به قسمت جنوبی تالار رسانیدند و در این‌جا دستگاه‌های خود را به کار انداختند و از وضع دادگاه شروع به عکس گرفتن کردند. خبرنگاران خارجی در این جریان بیش‌تر جلب توجه می‌کردند و دستگاه‌های عکاسی آنان مجهزتر از دستگاه‌های خبرنگاران عکاس داخلی بود.

در این موقع سکوتی فضای تالار جلسه را فرا گرفت.

آقای سرلشکر مقبلی، در کرسی مقام ریاست دادگاه نشسته بود و آقایان سرتیپ شیروانی و سرتیپ خزائی، در طرف راست و آقایان سرتیپ افشار پور و سرتیپ بختیار در طرف چپ ایشان قرار داشتند. در طرف راست نیز دادستان ارتش بود که آقای سرتیپ آزموده در کرسی دادستانی ارتش نشسته بود. در دو طرف ایشان، چهار سرهنگ که سمت دادیاری را داشتند قرار داشتند و در طرف مقابل دادستان ارتش، منشی‌ها نشسته بودند که بیانات آقایان اعضای دادگاه و دادستان ارتش و متهمین و وکلای مدافع آنان را یادداشت نمایند. چند افسر ارشد ارتش در تالار آینه ایستاده بودند و در جریان کار نظارت داشتند.

در خارج از تالار و در فضای باغ نیز سربازان محافظ در دو طرف ایستاده بودند و به این ترتیب آرامش را در محیط سلطنت آباد حفظ می‌کردند.

رسمیت جلسه

ساعت سه بعد از ظهر، رئیس دادگاه با نواختن یک زنگ ممتد، رسمیت جلسه را اعلام کرد و به منشی دادگاه دستور داد تا ماده‌ی ۱۹۳ قانون دادرسی و کیفر ارتش را برای اطلاع تماشاچیان قرائت کند.

ماده‌ی ۱۹۳ به این شرح قرائت شد.

«رئیس دادگاه عهده‌دار نظم جلسات است و کلیه‌ی اشخاصی که در دادگاه حضور به هم می‌رسانند، باید بدون اسلحه وارد شده و تماشاچیان در جایی که برای آنها معین شده است ساکت بنشینند و هرگاه قواعد نظم جلسه را رعایت نکنند، رئیس دادگاه امر می‌دهد که آنها را از جلسه خارج کنند و در صورتی که مقاومت کنند، به امر رئیس از ۱ الی ۱۵ روز بازداشت خواهند شد.»

منشی دادگاه بعد از قرائت ماده‌ی ۱۹۳، مشخصات متهمین را سؤال کرد و از طرف آقایان دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی جواب داده شد:

نام: دکتر مصدق

فرزند: هدایت

شغل: نخست‌وزیر قانونی

مذهب: از آقای دادستان پرسید. شیعه.

ملیت: اهل ایران، عیال و اولاد دارم.

پیشینه‌ی کیفری: تا امروز نداشتم.

شماره‌ی شناسنامه: ۲۰۹۷

سن: بین ۷۲ و ۷۳ سال.

نام: تقی ریاحی

شغل: افسر

ملیت: ایرانی، عیال و اولاد دارم.

پیشینه‌ی کیفری: ندارم.

شماره‌ی شناسنامه: ۳۰۹۹۸

سن: ۴۴ سال.

در این موقع، رئیس دادگاه اظهار داشت: «به موجب ماده‌ی ۱۴۴ قانون دادرسی و کیفر ارتش، به آقایان متهمین و وکلای مدافع ایشان تذکر داده می‌شود که در جریان دادرسی مواظب اظهارات خود بوده و آنچه را که برای دفاع خود مفید می‌دانند، در موقع اظهار دارند و به منظور اجرای ماده‌ی ۱۹۴ قانون

دادرسی ارتش، تذکر داده می‌شود که وکلای مدافع نباید بر خلاف وجدان و قوانین اظهاراتی بنمایند و مدافعات خود را با نزاکت بیان کنند.

اکنون به آقای دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی اخطار می‌شود که به موجب ماده‌ی ۱۹۵، چنانچه تذکری درباره‌ی عدم صلاحیت دادگاه دارید، بگویید تا به آن رسیدگی شود.»

آقای دکتر مصدق تذکر داد: «ایراد داریم.» رئیس دادگاه تذکر داد: «رعایت مقررات را بنمایید.»

در این وقت آقای دکتر مصدق از روی صندلی برخاست و به این شرح شروع به صحبت کرد:

قبلاً لازم است به عرض دادگاه برسانم اگر می‌گویم سیاست خارجی در این کار دخالت دارد، منظورم این نیست که سیاست خارجی با اشخاصی که فعلاً در این جلسه اقداماتی می‌کنند ارتباطی داشته باشد. برای من واقعه‌ای روی داده که ناچار از عرض آن می‌باشم.

این واقعه این بود که در دوره‌ی ۱۵ تفتیشیه، وقتی انتخابات تهران شروع شده بود، عده‌ای به خانه‌ی من آمدند و گفتند فردا بیایید در مسجد شاه اظهاراتی بکنید و مردم را متوجه کنید که انتخابات آزاد است و دولت حق دخالت در انتخابات را ندارد. من هم دعوتی از مردم شهر تهران برای حضور در مسجد شاه کردم.

از طرف رئیس دادگاه تذکر داده شد که: «فعلاً راجع به عدم صلاحیت دادگاه صحبت کنید و این اظهارات را در موقع خود بفرمایید.»

آقای دکتر مصدق در جواب گفت: «اینها همه مربوط به هم است و ماده‌ی ۱۹۴ را قرائت کنید.»

ماده‌ی ۱۹۴ قرائت شد و روی جمله‌ی «برای دفاع در موقع خود» مدتی بحث شد.

بعداً دکتر مصدق گفت: «دادستان می‌گوید این جمله مال مقدمه است. متهم برای خودش هر چیز را که مفید می‌داند باید بگوید و اگر از اظهارات او جلوگیری کنند، این ظلمی است که به متهم شده است. این البته مقدمه است. جناب آقای سرلشکر! وقتی می‌خواهم بگویم می‌خواهم بروم تهران، باید مقدمه‌ای بچینم که چرا می‌روم.»

در این موقع دادستان اجازه‌ی صحبت خواست و چنین اظهار داشت.

با نهایت احترام به عرض تیمسار محترم دادگاه می‌رسانم در اولین جلسه‌ی دادرسی به پرونده‌ی آقای دکتر مصدق و سرتیپ نقی ریاحی، متأسفانه ملاحظه می‌شود که خبرنگاران محترم جرأید و عکاسان رعایت نمی‌فرمایند که این محل دادرسی است. س.س نه صحنه‌ی تأثر و نمایش. صدای دوربین‌های آن‌ها و نور آن‌ها به طور قطع دادستان ارتش را از انجام وظیفه‌ی خطیری که دارد باز می‌دارد. به همین مناسبت از تیمسار و ریاست محترم دادگاه تقاضا می‌نمایم رعایت نظم را فرموده، تذکر لازم را بدهند.

نکنه‌ی دیگر که به ناچار باید تذکر بدهم این است که دادرسی تابع اصول و مقرراتی است که نه متهم، نه وکیل مدافع، نه دادستان نمی‌توانند کوچک‌ترین انحرافی از آن قبول نمایند و هرگاه منحرف شدند، به طور قطع عمل آن‌ها عملی است خلاف قانون و باید فوراً جلوی اعمال خلاف قانون سد شود.

ریاست محترم دادگاه با شایستگی هر چه تمام‌تر، طبق اصول قانونی اعلام فرمودند متهم یا وکیل مدافع هرگاه ایرادی به صلاحیت دادگاه یا نقص تحقیقات و یا ایرادی بر مرور زمان وقوع جرم و تشکیل پرونده دارند، بیان فرمایند. در این‌جا ملاحظه شد که متهم ردیف اول کیفر خواست، یعنی آقای دکتر مصدق در مقام اجرای ریاست دادگاه و اجرای مواد قانونی، راه انحراف را در پیش گرفتند. این‌جانب به ناچار مواد قانونی را که مربوط به همین موضوع است، به عرض می‌رسانم و آن مواد را بیان می‌کنم تا همه کس به وظیفه‌ی خود آشنا شود. و به هر حال موجب تأخیر در امر دادرسی این دادگاه فراهم نگردد و پای‌مال شئون متهمین و وکلای مدافع و دادگاه محترم حفظ گردد.

اینک موادی از قانون دادرسی و کیفر ارتش قرائت می‌شود و آن مواد را بیان می‌نمایند.

(ماده‌ی ۱۹۴ قرائت شد.)

البته ماده‌ی ۱۹۴ اجرا شد و تیمسار، ریاست دادگاه، خواستند ماده‌ی ۱۹۵ را اجرا کنند.

(ماده‌ی ۱۹۵ قرائت شد.)

در این ماده سه نکته است. یکی عدم صلاحیت، یکی مرور زمان، یکی اگر تحقیقات را لازم بدانند. اگر صحبتی راجع به این سه مورد نداشتند، بعد وارد ماده‌ی بعد یعنی ماده‌ی ۱۹۷ می‌شوند.

منشی دادگاه ادعانامه را قرائت می‌کند. یعنی بعد از آن که اگر ایرادی داشتند و صحبت کردند و دادستان جواب داد، آن وقت رئیس دادگاه امر می‌کند و ادعانامه قرائت می‌شود و رئیس دادگاه خلاصه‌ی ادعانامه را ذکر می‌کند. ادعا نامه قرائت می‌شود و رئیس دادگاه خلاصه‌ی ادعانامه را ذکر می‌کند و این اصولی است که مطابق قانون باید اجرا شود.

بعد از اظهارات دادستان، رئیس دادگاه خطاب به آقای دکتر مصدق گفت: «بنده خواهش می‌کنم مرحله به مرحله وارد شوید و فعلاً راجع به عدم صلاحیت دادگاه که مطرح است صحبت کنید.»

دکتر مصدق در جواب چنین گفت: «جناب آقای سرلشکر! یک متهم که شما می‌خواهید او را حبس کنید و یا حکم اعدامش را بدهید، باید دلایلش را اقامه نماید. این که گفته می‌شود باید در موقع گفته شود، بنده گفتم، هر چیز مقدمه‌ای دارد.»

(تذکر رئیس دادگاه)

«... به هر حال شما می‌خواهید از یک دادستانی مشورت کنید که بنده حق دارم به صلاحیت این آقا (دادستان) اعتراض می‌کنم تا حضرت عالی بدانید بنده پیش از این مسبوق به قوانین هستم. حال برای امتحان می‌پرسم.»

(خطاب به دادستان)

«آقا شما لیسانسه هستید؟»

دادستان گفت: «شما حق ندارید بپرسید.»

- «آقای رئیس دادگاه! این آقا تحصیلاتی ندارد. من ۵۰ سال در این کار عمری می‌گذرانم. من چطور می‌شود در این دادگاه که این طور مجلل و باشکوه تزئین شده، در این تالار آیینی، حرفی بر خلاف قانون بزنم؟»

رئیس دادگاه: «خواهش می‌کنم فقط در صلاحیت صحبت بفرمایید.»

دکتر مصدق: «مقدمه را باید بگویم. قانون باید اجرا شود یا نشود؟ مقدمات آن را تهیه کنید و اگر مقدماتی برای جنگ تهیه نکنید، نمی‌شود. شما باید مقدمات جنگ، یعنی ذخیره‌ی را بردارید، غذا حاضر بکنید، چادر بردارید و بعد تشریف ببرید شلیک کنید. اگر بدون مقدمه بروید، شکست می‌خورید و این نمی‌شود.»

رئیس: «مقدمه برای وارد شدن در اصل موضوع است. مقدمه‌ی آن همین است و حالا جنابعالی اگر به صلاحیت، یا مرور زمان و نقض پرونده ایرادی دارید، بفرمایید. گوش خدا و وجدان ما گواه خواهد بود که جز حقیقت و عدالت کاری انجام ندهند.»

دکتر مصدق: «من که می‌خواهم اعدام شوم، باید حرف‌های خود را بزنم. آقا! من چه کار دارم که شما مأموریت دارید و باید زود بروید؟ و اگر شما مأموریت دارید و باید زود بروید و نمی‌خواهیم دفاع کنم، من می‌روم و شما هم حکم اعدام مرا صادر فرمایید.»

رئیس دادگاه: «راجع به این سه سؤالی که رسماً در صورت جلسه قید شد و به عرض رسید، فعلاً جوابی مرحمت نمی‌فرمایید؟»

دکتر مصدق: «کدام سه سؤال؟»

سرهنگ بزرگمهر (وکیل مدافع دکتر مصدق): «سه سؤال عدم صلاحیت، نقض پرونده و مرور زمان.»

دکتر مصدق: «آقا این مقدمات دارد. تا این مقدمات را نگویم، تا صغری و کبری نچینم، نمی‌توانم نتیجه بگیرم. آقایان قضات چه می‌فهمند صحیح است و یا صحیح نیست. و حالا اجازه فرمایند اعتراضات خود را به آقای دادستان بگویم.»

رئیس دادگاه: «استدعا دارم. شما فرمودید من مأموریت دارم و باید بروم. شما هم می‌خواهید خارج از موضوع صحبت کنید و جلسه‌ی دادگاه طول نکشد و من خواهش مندم صحبت خود را بفرمایید. ولی خارج از موضوع صحبت نفرمایید.»

دکتر مصدق: «قربان! شما نمی‌گذارید. سر جای خود می‌نشینم و مرا محکوم کنید. شما می‌خواهید یک دکتر مصدق، نخست‌وزیر مملکت را اعدام کنید، ولی نمی‌خواهید به حرف‌های او توجه کنید.»

رئیس دادگاه: «افسران میرغضب نیستند و جنابعالی مختار هستید که فرمایشات خود را بفرمایید.»

دکتر مصدق: «هر کار دلتان می‌خواهد بکنید.»

رئیس: «ما گوش داریم. وجدان داریم. و حضرت‌عالی هم فرمایشات خود را بفرمایید. شما حق ایراد عدم صلاحیت، یکی به دادگاه و یکی به دادستان دارید. می‌توانید آن را ایراد فرمایید.»

دکتر مصدق: «خواهم نمود.»

رئیس: «استدعا دارم بفرمایید.»

دکتر مصدق:

ای کاش عملیات آقای سرتیپ آزموده فقط از قانون منحرف بود. لوایح قانونی من در اصل ارتش که بسیار اثر نیکویی داشت، از قبیل این که دادستان می‌بایست دارای معلومات حقوقی باشد و درجه‌ی تحصیلات آن‌ها از لیسانس کمتر نباشد، غیر قابل تغییر باشند و با نهایت استقلال و آزادی رأی بدهند و هر کس از نظر اجرای مقاصد خود، دادرسی را برای دادگاه تعیین ننماید.

تمام این لوایح را به استناد یک تصویب‌نامه‌ی مبهمی که هیأت وزرا صادر کرده، از کار انداختند که شرح آن بعداً عرض خواهد شد. در صورتی که هیچ وقت اینجانب خارج از حدود اختیارات، لایحه‌ای تصویب ننمودم.

لوایح قانونی من قبلاً در روزنامه‌ها منتشر می‌شد و در جلسه‌ی علنی مجلس شورای ملی هم تقدیم می‌گردید که آن‌ها را به کمیسیون‌های مربوط به خود ارجاع می‌نمودند. چنان چه یک لایحه بر خلاف قانون و خارج از حدود اختیارات تصویب شده بود، همان نمایندگانی که شدیداً با من مخالف بودند و می‌خواستند از من سلب اختیار کنند، در مجلس اظهار می‌نمودند و توضیحات لازم را می‌دادند و اگر معلوم می‌شد که از حدود اختیارات تجاوز کرده‌ام، هرگز راضی

نمی‌شدند که دیگر از آن اختیارات استفاده کنم. ولو این که منجر به سقوط دولت می‌گردید.

ای کاش تیمسار به همین درجه قناعت فرموده بودند. اکنون با کمال تأسف عرض می‌کنم برای همان مواردی هم که بر طبق لوایح اینجانب نسخ شده، دادستان آن‌ها را زنده کرده‌اند و احترامی قائل نشده‌اند. بنده یک لوایحی وضع کرده‌ام. محاکم اختصاصی را، چه آن دیوان کیفر، چه آن دادگاه مالیه، چه دادگاه وزارت جنگ برای اشخاص غیر نظامی، این‌ها را حذف کردم. مقررات دیگری هم که در کتاب اول قانون دادرسی ارتش و کیفر ارتش بود به کلی نسخ کردم. تیمسار آمدند و رفتند در هیأت وزیران. یک تصویب‌نامه‌ی مبهمی نوشتند که این طور اختیارات من مربوط به تشکیلات وزارت جنگ نبود. آن‌هایی که مربوط به این چنین موارد است، یعنی غیر از تشکیلات من، آن‌ها را حق فسخ نداشته‌ام و از اختیارات تجاوز کرده‌ام. روی اصل تجاوز از قانون این تصویب‌نامه را صادر کردیم.

در صورتی که ماده‌ی واحده‌ی راجع به اختیارات مطرح است که عین آن را اکنون می‌خوانم.

«به دکتر محمد مصدق، نخست‌وزیر، اختیار داده می‌شود که از تاریخ تصویب این قانون، تا مدت شش ماه، (البته یک سال تمدید شد) لوایحی که برای اجرای مواد نه‌گانه‌ی برنامه‌ی دولت ضروری است و در جلسه‌ی هفتم مرداد ۱۳۳۱ مجلس شورای ملی و در جلسه‌ی ۱۱ مرداد ۱۳۳۱ مجلس سنا به شرح ذیل:

۱. اصلاح قانونی انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداری‌ها.

۲. اصلاح امور مالی و تعدیل بودجه به وسیله‌ی تقلیل در مخارج و برقراری مالیات‌های مستقیم و در صورت لزوم مالیات‌های غیر مستقیم.

۳. اصلاح امور اقتصادی به وسیله‌ی افزایش تولید و ایجاد کار و اصلاح قوانین پولی و بانکی.

۴. بهره‌برداری از معادن نفت کشور با رعایت قانون ۹ ماده‌ای اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و تهیه‌ی اساسنامه‌ی شرکت ملی نفت.

۵. اصلاح سازمان‌های اداری و قوانین استخدام کشوری و قضایی و لشکری.

۶. ایجاد شورای محلی در دهات به منظور اصلاحات اجتماعی به وسیله‌ی رفع عوارض.

۷. اصلاح قوانین دادگستری که این لوایح روی اصل اصلاح قوانین دادگستری تنظیم شده است. قوانین دادگستری مربوط به قوانین وزارت دفاع ملی هم هست.»

همچنان که در خود مجلس این قوانین را وزیر دادگستری تقدیم می‌کند و معلوم می‌شود جزء قوانین دادگستری است و این عام است و این لوایح من از روی این ماده‌ی ۷ تنظیم شده است.

هشت اصل قانون مطبوعات تصویب شده است. تهیه نموده و پس از آزمایش آنها را منتها در ظرف شش ماه که مدت این اختیار است تقدیم مجلسین نماید.

این حکم ماده است و تا موقعی که تکلیف آنها در مجلس روشن نشود، لازمالاجرا می‌باشد.

خوب توجه بفرمایید. قسمت آخر را آقای رئیس دادگاه که تا تکلیف آن از طرف مجلس روشن نشود، لازمالاجرا است. پس یک قانون است. اگر قانون نیست، لازمالاجرا است.

تصویب‌نامه‌ی هیأت وزیران، پا روی یک قانون گذارده است. جناب ایشان (دادستان) به موجب یک چنین تصویب‌نامه‌ی مبهم خلاف قانونی، آمدند تمام تشکیلاتی را که من داده بودم منحل کردند.

بعداً دکتر مصدق رشته‌ی سخن را به ماده‌ی ۲۲ کتاب اول دادرسی و کیفر ارتش کشانید و پس از بحث چنین نتیجه گرفت که هر دیوان، یک دادستان مخصوص دارد و سپس گفتند:

از این گذشته، ارتش طبق قانون محل معینی دارد.

و پس از توضیح موارد بالا اضافه کردند:

موضوع دیگر آن است که ایشان نمی‌توانند در دادگاهی که متهم رئیس ایشان است، سمت دادستانی داشته باشند و این بر خلاف صریح قانون است.

امروز تمام این‌ها منتظر این هستند که ببینند این دادگاه چه حکمی می‌دهد. حریف ما به هر جا رفت نتوانست ما را مغلوب کند. به شورای امنیت رفت و شکست خورد. در دادگاه لاهه محکوم شد. شایسته نیست اکنون این‌ها بگویند با دست چهار افسر، مخالفین را مغلوب کردند. به خدا شایسته نیست که تمام دنیا بگویند آن دولتی که با او مبارزه می‌کرد، هر چه رفت، یک آدم پیدا نکرد تا حق ملت مظلومی را از بین ببرد. ولی در ایران به دست یک افسر ایرانی مقاصد خود را انجام دادند.

در این‌جا ریاست دادگاه اعتراض کردند و گفتند: «همه‌ی ما وطن‌پرست هستیم. این حرف‌ها صحیح نیست. ما به خاطر شخصیت شما احترام می‌گذاریم. به خاطر داشته باشید این مجلس روضه‌خوانی نیست.»

دکتر مصدق: «همین روضه‌خوانی را در شورای امنیت هم کردیم.»

سپس آقای دادستان طی بیانات مشروحی به آقای دکتر مصدق پاسخ دادند. آنگاه رئیس دادگاه به دکتر مصدق گفتند: «به بیانات خود ادامه دهید. ضمناً سعی کنید از حدود صلاحیت خارج نشوید.»

دکتر مصدق گفت:

دادستان فرمودند این سازمان قضایی بنده بد بود و ایشان رفتند در هیأت دولت و طبق یک تصویب‌نامه‌ی مبهمی که گذرانید، همه را به هم زدند. موضوع همین‌جا است. شما افسرید. ولی از قانون که بی‌اطلاع نیستید. همه‌ی روزنامه را خوانده‌اید.

مجلس شورای ملی به من اجازه داد. قانون حق کیست؟ حق مجلس شورای ملی است و او به من اجازه داده است که من لوایح قانونی را نسبت به این ماده بنویسم. تا زمانی که من این قانون را چون بر خلاف اختیارات است اجرا نمی‌کنم، ولی مجلس شورای ملی که صاحب حق است حرفش صحیح نیست. صاحب حق گفت من که قانون‌گذار هستم. به دکتر مصدق اختیار دادم که لوایح قانونی را وضع کند و به مرحله‌ی آزمایش بگذارد و پس از شش ماه تقدیم مجلس شورای ملی کند و در تمدید اختیارات نیز باز هم همین طور گفته شد و فقط مدت را سه ماه کردند.

ولی پس از این که تقدیم مجلس شد، (عین ماده حاضر است) این قوانین لازم‌الاجرا است. یعنی هیچ قوه، نه دیوان عالی کشور و نه هیأت دولت نمی‌تواند این قوانین را موقوف‌الاجرا بکند. زیرا صاحب حق، یعنی مجلس شورای ملی، این حق را به من داده است.

شما که قاضی هستید، خوب توجه کنید که نقص قانون چیست. مجلس شورای ملی که صاحب حق بود به من به چه ترتیبی اجازه داده؟ اگر اختیارات صحیح است، این قوانین هم صحیح است. این است جواب آقا! در مسائل دیگر نیز آقای دادستان مطالبی فرمود. آقای محترم خیلی فهمیده است. (اشاره به سرتیپ آزموده) در این جلسه که هیأت نظامی هست و مردم هستند، خواست یک تحریک عصبیت در افسران ارتش بکند. من که از این جا می‌روم و در آن اتافی که سه پنجره به خارج دارد و در هر سه پنجره‌ای که به خارج دارد، سربازان و افسران نفس کشیدن مرا زیر نظر دارند. خواستند این‌ها را تحریک بکنند که امشب در آن‌جا یک بلایی به سر من بیاورند و بعد آقای دادستان گفتند یکی از کارهای این شخص که خدا او را لعنت کند، این بود که قوانین دادرسی ارتش را تغییر داد و از این قوانین که من طبق اختیارات وضع کردم نتیجه گرفت اگر افسری را یک سربازی سیلی بزند، آن افسر حق نداشته باشد حرفی بزند. در صورتی که این طور

نیست. آه. این شرط عقل است که یک افسری که
چهل سال سابقه‌ی خدمت داشته است، اگر سربازی
مثلاً در گوش او زد، آن افسر حق نداشته باشد اعتراض
کند؟

موضوع این است که ما گفتیم جرایم نظامی دو
قسم است. یکی جرایمی است که نظام وظیفه در
حال انجام وظیفه می‌کند. مثلاً در اردو و در پادگان
است. این جرم باید در دادگاه نظامی بررسی شود.

حالا اگر این افسر رفت خانه‌ی آن نظام وظیفه و با
زن او مقاربت کرد، باز هم این امر مربوط به دادگاه
نظامی است؟ در حالی که این امر داخل در دادگاه
نظامی نیست. این عمل خارج از نظامی است. یک
افسر حق ندارد چنین کاری کند و اگر کرد، وارد در
محاکم نظامی نیست! آن افسر حق دارد در انجام
وظیفه‌ی نظامی، اگر در حین انجام وظیفه کاری واقع
شود، در آن دادگاه رسیدگی شود تا آن افسر قدرت کار
داشته باشد. ولی خارج از نظامی، باید در خارج از
محاکم نظامی باشد. مثلاً اگر رفت و مست کرد و یک
نفر را کشت، باید رفت در دادگستری تا به کار آن
رسیدگی شود.

من محاکمی درست کردم. قاضی در محاکم
نظامی قضاوت کند و این طوری که آقای دادستان
گفتند، ما این طور این کار را خود به خود اختراع نکردیم.
تصور می‌کنم این کار ما از روی قانون سویییس باشد. در
دادگاه نظامی یک نفر قاضی که از یک نفر قاضی مجرب
در رأس آن دادگاه نظامی است که از قوانین مطلع
است و کسانی را که اطلاع ندارند، آنها را هدایت
می‌کند. بنده مخترع نبودم آقا. بروید تحقیق کنید ببینید
در چند مملکت هست و این که آقای دادستان گفتند
دیوان کشور در مملکت یکی است و نباید دیگری وجود
داشته باشد، دیوان کشور چه ربطی با این دارد؟ ما
طبق قانون اساسی عمل کردیم و دادگاه انتظامی برای
رسیدگی به تقصیرات افسران درست کردیم که اگر
گفت این افسر تقصیر دارد، به آن رسیدگی نماید. اگر

جایی نباشد که این تقصیر معین بکند، کی باید به آن رسیدگی شود؟ دادگاه انتظامی باید به این کار رسیدگی بکند و دیوان عالی هم می‌گوییم یکی است و این دیوان عالی انتظامی است و این که آقای دادستان گفتند حقوقی که به این دادرسان آنها داده شده زیادی است، که بنده ولخرجی کردم، مال بیت‌المال مسلمین را به آنها داده‌ام، باید بگویم هر دادگستری و هر دادگاه و هر دادگاه نظامی اینها قائم به سه اصل هستند و اگر نباشد عدالت وجود ندارد و این سه اصل عبارت است از:

۱. قاضی مطلع به قوائد و مسائل عمومی باشد.

۲. قاضی را هیچ کس نتواند بردارد، مگر دادگاه انتظامی. و الا قاضی جرأت نمی‌کند که نظر صحیح خود را اظهار دارد. زیرا در غیر این صورت خواهند گفت آقای سپهبد فرمودند که چنین شود، یا آقای سرهنگ این طور گفته‌اند. ولی اگر محکم شد، دیگر زیر بار اعمال نفوذ مافوق نخواهد رفت.

چرا قاضی انگلیسی در دادگاه بین‌المللی لاهه حکم به حقانیت ایران داد؟ اگر دادگستری انگلیس شهره‌ی آفاق است، برای این است که چند برابر دیگران می‌گیرد و به هیچ وجه احتیاجی پیدا نمی‌کند که چیزی بگیرد. این قاضی است. ما هم روی این مسأله که دادرسی ارتش باید سه اصل را دارا باشد:

۱. اعضای آن از درجه‌ی لیسانس کمتر نباشند.

۲. لایتنیر باشند.

۳. حقوق کافی بگیرند.

آن را درست کردیم.

در این موقع آقای دکتر مصدق بدین شرح دفاع خود را ایراد نمودند. ضمناً سخنرانی از نطق خود را به منشی دادگاه دادند و گفتند: «معلوم است شما خسته هستید. به شما زحمت نمی‌دهم. از همین نسخه استفاده فرمایید.»

چون در روز ۲۵ مرداد دست‌خط عزل اینجانب از نخست‌وزیری به اینجانب ابلاغ شده و از این به بعد رسمیت نداشته‌ام و اعمال خلاف قانونی کرده‌ام، باید این دادگاه رسیدگی بنماید و من هم در جواب عرض می‌کنم نخست‌وزیر بوده‌ام و بر طبق اصل ۶۹ متمم قانون اساسی، محاکمه‌ی نخست‌وزیران در صلاحیت دیوان کشور است و این دادگاه برای رسیدگی صالح نیست و حالا من باید توضیح دهم چرا نخست‌وزیر بودم تا مطمئن شوید که من خلاف نمی‌گویم. زیرا آقایان باید توجه کنند که مطالب به این سادگی نیست. در بسیاری از موارد متهم آن قدر باید توضیح بدهد تا کمترین تردید در عدم صلاحیت برای اعضای محترم دادگاه باقی نماند.

خصوصاً آن که جرمی که به من نسبت داده شده، از جرائم سیاسی است. یعنی جرمی که به من نسبت داده شده، این است که می‌گویند می‌خواسته‌ام شهر را به هم بزنم و رژیم را به هم بزنم و دفاع از این قبیل جرائم ممکن است روی دو جنبه‌ی سیاسی و دیگری قضایی باشد و چه بسا اتفاق افتاده که روشن شدن جنبه‌ی سیاسی، سبب گردیده که جنبه‌ی قضایی دفاعی به خودی خود حل گردید و من در سوپیس این موضوع را به چشم دیده‌ام.

در این‌جا دکتر مصدق چند مثال برای اثبات نظر خود در سوپیس شاهد آورده، سپس از روی یادداشت‌های خود چنین قرائت کرده‌اند. آقای دکتر مصدق ضمن خواندن دفاع خود، در مواردی که لازم می‌دانستند، مطالبی خارج از متن دفاع بیان می‌داشتند که مشروح آن در زیر آورده می‌شود.

کسانی که برای استماع کیفرخواست و دفاع متهم در دادگاه حضور به هم می‌رسانند، چنین تصور می‌کنند که با چند کلمه حرف طرفین، دادگاه باید تکلیف متهم را معلوم کند و حتی به این هم قناعت نمی‌کنند و می‌خواهند چوبه‌ی دار را هم همان‌جا ببینند.

مثلاً در موضوعی که امروز باید مطرح می‌شود، آقای سرتیپ آزموده اظهاری نموده‌اند که چون در شب روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ دست‌خط عزل اینجانب از

نخست‌وزیری به اینجانب ابلاغ شده، از آن به بعد رسمیت نداشته‌ام و به اعمال خلاف قانونی که به عقیده‌ی ایشان، اینجانب از آن شب به بعد مرتکب شده‌ام باید این دادگاه رسیدگی نماید.

و من هم در جواب عرض می‌کنم نخست‌وزیر بوده‌ام و بر طبق اصل ۶۹ متمم قانون اساسی، محاکمه‌ی نخست‌وزیران در صلاحیت دیوان کشور است و این دادگاه برای رسیدگی صالح نیست و حالا من باید توضیح دهم چرا نخست‌وزیر بودم تا مطمئن شوید که من خلاف نمی‌گویم. زیرا آقایان باید توجه کنند که مطالب به این سادگی نیست. در بسیاری از موارد متهم آن قدر باید توضیح بدهد تا کم‌ترین تردید در عدم صلاحیت برای اعضای محترم دادگاه باقی نماند.

خصوصاً آن که جرمی که به من نسبت داده شده، از جرائم سیاسی است و دفاع از این قبیل جرایم ممکن است روی دو جنبه قرار گیرد که یکی سیاسی و دیگری قضایی است. و بسا اتفاق افتاده که روشن شدن جنبه‌ی سیاسی، سبب شده که جنبه‌ی قضایی به خودی خود حل شود و جای تردید باقی نگذارد. این است که در این مقدمه مطالبی به طور اختصار عرض می‌کنم که در مستمعین و قارئین یک سابقه‌ی ذهنی ایجاد کند تا در مطالبی که بعد عرض می‌شود دچار اشکال و تردید نگردند.

برای اشخاص بی‌غرض و آنان که طالب حقایق‌اند، هر قدر بیشتر توضیح داده شود، بیشتر خوش‌وقت می‌شوند. چون که می‌خواهند نزد خداوند و وجدان مسؤول نباشند. امیدوارم که آقایان قضات اجازه فرمایند اینجانب درست توضیحات خود را بدهم و چنان چه باز هم محتاج به توضیحات شد و دادگاه لازم دانست، داده شود و مطلب از ابهام درآید و به کلی روشن گردد.

من از این نظر دفاع نمی‌کنم که دادگاه بداند و از تضییقاتی که هر زندانی به آن دچار هست راحت شوم. زیرا محکومیت ناشی از ایمان و عقیده، محکومیتی که نتیجه‌ی مبارزه‌ی آزادی و استقلال مملکت است،

چیزی نیست که مرا متأثر کند. بل که موجب خوشوقتی و افتخار من است.

بر فرض که از زندان خلاص شوم، در خارج چه تأمین جانی دارم؟ اگر در زندان مرا از بین ببرند، همه خواهند فهمید که دست چه اشخاصی و چه سیاست‌هایی در کار بوده است. در صورتی که خارج از زندان، کسی پی نخواهد برد که مرا کی و چطور از بین برده است.

پس دفاع من فقط از دو نظر است. اول که ثابت کنم که با چه استدلال آن‌ها مشمول هیچ یک از مواد قانونی مجازات نباشد و آقای سرتیپ آزموده که خود را دادستان ارتش می‌دانند، آن‌ها را تعقیب نکنند و آن‌ها هم خلعت بگیرند. ولی یک عده بی‌گناه که عملی غیر از صداقت و خدمت به مملکت از آن‌ها دیده نشده، زندانی تسلیم دادگاه شوند. یک کلمه‌اش را هم نمی‌توانید بگویید صحیح نیست.

خانه و مسکن هر کس خارج از تعرض است. رفتند عده‌ای را توقیف کردند. دست‌خط که تانک و زره‌پوش نمی‌خواهد. عده‌ای نظامی مأمور این عملیات شوند و هیچ کس از آن‌ها نمی‌پرسد تا شب ۲۵ مرداد چه گناهی کرده بودم؟ اگر من نخست‌وزیر بودم، به تمام معنی فرمان‌دار بودم. پس خلافتی نکرده‌ام. بر فرض می‌خواستند مرا عزل کنند. روز دست‌خط را به کفیل وزارت دربار می‌دادند و می‌آورد. اگر قبول می‌کردم که هیچ، اگر نمی‌کردم هر کاری می‌خواستند می‌کردند.

این عرض بنده است. آقای سرلشکر مقبل‌ی. خلاف است؟

دوم این که معلوم شود پادشاه حق عزل نخست‌وزیر را دارد یا نه که اصل ۴۶ متمم قانون اساسی، مورد استناد کیفر خواست عیناً نقل می‌شود: «عزل و نصب وزرا به موجب فرمان همایون پادشاه است.» که این اصل غیر از یک جنبه‌ی تشریفاتی اثر دیگری ندارد.

اگر بنا بود که پادشاه هر وقت خواست وزیری را عزل و نصب نماید، مشروطیت معنی و مفهومی پیدا نمی‌کرد و این همان کاری است که قبل از مشروطیت، سلاطین استبداد می‌کردند.

چنان چه به اصل ۴۴ متمم قانون اساسی دقت و توجه کنند، معلوم می‌شود که این اصل در جمله‌ی اوّل خود که می‌گوید «شخص پادشاه از مسؤولیت مبری است» پادشاه را غیر مسؤول قرار داده و در جمله‌ی ثانی که «وزرای دولت هر گونه امور مسؤول مجلسین هستند»، وزرا را مسؤول مجلسین نموده است. چنان چه غیر از این بود، یعنی پادشاه در امور مملکت مداخله می‌کرد و مسؤول هم نبود، مشروطیت وجود پیدا نمی‌کرد و مورد پرسش و مؤاخذه واقع می‌شد. این با یک اصل کلی که مقام سلطنت مقامی است ثابت، سبب مخالفت یک عده از رجال وطن پرست که سرمایه‌های بزرگی برای مملکت هستند خواهند شد. به جای این که تشویق شوند، گرفتار حبس و زجر کرده‌اند.

دوم این که با چه لطایف‌الحیل می‌خواهند نهضت ملی ایران را که چند سال است مردم این مملکت در راه آن رنج کشیده‌اند و به نتایج نیکویی هم رسیده‌اند از بین ببرند و باز وطن عزیز ما را دچار دخالت‌های نامشروع و اغراض دول استعماری و عمال آنها بکنند.

اکنون می‌خواهم عرض کنم در اتهامی که به من نسبت داده شده، سه چیز اگر درست روشن شود حقیقت معلوم می‌شود و هیچ‌کس در این اتهام که آیا وارد است یا نیست، تردید نمی‌کند.

اوّل این که معلوم شود کودتایی واقع شده یا نشده و این که آقای سرتیپ آزموده، ذیل موارد ۵ و ۹ کیفرخواست آن را کودتای دروغی گفته‌اند، صحیح است یا نه. اگر کودتایی نبود،

۱. چرا دست‌خطی که تاریخ صدور آن ۲۲ مرداد است، ساعت یک بعد از نصف شب روز ۲۵

مرداد ابلاغ کرده‌اند؟ آیا غیر از این است که می‌خواستند با قوای انتظامی سازش کنند و زمینه‌ی اجرای آن را فراهم کنند که یکی از آن‌ها حرکت بعد از نصف شب بوده که مقررات حکومت نظامی منع می‌کرد و عاملین کوتا در آن ساعت، همه جا رفتند و هیچ یک از قوای تأمینیه به من گزارش ندادند، چیزی دیگری هم بوده است؟

۲. چرا قبل از دستگیری، آقایان وزیر خارجه و وزیر راه و آقای مهندس زیرک‌زاده، نماینده‌ی مجلس شورای ملی را در شمیران در منازل خود دستگیر کردند و به سعدآباد بردند و تا ساعت ۵ روز ۲۵ مرداد در آنجا توقیف بودند؟

۳. چرا سیم‌های تلفن مربوط به ستاد ارتش را قطع و چرا تلفن‌خانه‌ی بازار را اشغال نموده‌اند؟

اگر این کارها مربوط به کودتا نیست، خوب است آقای سرتیپ آزموده بفرمایند برای اجرای نقشه‌ی کودتا، چه کاری غیر از این‌ها باید کرد و اگر این عملیات مشمول اصل ۱۳ متمم قانون اساسی راجع به مصونیت مسکن و ماده‌ی ۸۲ قانون مجازات عمومی راجع به قیام بر ضد حکومت ملی و ۱۶۸ قانون مجازات راجع به توقیف غیرقانونی نیست، مشمول کدام یک از مواد قانون مجازات عمومی هستند.

و بر خلاف مصالح و منافع شخص پادشاه هم بود و به همین جهت است که گفته‌اند «پادشاه باید سلطنت کند. نه حکومت.» بنابراین، وزرا مسؤول مجلسین هستند که هر وقت کاری بر خلاف قانون یا مصالح مملکت بکنند، مجلسین آن‌ها را استیضاح کنند و دولت را ساقط نمایند و شخص دیگری را برای تصدی مقام نخست‌وزیری در نظر بگیرند و به وزیری تمایل بدهند. چنان چه قبول نمود، (به موجب فرمان همایون پادشاه) نخست‌وزیر شود که بعد در همین جلسه باز توضیحات

بیش‌تری منقضی شده و مجلسی که بعداً باید افتتاح شود، اگر نخست‌وزیری دچار مشکلات سیاسی می‌شد، استعفا می‌داد و چون مجلس نبود که رأی اعتماد بدهد، پادشاه جانشین او را تعیین و فرمان انتصاب او را توشیح می‌کرد و هیچ‌وقت دیده نشده که با حضور مجلس، پادشاه نخست‌وزیری را عزل کند و دیگری را به جای او منصوب نماید و در ۲۲ مرداد که تاریخ صدور دست‌خط است و شب روز ۲۵ که آن ابلاغ شده، مجلس شورای ملی وجود داشت. پس از آن که دست‌خط ملوکانه ابلاغ شد، تا ساعتی که خانه‌ی من بمباران گردید، دولت اینجانب رسمیت داشته. چنان چه عملی بر خلاف قانون از وزرا صادر شده باشد، باید در دیوان کشور محاکمه شوند. نه در این دادگاه.

اجرای دست‌خط اگر اصالت هم داشت، مرا در مقابل مجلسین مسؤول می‌کرد که چگونه طبق اصل ۶۴ قانون اساسی که عیناً نقل می‌شود: «وزرا نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده، سلب مسؤولیت از خودشان بنمایند.»

غیر از وظایف نخست‌وزیری، من وظایف دیگری هم داشتم که باید انجام دهم و آن بر طبق اختیارات مصوب ۲۰ مرداد و ۲۰ دی ماه ۱۳۳۲ تنظیم لوایح قانونی بود.

شاه در حضور مجلس نمی‌تواند نخست‌وزیر و رئیس دادگاه‌ها را عزل کند. من آن شب دست‌خط را نگاه کردم. دیدم اول صبح شده و بعد نوشته شده است. معلوم بود از آخرش که کلمات نمی‌رسید و گشاد گشاد نوشته بود تا به امضا برسد.

دیگر این که اعلی‌حضرت روزی به من فرمودند که اگر روزی برسد که مرا مجبور کنند رفتاری خلاف بکنم، تسلیم نخواهم شد.

اگر آقای سرتیپ آزموده قبول کنند که این اختیارات به شخص دکتر مصدق، نه نخست‌وزیر، هم داده شده، اینجانب تا ۲۰ دی ماه ۱۳۳۲ که اکنون مدتی هم باقی

است تا موعد آن مقتضی شود، قانوناً نخست‌وزیر و مجلس شورای ملی هم اگر در نتیجه‌ی رفراندوم منحل نشده بود و تشکیل جلسه می‌داد، نمی‌توانست به واسطه‌ی رأی عدم اعتماد، دولت را ساقط کند. مگر این که اول قانون اختیارات را ملغی کند و بعد دولت را ساقط نماید. چون که اختیارات به شخص دکتور مصدق، خواه نخست‌وزیر باشد، خواه نباشد، داده شده بود.

بر فرض این که در اصالت دست‌خط تردیدی نبود و نافذ هم بود و من از کار کناره‌گیری می‌کردم، باز یک وظیفه‌ی دیگری که تنظیم لوایح قانونی بود داشتم که می‌بایست انجام دهم. پس آنهایی که مرا زندانی کرده و مانع شده‌اند که من وظایف قانونی خود را انجام بدهم، باید بر طبق ماده‌ی ۱۲۹ قانون مجازات، تعقیب شوند و من بلا تأمل آزاد شوم و اکنون ماده‌ی مزبور برای استحضار آقایان عیناً نقل می‌شود: «هر یک از مستخدمین دولت در هر مرتبه و مقامی که باشند، هرگاه برای جلوگیری از اجرای اوامر کتبی یا اجرای قوانین مملکتی یا اجرای احکام یا اوامر عدلیه یا هر گونه امری که از مقامات قانونی صادر شده باشد، قدرت رسمی خود را اعمال کند، از خدمت دولت منفصل خواهد شد.» پس آنهایی که مرا توقیف کرده‌اند، ولو این که دادستان باشند، طبق این ماده باید تعقیب شوند.

حال خوب است که آقای سرتیپ آزموده بفرمایند که من نخست‌وزیر هستم یا نه. آیا وظیفه‌ی قانونی خود را در خصوص تنظیم لوایح قانونی، خصوصاً اکنون که مجلس نیست، باید انجام بدهم یا نه. اگر ایشان جرأت نکنند به این سؤال جوابی بدهند و باز به کار خود ادامه دهند، نسل کنونی و نسل‌های آینده جواب این سؤال را به ایشان و به اعقاب ایشان و آنهایی که ایشان را تشویق به این کار کرده‌اند می‌دهند و هرگز نخواهند گذاشت که این آلت‌های فعل را به قول آقای سرتیپ آزموده، در کیفرخواست بیگانگان را «بر توسن مراد سوار کنند.»

سوم این که دادگاه حاضر صلاحیت دارد یا نه. بر طبق اختیاراتی که مجلسین به من داده‌اند، اینجانب سه لایحه‌ی قانونی برای سازمان قضایی ارتش و وظایف آن تصویب نموده‌ام که در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۳۲ به شماره‌ی ۲۸۵۸ به مجلس شورای ملی تقدیم کرده‌ام و مجلس هم آن‌ها را به کمیسیون دادگستری ارجاع نموده است. چنانچه در فاصله‌ی تصویب لوایح و تقدیم آن‌ها به مجلس، محاکم قضایی چنین تشخیص داده‌اند که لوایح قانونی من در حدود اختیاراتی که مجلسین داده‌اند نیست و بعضی از آن‌ها از حدود اختیارات خارج شده است، می‌توانستند از اجرای آن‌ها خودداری نمایند. ولی بعد از تقدیم لوایح به مجلس شورای ملی، بر طبق قسمت اخیر ماده‌ی واحده‌ی مصوب ۲۰ مرداد ۱۳۳۱، که برای مدت شش ماه تصویب شده بود و بعد در ۳۰ دی ماه ۱۳۳۱ برای مدت یک سال تمدید گردید، عیناً نقل می‌شود:

«به شخص آقای دکتر محمد مصدق، نخست‌وزیر، اختیار داده می‌شود از تاریخ تصویب این قانون تا مدت ۶ ماه، لوایحی که برای اجرای مواد نه گانه‌ی برنامه‌ی دولت ضروری است و در جلسه‌ی هفتم مرداد ماه ۱۳۳۱ مجلس شورای ملی و در جلسه‌ی یازدهم مرداد ماه ۱۳۳۱ مجلس سنا به شرح ذیل:

۱. اصلاح قانون انتظامات مجلس شورای ملی و شهرداری‌ها.

۲. اصلاح امور مالی و تعدیل بودجه به وسیله‌ی تقلیل در مخارج و برقراری مالیات‌های مستقیم و در صورت لزوم مالیات‌های غیر مستقیم.

۳. اصلاح امور اقتصادی به وسیله‌ی افزایش تولید و ایجاد کار و اصلاح قوانین پولی و بانکی.

۴. بهره‌برداری از معادن نفت کشور با رعایت قانون ۹ ماده‌ی اجرای قانون ملی شدن صنعت

نفت و تهیه‌ی اساس‌نامه‌ی شرکت ملی نفت.

۵. اصلاح سازمان‌های اداری و قوانین استخدام کشوری و قضایی و لشکری.

۶. ایجاد شورای محلی در دهات به منظور اصلاحات اجتماعی به وسیله‌ی رفع عوارض.

۷. اصلاح قوانین دادگستری.

۸. اصلاح قانون مطبوعات.

۹. اصلاح امور فرهنگی و بهداشتی و وسایل ارتباطی.

تصویب شده است، تهیه نموده و پس از آزمایش، آن‌ها را منتهی در ظرف شش ماه که مدت اختیارات است، تقدیم مجلسین نمایند و تا موقعی که تکلیف آن‌ها در مجلسین معین نشده، لازم‌الاجرا می‌باشند.»

و مواد قسمت اخیر این ماده است که هیچ مقامی، حتی محاکم قضایی، نمی‌توانند از اجرای لوایح قانونی اینجانب خودداری نمایند و متخلفین بر طبق ماده‌ی ۱۲۹ قانون مجازات که عیناً در فوق نقل شده است، باید مورد تعقیب قرار گیرند. و به موجب ماده‌ی ۱۲۹، دادستان که مانع اجرای قوانین من شده، باید در همین جا توقیف شود.

بعد از توضیحات مختصری که راجع به وقوع کودتا و حتی عزل و نصب وزرا و صلاحیت دادگاه داده شد، لازم است از علل اختلاف بین دربار شاهنشاهی و دولت اظهار کنم.

سپس آقای دکتر مصدق با تبسم گفتند به این زودی‌ها خلاص نمی‌شوند.

علل اختلاف دربار شاهنشاهی با دولت

تا آخرین ساعت روز ۲۴ مرداد، هیچ چیزی که موجب اختلاف بین دربار شاهنشاهی و اینجانب باشد وجود نداشت. روابط با دولت عادی بود. البته اعلی‌حضرت همایون شاهنشاهی با بعضی از نظریات

من که در خیز مملکت و شاهنشاه بود، موافق نبودند که یکی از آنها راجع به همین اصل ۴۶ متمم قانون اساسی بود که مقامات عالیه از آن استنباط معنایی می‌نمودند که مخالف اصول مشروطیت و عادات و سنن پارلمانی سایر ممالک مشروطه است و ضرورت داشت که مجلس شوای ملی این اصل و بعضی از اصول دیگر، مثلاً اصل ۵۰ متمم، راجع به فرمان‌فرمایی کل قشون بری و بحری را روشن کند تا هیچ‌کس نتواند از آنها در مسیر مورد خود استفاده کند.

مجلس با نظر من موافقت نمود. کمیسیونی مرکب از ۸ نفر از نمایندگان برای اظهار نظر و تقدیم گزارش به مجلس انتخاب گردید. کمیسیون گزارش خود را که گفته شد با موافقت اعلی‌حضرت همایون شاهنشاهی تهیه نموده بود، تقدیم مجلس کرد. ولی دست‌های مرموزی نگذاشت آن گزارش در مجلس مطرح شود و همه‌ی روزنامه‌ها مفصل نوشته‌اند و محتاج قلم‌فرسایی نیست.

نظر دیگر راجع به ۵۶۰۰ رقبه‌ای بود که از اعلی‌حضرت فقید به دولت رسیده بود و مجلس شوای ملی در دوره‌ی ۱۵ تقنینیه به اعلی‌حضرت همایون شاهنشاهی واگذار کرده بود که موقوفه‌ی خاندان پهلوی کنند و عواید آن را به مصرف سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی برسانند. چون عواید این رقبات با خرج‌تراشی‌های مأمورین بهره‌برداری، تکافوی مخارج سازمان مزبور را نمی‌کرد و به‌تر بود که رقبات مزبور جزء خالص‌جات دولتی بشود و مخارج سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی هم از بودجه‌ی دولت پرداخته شود که برای کسر اعتبار سازمان هیچ‌وقت اختلافی بین دربار و دولت نباشد و بعضی اشخاص ناصالح هم به عنوان اداره کردن این املاک و اظهار حسن خدمت، همان مشکلاتی را که در زمان شاه فقید برای مالکین املاک مجاور می‌تراشیدند فراهم نکنند. با این فرق که در زمان شاه فقید اگر مشکلاتی فراهم می‌نمودند، نتیجه‌ی آن عاید دربار

می‌شد و در عصر این شاهنشاه، عاید مستأجر یا مأمورین بهره‌برداری.

این مطالبی که عرض شد، حائز آن درجه اهمیت نبوده که شاه مملکت روی این اصل، از نخست‌وزیر مکدر شده و موجب اختلاف شود. پس آنچه سبب اختلاف گردید، همان دست‌خط ملوکانه است که اگر در ساعت متعارف و به توسط اشخاصی که معمولاً دست‌خطها را ابلاغ می‌کنند به من می‌رسید، جز یکی از سه طریق، طریقه‌ی دیگری را نمی‌توانستم انتخاب کنم.

اول این که بعد از وصول، بدون تأمل از کار بر کنار بروم. چون این کار بر خلاف مصالح مملکت بوده و در مقابل مجلس و مردم، یعنی آن دو میلیون مردم روشن‌فکر شهرها که رأی به ابقای دولت دادند، مستول می‌شدم، از کنار کناره‌جویی ننمودم و بسیار جای تأسف و تعجب است که بعضی اشخاص برای تصمیمات مجلس که طرز انتخاب نمایندگان معلوم است، از نظر نفع شخصی خود احترام خاصی قائل می‌شوند ولی در موقعی که مستقیماً و بدون هیچ دسیسه و تقلب، رأی به انحلال مجلس داده‌اند، اهمیت نمی‌دهند و این حکم شرعی «جایی که آب هست، تیمم باطل است» را که ضرب‌المثل هم شده، از نظر دور داشته‌اند. اندکی است بتواند بگوید که افراد مملکت در تعیین مقدرات خود حق ندارند و مجلس که معلوم نیست نمایندگان به چه طرز و طریقه‌ای انتخاب می‌شوند، از خود مردم احق و اولی باشند.

دوم این که بگویم اعلی‌حضرت حق عزل مرا به دلایلی که در فوق به آنها اشاره شد، ندارند. این کار هم نشانی بود و چون که مخالفت اعلی‌حضرت با دولت در صلاح مملکت نبود، اگر مردم می‌خواستند مبارزه را ادامه دهند و از دولت حمایت می‌کردند، سیاست‌های خارجی هم که مبارزه را بر خلاف مصالح خود می‌دیدند با دولت مخالفت می‌کردند و اختلاف بین شاه و دولت

موجب جنگ داخلی می‌گردید و دیگر از دولت کاری پیشرفت نمی‌کرد.

سوم این که پس از وصول دست‌خط از کار خارج شوم و بیانیه‌ای هم با ذکر علت، همچنان که در تیر ماه ۱۳۳۱ که اعلی‌حضرت با تصدی وزارت جنگ من مخالف بودند دادم، برای اطلاع عموم بدهم. چنان چه مردم می‌خواستند مبارزه را ادامه دهند، شاهنشاه اوضاع و احوال مملکت را در نظر می‌گرفتند و هرچه صلاح بود به آن عمل می‌فرمودند. اگر باز فرمان انتصاب مرا به نخست‌وزیری موشح می‌فرمودند، به کار ادامه می‌دادم.

زائد می‌دانم عرض کنم که هر وقت اینجانب می‌خواستم آزمایش از افکار عمومی بکنم، از مجلسین تقاضای رأی اعتماد می‌کردم. چون می‌دانستم اکثریت مجلسین با ادامه‌ی خدمت من موافق نیست و هر رأیی که می‌دهند روی افکار عمومی است. لذا به همراهی و حمایت مردم باز امیدوار می‌شدم و به خدمت ادامه می‌دادم.

انتظار همه این بود که پس از کودتا، شاهنشاه در امور دخالت کنند و مقرر فرمایند که مرتکبین آن تعقیب شوند. نه این که «به منظور حفظ اصول قانون اساسی و جلوگیری از خون‌ریزی و هرج و مرج»، به طوری که آقای سرتیپ آزموده در ذیل عدد ۹ کیفرخواست توجیه کرده‌اند، ره‌سپار بغداد شوند و این مسافرت را نه فقط در خود مملکت، بلکه در صفحات اول روزنامه‌های آمریکا هم به فرار تعبیر کنند. آیا می‌توان قبول نمود که شاهنشاه بدون دادن یک ابلاغیه برای این که مردم از علت مسافرت مسبوق شوند، تشریف ببرند و در ممالک دیگر از عهده‌ی انجام مطالبی که در کیفرخواست ذکر شده برآیند؟ شاهنشاه در چنین روزهایی باید از خودگذشتگی نشان دهند و تمشیت امور را از دست ندهند.

من خود از اشخاص سال‌خورده شنیده‌ام که مردم در ادوار سابق، در فکر روز شاه‌میری بوده‌اند که در آن

روز، نقشه و نظریات خود را به کار برند. حرکت بی‌سابقه‌ی شاهنشاه و دوری ایشان از مملکت سبب شد که هر کسی برای اجرای نظریات خود راهی انتخاب کند. حرف‌ها و سخن‌هایی بگوید. نقشه‌هایی بکشند.

خوب است آقای سرتیپ آزموده بفرمایند اگر خودشان در رأس دولت بودند، چه می‌توانستند بکنند؟ آیا دولت می‌توانست در آن دو روز از افکار تمام احزاب و دسته‌جات مستحضر شود؟ در این صورت با چه وسیله؟ و در صورت امکان، آیا می‌توانست مخالفین سلطنت را بدون ارتکاب عمل تعقیب کند؟ از روی چه قانون؟ آقای سرتیپ آزموده نمی‌خواهند خود را به این آشنا کنند که تنها نه دولت اینجانب، بل که دولت‌های قبل هم که با موافقت سیاست‌های خارجی کار می‌کردند و تحریکات خارجی برای تضعیف دولت وجود نداشت، برای انجام این قبیل امور، فاقد وسایل بوده‌اند.

آیا آن مردمی که هیچ‌گونه غرض نداشتند، با این مسافرت بی‌سابقه و ندادن یک ابلاغیه موافق بودند؟ آیا دولت قادر بود که از اظهار عقیده‌ی این قبیل اشخاص هم جلوگیری کند؟ اگر این کار شدنی است، چرا اکنون هم که مدتی از آن روزها می‌گذرد، نتوانسته‌اند از آن افکار جلوگیری کنند؟ تسکین افکار به توقیف و تبعید و شدت عمل فراهم نمی‌شود و هر چه از این قبیل کارها بشود، نتیجه‌ی معکوس می‌دهد و بدتر می‌شود.

نظرم است که روزی محمدعلی شاه از من خواست که سوء تفاهمی که با مرحوم آیت‌الله عبدالله بهبهانی داشت و من به جهاتی با آن مرحوم ارتباط داشتم رفع کنم. گفتم «چه احتیاجی به این کار دارید؟» گفتند «مگر نمی‌بینید مردم دور ایشان جمع شده‌اند و با من مخالفت می‌کنند؟» گفتم که «آیت‌الله دکانی باز کرده و متاعی می‌فروشد. دکان ایشان تخته می‌شود و تنها نه مشتریان ایشان، بل که مشتریان دکان دیگر هم به شما مراجعه می‌کنند.» آیا

می‌دانید جواب من چه بود؟ این بود که سرم بوی قرمه‌سبزی می‌دهد.

چنان چه آقای سرتیپ آزموده قدری توجه فرموده بودند، هرگز نمی‌خواستند که وقایع روزهای آخر مرداد را که علت آن به عرض دادگاه رسید، به حساب من و یک عده همکاران بی‌گناهم بگذارند که خدمت‌گذار این مملکت بوده‌اند.

رئیس: «بیانات جنابعالی تمام نشده است تنفس بدهم؟»

دکتر مصدق: «خیر آقا، تازه اول مطلب است.»

دادستان: «بیانات ایشان مربوط به عدم صلاحیت نبود.»

دکتر مصدق: «تنفس بدهید یا ندهید، مختارید.»

سرهنگ بزرگمهر (وکیل مدافع دکتر مصدق): «این بیانات ۶۰ الی ۷۰ صفحه ماشین شده است که ده صفحه‌ی آن قرائت گردیده است و همه متکی به دلایل قانونی است.»

رئیس با خنده: «پس دلایل شما در رد کیفرخواست و دفاع چقدر است؟ و حالا دادگاه به عنوان تنفس ختم می‌شود و ساعت ده صبح فردا، جلسه‌ی دادگاه مجدداً تشکیل می‌شود.»

در این موقع عکاس‌ها مجدداً شروع به فعالیت کرده و مدت چند دقیقه نور فلش عکاس‌ها تالار آئینه را مانند روز روشن ساخته بود و خبرنگاران، اطراف دکتر مصدق را گرفته بودند و ایشان نیز با کسانی که آشنا بود، سلام و تعارف می‌کرد.

در این موقع سرتیپ ریاحی به اتفاق وکلای مدافع خود، بدون آن که تماسی با آقای دکتر مصدق حاصل نماید، از اتاق خارج گردید و بلافاصله چندین افسر که اکثراً از افسران ارشد ارتش بودند، آقای دکتر مصدق را احاطه کرده و با صدای بلند اعلام نمودند که تماشاچی‌ها و خبرنگاران خارج شوند و متعاقب آن، همگی تالار آئینه را ترک گفتند.

محاكمه و دفاع

دکتر محمد مصدق

تمام مطالب این کتاب از روزنامه‌ی کیهان بدون کلمه‌ای کم و کسر برداشته و عیناً نقل شده است.

شماره‌ی ثبت کتابخانه‌ی ملی: ۱۴۱۸ به تاریخ ۱۴ / ۹ / ۲۶

(جلسه‌ی دوم)

دوشنبه ۱۸ آبان

دومین جلسه‌ی محاکمه‌ی دکتر مصدق

مقارن ساعت ده و نیم صبح دوشنبه، دومین جلسه‌ی دادگاه نظامی به ریاست سرلشکر مقبلی و مستشاری سرتیپ شیروانی، سرتیپ افشاری‌پور، سرتیپ خزائی و سرتیپ بختیار، در سلطنت‌آباد برای رسیدگی به اتهام آقای دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی تشکیل شد.

در ابتدای جلسه به مخبرین اجازه‌ی فیلم‌برداری و عکس‌برداری داده شد.

دکتر مصدق در حالی که زیر بغل او را سرهنگ بزرگمهر گرفته بود، وارد دادگاه شد.

ابتدا صورت جلسه قرائت شد.

آقای رئیس خطاب به دکتر مصدق گفت: «بقیه‌ی مدافعات خود را درباره‌ی صلاحیت پرونده بیان بفرمایید.» آقای دکتر مصدق جواب داد: «یک دقیقه تأمل بفرمایید. چون حال من الان خوب نیست.» در این وقت برای ایشان یک فنجان دارو آوردند و چند دقیقه‌ای ایشان مشغول مرتب کردن اوراق خود بودند و سپس گفتند:

عرض کنم این که تیمسار رئیس دادگاه به من «خیانت‌ها» همه وقت ادامه دارد و روی همین حساب شما هم تا ابد مثل یار غار خود «چاپارچی» زوزه بکشید.

تذکر داده‌اند که خارج از بحث در صلاحیت دادگاه نشوم. با این که داخل در خود صلاحیت بودم، باز برای امثال امر مبارک، آن صفحاتی که نوشته بودم، با این حال ناخوش عوض کردم و این که دیر آمدم، برای انجام این کار. ولی خوب یک مریضی کاری کرده و یک تیمسار سالمی باید تشخیص بدهند که این کار مریض بیهوده بوده یا نه.

دیروز عرض کردم که جنبه‌ی سیاسی این کار باید معلوم شود. آن وقت جنبه‌ی قضایی آن حتماً معلوم می‌شود. اینک سه صفحه نوشته‌ام که با اجازه قرائت می‌کنم و سپس پردازیم به بقیه.

آقای دکتر مصدق پس از آن که درباره‌ی عدم وحشت خود از محکومیت بیان داشته و خود را برای قبول هر حکمی آماده معرفی نمودند، ابراز داشتند که: «اگر در شواری امنیت محکوم می‌شدم، به ایران باز نمی‌گشتم و تا پایان عمر در آنجا می‌ماندم.» و اضافه کردند:

نظر خارجی این بود که به هر وسیله‌ای که باشد، ما را از بین ببرد. پس از این که به شورای امنیت، مراجعه نمود و محکوم شد و بعد به دیوان بین‌المللی دادگستری مرض حال داد و محکوم شد، آن وقت توجه خود را معطوف به ایران نمود. البته او می‌خواست وجهی خود را از دست ندهد و بگوید که این‌ها را مراجع بین‌المللی محکوم کردند و به من مربوط نیست. ولی چون این کار نشد، ناچار شد به داخل مملکت پردازد.

چه کار کرد؟ اول به وسیله‌ی اقلیت مجلس شوای ملی اقدام کرد که به من فحش و ناسزا بگویند. دوم این که روز نهم اسفند ماه را به وجود آوردند و خدا خواست که من به سلامت به در روم. سوم این که بین بعضی از نمایندگان جبهه‌ی ملی عضو مجلس، اختلاف بیانازد و حکومت کنند که رفراندوم روشن‌فکران ایران از آن جلوگیری کرد.

چهارم این که چاره‌ی منحصر این بود که مردی به نام سرهنگ نصیری کوتا کند. اگر کودتا صورت می‌گرفت، مرا چنان که نقشه بود، از خانه به باشگاه افسران می‌بردند و می‌گفتند وزیر دفاع ملی آن قدر بی‌عرضه بود که به دست چند افسر گرفتار شد. بنابراین چه لیاقتی دارد که بتواند کشور ایران را اداره کند؟ او باید از کار منفصل شود و دولت دیگری زمامدار شود و آن هم پرید. نمی‌گفتند و وزیر دفاع را که ببندند و حبس کنند، حق به جانب آن‌ها بود.

پنجم چنان که کودتا نمی‌گرفت، دست‌خط را بدهند و باز از دو حال خارج نبود. یا قبول می‌کردم و از کار خارج می‌شدم و آن وقت اعلی‌حضرت در مملکت می‌ماندند و دولت جدید شروع به کار می‌کرد.

ششم چنان که دست‌خط را اجرا نمی‌کردم، اعلی‌حضرت از مملکت تشریف می‌بردند که از بمباران خانه‌ی من بی‌اطلاع باشند.

هفتم لازم بود که افسرانی به تعصب تشریف‌فرمایی بزرگ ارتشتاران فرمانده، خانه‌ی مرا بمباران کنند و مرا از بین ببرند و آن وقت اعلی‌حضرت تشریف بیاورند و مشغول کار شوند.

هشتم، این کار هم نتیجه‌ی قطعی نداشت و خانه‌ی من بمباران شد و هر چه داشتم از بین رفت. ولی دست مخالف، عاشق من نبود. بل که می‌خواست مرا از بین ببرد و با رفتن اعلی‌حضرت همایونی، قرار بود هر کس حرفی بزند و این حرف‌ها را به حساب من بگذارند و بگویند چرا در آن دو روز، با قوای انتظامی که قبلاً با کودتاچیان سازش کرده بودند و در اختیار من نبودند، از نعره‌کشان جلوگیری نکردم و در آن دو روز، آن‌ها را چرا در کوره نگذاشته‌ام و ذوب ننمودم، پس گناه‌کارم.

این مسائل سیاسی بی‌سابقه نیست و این مملکت در زمان احمد شاه و مظفرالدین، یعنی از دو بیست سال به این طرف، دیده است.

رئیس: «امیدوارم بعد از این دیگر بیاناتتان راجع به موضوع باشد.»

آقای دکتر مصدق مجدداً شروع به صحبت کرده و گفتند:

قربان، یک عرایضی می‌خواستم بکنم و آن این است که لازم به اظهار نیست که دولت انگلیس از مبارزه‌ی ملت ایران راضی نبود. چون که ما نفت را ملی کردیم. مردم گفتند خود انگلیسی‌ها می‌خواهند و این‌ها مأمور انگلیس هستند. و می‌خواست دولتی روی کار بیاورد که آزادی را از جامعه سلب کند و مقاصد خود

را انجام دهد. ولی مجلس شانزده، تحت افکار عمومی،
به من رأی اعتماد داد.

نظر انگلیس این بود که وقتی ما ماده‌ی ۹ را تصویب
می‌کنیم، مردم را به هم بیاندازد و اصل موضوع را از بین
ببرد.

رئیس باز هم اخطار کرد که: «در موضوع صلاحیت صحبت کنید.»
مصدق گفت: «اگر نرسیدیم و اگر دادگاهی به صلاحیت خویش رأی داد، برای
محکومیت متهم رأی می‌دهد. خدا شاهد است بنده در موقع ماهیت، در دادگاه
حاضر نخواهم شد.»

آقای سرتیپ آزموده، دادستان ارتش، گفت:

به عرض دادگاه می‌رساند جلسه‌ی گذشته عرض
کردم دادرسی تابع اصول و مقرراتی است که نه متهم
و نه وکیل مدافع و نه دادستان نمی‌توانند از آن اصول
منحرف شوند. امروز ملاحظه می‌فرمایید که آقای دکتر
مصدق، دکترای حقوق، رجل مجرب و تحصیل‌کرده، نه
رعایت موازین قانون را می‌فرمایند و نه به تذکرات
ریاست محترم دادگاه ترتیب اثر می‌دهند.

مصدق: «من نوکر رئیس دادگاه هستم.»

... ایشان مختصر و خیلی صریح و روشن
می‌فرمایند تمکین از مقررات و قانون نمی‌کنم.
ملاحظه فرمودید به دفعات فرمودند: این‌ها را می‌گویم.
سرم را هم ببرید، دیگر در این دادگاه نمی‌آیم.

مصدق: «می‌آیم.»

... وکیل مدافع را هم قبول ندارم و به بنده هم در
مرحله‌ی تحقیق چه به طور رسمی و چه غیر رسمی
فرمودند. در آن موقع بنده یک نکته‌ای حضورشان عرض
کردم که مؤثر افتاد و شاید در پرونده منعکس باشد.

در آن موقع عرض کردم یک مشت مردم را دادستان
ارتش بازداشت کرده، باید تکلیف آن‌ها معلوم شود.
جواب نمی‌دهم و نمی‌گویم و از این حرف‌ها برازنده‌ی
جنابعالی نیست. در این لحظه که دادرسی آغاز شده
است، ملاحظه می‌فرمایید یکی از متهمین، یعنی

تیمسار تقی ریاحی باید دادرسی شود. بدترین وضع برای متهم، وضع بلاتکلیفی است.

و بدترین وضع برای دادستان این است که علناً مشاهده کند مردی پا روی همه‌ی قوانین می‌گذارد. در یک دادگاه رسمی علناً می‌گوید دادگاه و دادستان و همه کس باید مطیع اراده‌ی من شوند.

اراده‌ای که نه با قانون تطبیق می‌نماید، نه با رحم و نه با انصاف. تعجب می‌کنم چرا این مرد از این همه گذشتی که می‌شود سوء استفاده می‌نماید؟

ما که این‌جا جمع شده‌ایم، همه مطیع قانونیم. ما خودسر نیستیم که متهم بگوید فلان طور می‌خواهد. ما که دادگاه نظامی تشخیص داده‌ایم، باید مطیع مقررات قانون باشیم و اینجانب در سمت دادستان این دادگاه، از ریاست محترم دادگاه استدعا می‌نمایم در این دادرسی، همان طوری که این اصل همواره در دادرسی ارتش اجرا می‌شود، رعایت موازین قانونی را صد در صد بنمایند و هر کس مستنکف است، امر بفرمایند مراتب صورت‌مجلس شود تا دادستان بتواند وجدانش آرام باشد. موقعی وجدان من راحت خواهد بود که جز اجرای قانون، عمل دیگری در این دادگاه، از طرف هیچ کس صورت نگیرد و چون دادستان حافظ قانون است، این بود که با اجازه‌ی ریاست محترم دادگاه، این تذکر را دادم تا این دادرسی نتیجه‌اش همان باشد که قانون تصریح می‌نماید.

یعنی نتیجه‌ی آن اجرای عدالت با در نظر گرفتن خدا، شاه و میهن باشد که این شعار ما سربازان است.

رئیس: «در اجرای نقص دادگاه، آقای دکتر مصدق اگر اظهاری دارید، بفرمایید.»

دکتر مصدق: «این که می‌خواهم عرض کنم، موضوع حیاتی و مماتی مملکت است.»

رئیس: «در صلاحیت و مرور زمان پرونده‌ی دادگاه حرف بزنید.»

دکتر مصدق: «بنده را در دادگاه بیاورید و هیچ حرفی نمی‌زنم و این آقا هم وکیل من نیست و هر حرفی بزند، مورد قبول من نیست.»

رئیس: «خواهش می‌کنم در صلاحیت دادگاه باشید.»

مصدق: «من امر شما را اطاعت می‌کنم و شما را مافوق خود می‌دانم و می‌دانم که شما می‌توانید مرا از بین ببرید یا نبرید.»

رئیس: «مافوق ما هم خدایی هست.»

مصدق: «بنده حالا عرض می‌کنم. خواهید دید که خارج از صلاحیت نیست.»

در این وقت که یازده و بیست و پنج دقیقه صبح بود، از طرف ریاست دادگاه، پنج دقیقه تنفس اعلام شد.

بیست و پنج دقیقه قبل از ظهر، مجدداً دادگاه به ریاست تیمسار سرلشکر مقبلی رسمیت یافت.

رئیس: «بدواً خواهش می‌کنم که در اطراف صلاحیت دادگاه و نقص پرونده فرمایشی دارید، بفرمایید جناب آقای دکتر مصدق.»

آقای دکتر مصدق شروع به صحبت کرده و چنین گفت: «قبل از ورود به موضوع، می‌خواهم این استفاده را بکنم که چند کلمه از بی‌گناهی همکارانم به عرض دادگاه برسانم. آقایان وزیران دولت من، غیر از عده‌ای که در نظر هست، کدام یک از دست‌خط اعلی‌حضرت همایون شاهنشاهی اطلاع داشته و صبح بیست و پنجم مرداد ماه، عده‌ای از آنها به اتاق من آمدند و سایرین از آن بی‌اطلاع بودند.»

در این موقع، باز رئیس دادگاه به آقای دکتر مصدق تذکر داد که درباره‌ی صلاحیت دادگاه صحبت نکنند. ولی آقای دکتر مصدق اصرار داشت که به حرف‌های خود ادامه دهد و نظرش این بود که چون دست‌خط شاه را به وزیرایش نشان نداده است، دادگاه نباید آنها را تعقیب کند.

رئیس دادگاه گفت: «پس شما با این حرف خود، صلاحیت دادگاه را تصدیق می‌کنید و فقط نظرتان این است که آنها نباید تعقیب شوند.»

دکتر مصدق گفت: نخیر. دادگاه صالح نیست. اگر من ثابت کنم که دست‌خط را به حق اجرا نکرده‌ام، آن وقت ثابت می‌شود که این دادگاه صالح نیست و پرونده باید به دیوان کشور برود.»

رئیس اظهار داشت که: «هنگام اثبات این موضوع نیست.»

ولی آقای دکتر مصدق می‌گفت: «برعکس، اگر ثابت کنم که تا روز ۲۸ مرداد نخست وزیر بودم، صلاحیت دادگاه منتفی خواهد شد.»

و اظهار داشتند که: «من نظامی نبودم. نخست‌وزیر بودم و مرا به این‌جا آوردند که چرا دست‌خط را قبول نکرده‌ام و چون این سه روز من نخست‌وزیر نبوده‌ام، مرا آورده‌اند که شما مرا محاکمه کنید. ولی می‌خواهم بگویم و ثابت کنم که حالا هم نخست‌وزیر هستم.»

رئیس: «بسیار خوب. بفرمایید.»

دکتر مصدق: «من این را باید ثابت کنم که نخست‌وزیر قانونی هستم.»

رئیس: «تقاضای ما هم همین است که شما هرچه می‌فرمایید، ثابت کنید.»

دکتر مصدق: «اطاعت می‌شود. عرض می‌کنم و این یک دکلاماسیونی اجرا می‌شود و آن این است که مثلاً نمی‌خواهم بگویم که این تیمسار شیروانی، یک آدم معصومی است و او را محکوم نکنید.»

رئیس: «یعنی می‌خواهید بگویید که دادگاه صلاحیت دارد، ولی می‌خواهد ایشان را محکوم کند که شما از ایشان دفاع می‌کنید.»

دکتر مصدق: «خیر آقا، دادگاه صالح نیست.»

رئیس: «پس بفرمایید، آب و چایی هم اگر میل می‌فرمایید هست.»

دکتر مصدق: «من نوکر شما هستم و حرف غیرقانونی تا به حال نزده‌ام.»

این صحبت بین‌الانثین ادامه داشت و رئیس دادگاه سعی می‌کرد که آقای دکتر مصدق، به جای دفاع از افراد دیگر، وارد بحث در عدم صلاحیت دادگاه شود. ولی برعکس، آقای دکتر مصدق به صحبت‌های متفرقه‌ی خود بیشتر اهمیت می‌داد تا به اصل موضوع و مخصوصاً به رئیس دادگاه خطاب کرده گفت: «مطالبی که می‌خوانم مثل این است که قبلاً شما خوانده‌اید و می‌دانید که من چه می‌خواهم بگویم.»

رئیس: «جناب آقای دکتر مصدق، در مقابل شما یک سرلشکر قرار دارد. وجدان و شرافت دارد. به شرافتم قسم خورده‌ام.»

در این موقع آقای سرهنگ بزرگمهر، قرآن مجید از جیب خود درآورده، گفتند: «به این قرآن، من مدافعات ایشان را به کسی نداده‌ام و ایشان بی‌خود از من مطمئن شده‌اند.»

رئیس: «جنابعالی می‌گویید که ما دماغ شما را خوانده‌ایم؟ من به شرافت خود سوگند خوردم و وکیل مدافع شما به قرآن، که ما نخوانده‌ایم.»

دکتر مصدق: «پس چرا نمی‌گذاری بخوانم؟»

رئیس: «برای این که وقت دادگاه گرفته می‌شود و فقط آن قسمت را بخوانید که مربوط به صلاحیت است.»

دکتر مصدق: «من نوکر شما هستم.»

رئیس: «از جنابعالی خواهش می‌کنم که از موضوع خارج نشوید و با احترام جنابعالی، از دیروز کلیه حکایت‌های شما را خوانده‌ایم.»

سپس آقای دکتر مصدق درباره‌ی علت تقویت خانه‌ی خود و به کار بردن توپ و تانک و سرباز در اطراف منزلش بیاناتی کرده و نتیجه گرفتند که قوای نظامی (گارد سلطنتی) علیه دولت او، کودتا کردند و پس از خواندن اطلاعیه‌ی دولت در ۲۵ مرداد، گفتند آیا معمول بوده که دست‌خطی از شاهنشاه به این طریق فرستاده شود؟ چرا این دست‌خط که به تاریخ ۲۲ مرداد بود، در آن زمان و آن هم در ساعت غیر عادی به وی ابلاغ شد؟

به دنبال این صحبت، سخنانی بین آقای دکتر مصدق و رئیس دادگاه رد و بدل شد که طی آن مرتب از طرف رئیس تذکر داده می‌شد که اگر آقای دکتر مصدق، دلالی دائر بر رد صلاحیت دادگاه دارند بیان نمایند.

دکتر مصدق: «من می‌گویم که دادگاه اصلاً صلاحیت ندارد.»

رئیس: «همین را با دلایلش بفرمایید.»

دکتر مصدق: «چرا به دلیل؟ دلیل این که این دست‌خط شاه نبود.»

رئیس: «همین طور یادداشت کنید.»

دکتر مصدق: «قانونی اجازه نمی‌داد این دادگاه تشکیل شود.»

دادستان: «قانون مقررات و رویه این است و دیروز هم به عرض رسانیدم که قبل از خواندن کیفرخواست دادستان، به متهم ابلاغ می‌شود که اگر در مورد صلاحیت یا نقص پرونده یا مرور زمان، اعتراضی دارد بیان نماید.»

مصدق: «صحیح است.»

دادستان:

ادعای دادستان ارتش به موجب کیفرخواست این بوده است که آقای دکتر مصدق، از ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، یاغی شده و منظوریش به هم زدن اساس حکومت و تخت و تاج سلطنت بوده است.

اکنون که دو جلسه‌ی دادرسی به علت گفتارهای غیرموجه این متهم سرسخت، به روزی افتاده که مثل این است که این‌جا یک صحنه‌ی تأثر است، از ریاست

محترم دادگاه تقاضا می‌کنم از این آقا بپرسید مگر تا این لحظه کیفرخواست دادستان در دادگاه قرائت شده است که او می‌گوید سرتیپ نصیری چه کرد یا دست‌خط چه جور بود یا از این قبیل. این از حسن خلق و از نزاکت و از گذشت رئیس دادگاه سوء استفاده می‌نماید.

او بر خلاف انصاف، گفت دفاعیاتش را ریاست دادگاه خوانده است و یک نفر افسر شرافت‌مند ارتش را که وکیل مدافع اوست، متهم نمود که دفاعیاتش را به ریاست دادگاه داده است.

این مرد انصافش این است که وقتی قبل از شروع به دادرسی و قبل از خواندن کیفرخواست، از متهم و وکیل مدافع می‌پرسند، ایراد به صلاحیت دارید یا نه، معنایش این است که بگوید قضات فلان دادگاه، مثلاً به فلان جهت صالح نیستند و اسم ببرد. کدام یک از قضات صلاحیت رسیدگی ندارند یا بگوید دادستان به فلان دلیل صلاحیت ندارد. این یک جهت ایراد به صلاحیت است.

پس از بیانات دادستان، بار دیگر رئیس از دکتر مصدق تقاضا نمودند که فقط دلایل رد صلاحیت دادگاه را بیان کنند و آقای دکتر مصدق هم دلیل سوم خود را این طور بیان کردند:

سوم این که هیأت منصفه و هیأت مقننه باید در رسیدگی به جرایم سیاسی حضور داشته باشند و در جرم سیاسی، در اصل ۷۳ می‌گوید باید در رسیدگی هیأت منصفه حضور داشته باشد و این‌ها مربوط به این است که بگویم و صلاحیت شما را رد بکنم و شما هرچه زودتر به مسافرت تشریف ببرید. (خنده‌ی حضار)

بنده اصلاً دیگر حرف نمی‌زنم و امر شما را اطاعت می‌کنم و این‌جا نشسته، ولی حرف نمی‌زنم و حرف برای صلاحیت، قربان شما بروم، اگر تردید دارد، از چهار تن قاضی بپرسید و صورت مجلس کنید و بگویید که یک نفر متهمی وقتی که می‌خواهد بگوید محکمه صالح

نیست، نباید بنشیند که دادگاه از او سؤال کند و دادستان هم صلاحیت ندارد.

رئیس: «هر وقت صلاحیت داشتید، سؤال می‌کنم.»

دکتر مصدق: «من باید دلایل آن را بگویم و نمی‌گذارید بگویم و من ۴۵ صفحه برای صلاحیت نوشته‌ام.»

رئیس: «آقای دکتر مصدق! به خدا قسم که من باید به شما بگویم که چرا اعلی‌حضرت همایونی مرا انتخاب نمودند و فرمودند که تو سابقهات زیاد است و عدالت را رفتار خواهی نمود و فرمودند که هر چه به حق است رأی دهید و ممکن بود که برای محکمه‌ی دیگری را برای دادن رأی در نظر گرفته و انتخاب کنید. ولی من این طور نیستم و ممکن است اشتباه کنم. ولی خلاف وجدان و عدالت رفتار نمی‌کنم.»

دکتر مصدق: «من شما را برای همین چیز می‌خواستم بازنشسته کنم و مرقومه‌ای در این باره از شما دارم.»

رئیس: «اگر یک چنین چیزی بود، من افتخار می‌کنم و این‌ها را راجع به صلاحیت دادگاه هم خوب است بفرمایید و منطقی است. ولی آن چیزهایی را که می‌گفتید، قانونی نبود و عوض این مطالب، فرمایشات خود را برای صلاحیت بفرمایید.»

دکتر مصدق:

صلاحیت دو قسم است. یکی صلاحیت ذاتی و یکی هم شخصی.

بنده در عدم صلاحیت آقایان عرضی ندارم و بنده در صلاحیت شخصی صحبت می‌کنم و صلاحیت شخصی آن است که اصلاً یک محکمه‌ای صلاحیت نداشته باشد.

من نسبت به صلاحیت جنابعالی ذره‌ای ایراد ندارم و من در صلاحیت آقایان حرفی ندارم و من گذشت آقایان را بالاتر از این می‌دانم و بنده همین آقای سرتیپ شیروانی را به واسطه‌ی شکایت مردم گرگان، از آنجا خواستم. ولی می‌دانم که ایشان آن قدر شرافتمند هستند که هرگز آن موضوع را به حساب این‌جا نمی‌گذارند و سرتیپ بختیار هم همین طور بود. می‌دانم که آقایان سرتیپ بختیار و شیروانی از مطالب

را در نظر نخواهند گرفت و ما ایرانی‌ها بسیار وطن پرستیم و این کار با یک ببخشید درست می‌شود و حالا شما مرا ببخشید. ببخشید.

باید دانست که بنده به صلاحیت آقایان اعتراضی ندارم و به صلاحیت دادستان و دادگاه اعتراض دارم و حالا نمی‌خواهید، قربان شما می‌روم و دستگاه خود را جمع می‌کنم و می‌روم.

رئیس: «دیگر بیش از این، اعتراضی به صلاحیت ندارید؟»

دکتر مصدق: «دارم.»

رئیس: «پس بفرمایید.»

چون باز آقای دکتر مصدق می‌خواست از روی صفحاتی که نوشته بود، راجع به عدم صلاحیت دادگاه مطالبی را به عرض دادگاه برساند و این مطالب مربوط به جریان‌های گذشته بود و رئیس دادگاه آن را وارد با مسأله‌ی مورد بحث نمی‌دانست و آقای دکتر مصدق هم در قرائت آن پافشاری می‌نمود، لذا رئیس گفت:

«آقای دکتر مصدق، نسبت به صلاحیت صحبت بفرمایید.»

دکتر مصدق: «این‌ها راجع به صلاحیت است و حالا که نمی‌گذارید، آن‌ها را نمی‌خوانم و خودم را راحت می‌کنم.»

رئیس: «خودتان را راحت کنید و ما را هم راحت نمایید و حالا جلسه‌ی دادگاه را ختم می‌کنیم و جلسه‌ی آینده ساعت ده صبح فردا خواهد بود.»
یک ساعت و ربع بعد از ظهر، جلسه ختم شد.

محاكمه و دفاع

دکتر محمد مصدق

تمام مطالب این کتاب از روزنامه‌ی کیهان بدون کلمه‌ای کم و کسر برداشته و عیناً نقل شده است.

شماره‌ی ثبت کتابخانه‌ی ملی: ۱۴۱۸ به تاریخ ۱۴ / ۹ / ۲۶

(جلسه‌ی سوم - خلاصه)

سه‌شنبه، ۱۹ آبان

سه‌شنبه، ۱۹ آبان، جلسه‌ی محاکمه تشکیل گردید و رئیس به آقای سرهنگ بزرگمهر اجازه‌ی صحبت داد و پس از مدافعات ایشان، دادگاه ده دقیقه تنفس اعلام کرد و پس از رسمی شدن جلسه، رئیس خطاب به آقای دکتر مصدق گفت: «بفرمایید مطالبی را که درباره‌ی عدم صلاحیت دادگاه تهیه کرده‌اید، یا خودتان بخوانید، یا وکیل مدافعتان آن را بخواند.»

آقای دکتر مصدق گفتند: «آن یادداشت‌ها مقدماتی دارد که باید گفته شود. وگرنه هر چه می‌خواهید بکنید، انجام دهید. پس چرا از من می‌خواهید مطالبی بگویم؟»

و در این موقع، آقای دکتر مصدق متأثر شدند و اعضای دادگاه را متوجه وظایف اخلاقی‌شان کردند و خواستند متن دفاعیه‌ی خود را میان مخبرین پخش کنند که بلافاصله جمع‌آوری گردید.

آقای دکتر مصدق سپس شروع به صحبت کردند و درباره‌ی دخالت انگلستان در امور ایران و مستعمره ساختن جنوب ایران صحبت کردند و اشاره به حوادث آذربایجان و لاهوتی خان و مأموریت خود به سمت والی آذربایجان، تاریخچه‌ای بیان فرمودند و بالاخره از گفته‌های خود نتیجه گرفتند که دولتین روس و انگلیس در امور کشور دخالت داشتند و عده‌ای هم برای استفاده بین این دو قطب در نوسان بودند و بعد درباره‌ی کودتای ۱۲۹۹ انگلستان در ایران صحبت کرد و شمه‌ای از اوضاع زمان دیکتاتوری بیان داشتند. بعد اشاره به اختیارات پادشاه کرده و موضوع طرح هشت نفری را به میان کشیدند و خود را دوست‌دار صمیمی اعلی‌حضرت شاه معرفی کردند و نسب به اعلی‌حضرت اظهار علاقه کردند و با ذکر خاطرات گذشته‌ی خود، مطالبی در این باره به عنوان وکیل بیان داشتند.

و در آخر گفتند که: «شاه نباید قبول مسئولیت نماید. زیرا هر کس این نظر را نداشته باشد، به کشور خیانت کرده است. بعد تاریخچه‌ای از مجلس شوای ملی و طرز انتخابات ادوار مجلس و ماهیت نمایندگان آن بیان کردند و نتیجه گرفتند که از دوره‌ی چهارم به بعد، غالب نمایندگان، زیر نظر انگلستان انتخاب می‌شدند و ارائه‌ی همین احکام در شورای امنیت موجب موفقیت ما گردید.»

و بعد گفتند که: «من تمام این مدارک را در گاوصندوقی محفوظ کرده بودم که آن را در ۲۸ مرداد به سرقت برده‌اند.»

آن‌گاه درباره‌ی انتخابات دوره‌ی هفدهم اشاره کردند و گفتند که:

«اگر من گفته‌ام که انتخابات هفدهم، هشتاد درصد صحیح بوده است، اشتباه کرده‌ام. زیرا اگر این طور بود و دولت یک اکثریت قاطعی در مجلس داشت، چند نفر نمی‌توانستند موانعی در کار دولت ایجاد کنند.»

و اضافه کردند: «اما راجع به خطری که از مجلس متوجه دولت بود، یقین داشتم که طولی نخواهد کشید که دولت را به وسیله‌ی استیضاح ساقط خواهند کرد.»

آن‌گاه آقای دکتر مصدق بیان داشتند که:

مبارزه‌ای که بر علیه انگلستان شروع کرده‌ام، بر اثر پشتیبانی اعلی‌حضرت پادشاه بوده و همیشه از حمایت ایشان برخوردار بودم. در شورای امنیت، انگلستان شکست خورد. به دادگاه لاهه رفت. آن‌جا هم شکست خورد. بالاخره بر اثر مقاومت انگلستان، سفارت‌خانه و بعد قنصل‌خانه، همه با حمایت شاه تعطیل شد. خلاصه نظر ملت ایران این بود که خارجی در مملکت دخالت نکند. در این صورت چگونه ممکن بود که من درباره‌ی دست‌خط و صحت آن تردید نکنم؟ زیرا چه کسی می‌توانست که این عمل را به عهده گیرد و بر خلاف نظر مردم قدمی بردارد؟

ساعت یک و نیم بعد از نیمه شب، با وجود حکومت نظامی، هیچ‌کس قصد رفتن به خانه‌های عمومی را هم نمی‌کند. تا چه رسد به این که دست‌خط شاهنشاه را ببرند به نخست‌وزیری ابلاغ کنند. چنان چه دست‌خط در روز ابلاغ می‌شد، با این که بر طبق مقررات مشروطیت صادر نشده بود، یک بیانیه صادر و از کار دوری می‌کردم. مگر روز ۲۶ تیر ۱۳۳۱ که اعلی‌حضرت با تصدی وزارت جنگ اینجانب موافقت فرمودند و حق هم نداشتند، استعفا نداده بودم؟ این مرتبه هم همین کار را می‌کردم و صلاح نبود که دولت بر خلاف نظریات شاه به کار ادامه دهد.

هیچ‌کس قبول نمی‌کرد که شاه نخست‌وزیر تعیین کند و دولت هم معرفی نشده، از کشور خارج شوند. این‌ها همه چیزهایی بود که باز در اصالت دست‌خط

تردید کنم. البته نظر این بود که مستقیم تماس بگیرم و از نظر شاه مسبوق شوم.

گفتند روز یکشنبه به بغداد رفته‌اند. این بی‌اطلاعی از چگونگی، سبب شد که عصر در هیأت دولت حاضر نشوم و موضوع دست‌خط را مطرح نکنم. زیرا پس از طرح شدن، اگر اجرا نمی‌گردید، ایجاد ناامنی می‌کرد و مردمی که می‌خواستند از اوضاع آشفته استفاده کنند، وسیله به دست بیاورند که مقاصد خود را انجام دهند و بعد در اطراف تحقیق از اعلی‌حضرت دچار تردید شدم.

ده دقیقه تنفس داده شد.

مصدق:

اگر عرض می‌شد که دست‌خط بر خلاف مقررات صادر شده و متقاعد نمی‌شدند، باز اختلاف بین شاه و دولت درمی‌گرفت.

این بود که تصمیم گرفتم به هیأت وزیران پیشنهاد کنم. آن‌ها تلگراف کنند و نظر اعلی‌حضرت را از این مسافرت بخواهند و به عرض برسانند که در تهران شایع شده است قصد استعفا دارند. چنان چه مورد تکذیب باشد، درخواست شود هر چه زودتر تشریف فرما شوند و از مقام سلطنت سرپرستی فرمایند. چنان چه جوابی نرسید، برای جلوگیری از بی‌نظمی و اختلال، اگر هیأت دولت صلاح دانست، تصویب‌نامه صادر شود که مردم خودشان طرز انتخاب شورای سلطنتی را معلوم کنند تا هر وقت اعلی‌حضرت خواستند در تصمیم خود تجدید نظر فرمایند.

و نظر این بود که عصر سه‌شنبه، ۲۷ ام، جلسه‌ی فوق‌العاده‌ی هیأت وزیران برای این کار تشکیل شود. چون آقای سفیر کبیر آمریکا از مسافرت آمده بودند و ظهر سه‌شنبه برای عصر همان روز وقت ملاقات خواستند. از آقایان وزرا دعوت نشد. روز چهارشنبه، ۲۸ هم که روز جلسه‌ی عادی هیأت وزیران بود، آن وقایع پیش آمد و خانه‌ی اینجانب بمباران گردید.

اکنون با اجازه‌ی دادگاه، به عرض ایرادات خود
مبادرت می‌نمایم.

اول، ایرادات به بازجویی‌هایی که می‌بایست شده
باشد و نشده است.

۱. آن دسته افسرانی که شب ۲۵ کودتا کرده و
عده‌ای را توقیف کرده‌اند، به استناد ماده‌ی
۱۹۹ قانون مجازات عمومی، راجع به توقیف و
حبس غیر قانونی باید تحت تعقیب قرار گرفته
شده باشند و نشده‌اند.

۲. آن کسانی که صندوق آهنین مرا باز کرده و
هر چه در آن بوده، از مال شخصی و دولتی،
تمام را برده‌اند.

۳. آن عده افسرانی که موظف بودند از غارت
خانه‌ی من جلوگیری کنند و نکردند.

۴. آن عده افسرانی که بر خلاف اصل ۱۳ متمم
قانون اساسی که می‌گوید که منزل و خانه‌ی
هر کس در حفظ و امان است و در هیچ
مسکنی قهراً نمی‌توان وارد شد مگر به حکم
و ترتیبی که قانون مقرر نموده، در حدود
ساعت ۵ روز ۲۸ مرداد، با این که بلاذفاع بودن
خانه اعلام شده بود، خانه‌ی مرا بمباران
کرده‌اند.

آن‌گاه آقای دکتر مصدق درباره‌ی پیغام سرتیب فولادوند اشاره کرده و بیانیه‌ای
را که از طرف عده‌ای از وکلای فراکسیون ادامه‌ی نهضت ملی صادر شده بود
قرائت کردند و گفتند: «برای غارت خانه‌ام نظامیان عده‌ای را به جلو انداختند و
مدافعین هم برای ترسانیدن آنان چند تیر شلیک کردند و خیال کردند مثل روز ۹
اسفند، آن‌ها فرار خواهند کرد. در حالی که در عقب آنان عده‌ای نظامی به
خانه‌ام حمله‌ور شدند و خانه‌ام را غارت کردند.»

سپس از کسی که عینکش را در باشگاه افسران به او داده بود، تشکر کرد و
سپس به ایراد عدم صلاحیت دادگاه پرداخت.

آقای دکتر مصدق آن‌گاه وارد بحث عدم صلاحیت دادگاه شدند و گفتند:

در صلاحیت، سه موضوع، یعنی سه ایراد دارم.

۱. شاه حق عزل مرا نداشت.

من ثابت خواهم کرد که اعلی حضرت شاه، حق عزل مرا نداشتند و اگر این امر را ثابت کنم، حداقل آن سه روز را که مورد استناد دادگاه است، من نخست وزیر بودم. عدم صلاحیت دادگاه اثبات خواهد شد.

۲. به موجب لایحه قانونی خودم، محاکم اختصاصی از بین رفته است. این لایحه، قانونی صریح است که یک آدم کشوری در دادگاه نظامی نباید محاکمه شود و چون این لایحه به منزله قانون است، یعنی قانون گذاری که به من اجازه داد قانون بگذارم، گفته است وقتی که این لایحه به مجلس شورای ملی تقدیم شد، دیگر کسی حق دخل و تصرف در آن را ندارد مگر مجلس. و تا وقتی که مجلس دخالت نکرده، واجب الاجرا است. پس این هم خود یکی از دلایل عدم صلاحیت دادگاه است.

۳. طبق ماده ۷۹ قانون اساسی که باید در محاکمه مجرمین سیاسی هیأت منصفه باشد و هیأت منصفه در چند محاکمه دادگستری شرکت کرده است، پس بر فرض این که دادگاه فوق العاده دخالت داشته باشد، که ندارد، بدون هیأت منصفه حق نداشتند دادگاه را تشکیل بدهند.

اکنون وارد می شوم در این که دست خط شاه چه صورتی داشته است.

ایراد اول:

آقای دکتر مصدق در این باره گفتند: «تا قبل از توقیف، نخست وزیر و وزیر دفاع ملی بودم و اکنون هم هستم و طبق اصل ۶۹ متمم قانون اساسی که رسیدگی به جرایم وزرا و در صلاحیت دیوان عالی کشور است، آن هم مشروط بر این که مجلس شورای ملی اجازه دهند.»

و بعد اشاره به قانون محاکمه‌ی وزرا، مصوب ۱۳۰۷ نموده، گفتند: «جرایمی که در حین اشغال وزارت اگر ارتکاب شود، باید با اجازه‌ی مجلس و دیوان عالی کشور رسیدگی نماید.»

در این‌جا آقای دکتر مصدق اشاره به ادعانامه کرده، گفتند: «برای همین منظور، دادستان سعی کرد اتهامات انتسابی را بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد که به قول ایشان، من نخست‌وزیر نبودم، محدود کرده‌اند. در حالی که ادعانامه‌ی ایشان، با همه‌ی سعی و کوشش که شده، اشاراتی دارد که دلیل بر این است که به اعمال نخست‌وزیری‌ام ایراد می‌گیرند.» در این موقع آقای دکتر مصدق دو عبارت زیر را به عنوان مثال ذکر کردند:

«و چون رویه و نحوه‌ی انجام وظیفه‌ی شخص غیر نظامی (که مقصود اینجانب هستم)، بر اساس متزلزل ساختن قانون اساسی و سست کردن ایمان مردم از مذهب رسمی کشور، یعنی مذهب اسلام و طریقه‌ی حقه‌ی جعفری اثنی‌عشری و عدم رعایت قوانین عادی کشور بوده است.»

ایشان آمدند بنده را تکفیر کنند. این که به این سه روز مربوط نبود. اراده‌ی ملوکانه تعلق می‌گیرد که متهم را عزل فرمایند که رویه‌ی انجام وظیفه که دنبال آن عزل معرفی شد، به خوبی معرفی می‌کند که رویه و انجام وظیفه‌ی من در تمام مدت نخست‌وزیری و قبل از ۲۵ مرداد بوده که به قول تیمسار سبب عزل من شده است.

در قسمت دیگر نوشته شده است: «قبل از اعلام نتیجه‌ی تحقیقات، بی‌مورد نیست کیفیت دستگاه مخوف دکتر مصدق و روش او درباره‌ی امور کشور به استحضار برسد.» بدیهی است که این دستگاه مخوف که سرتیپ آزموده اشاره کرده‌اند، از ۲۵ مرداد شروع نشده و قبل از آن هم بوده است.

در نهایت صراحت نشان می‌دهد که موضوع اتهام، روش من در تمام دوره‌ی نخست‌وزیری، متکی بر دو اصل بوده است. وادار ساختن اشخاص به جاسوسی و واگذار کردن مشاغل حساس و مهم امور کشور به اشخاص بی‌شخصیت. این کار من بوده است.

بعد آقای دکتر مصدق اشاره به بازرسی خود نموده، گفت: «چنان چه در ۳۱ شهریور، ضمن بازرسی درباره‌ی شغل خود گفته‌ام نخست‌وزیر، یعنی تاکنون هم نخست‌وزیر ایران هستم. بدیهی است رسیدگی به این امر که آیا تا ۲۵ مرداد نخست‌وزیر بودم یا تاکنون هم نخست‌وزیر می‌باشم، خارج از حد صلاحیت آقای سرتیپ آزموده و دادگاه نظامی است و تنها مرجع رسیدگی به آن، مجلس شورای ملی است و چون من تاکنون خود را نخست‌وزیر می‌دانم، تا این مسأله حل نشود، محاکمه نافذ نخواهد بود.»

آن‌گاه آقای دکتر مصدق وارد این بحث شدند که طبق اصل ۴۶ متمم قانون اساسی، شاه حق عزل و نصب وزرا را ندارد و این طور مثال آوردند که در این ماده، حق شاه در عزل و نصب وزرا، فقط رسمیت دادن به آن است لا غیر. و مثال معامله‌ی خرید و فروش را آورده، گفتند: «در نفر که بخواهند معامله‌ای بکنند، قبلاً در اصل معامله توافق حاصل می‌کنند و به محضر می‌روند که آن معامله را رسمیت دهند. در این صورت صاحب محضر که این معامله را به ثبت می‌رسانند، حق دخالت در اصل موضوع معامله را ندارند.»

وقتی که وزرا از طرف مجلس رأی اعتماد گرفته، منصوب؛ و در مقابل رأی عدم اعتماد معزول خواهند شد، بنا بر این اصل و اصل ۴۴ متمم قانون اساسی که می‌گوید شاه از مسؤولیت مبرا است و وزرا مسؤول مجلسین هستند، مثبت این است که نه تنها شاه در عزل و نصب وزرا، بلکه در هیچ امری از امور کشور، اعلی‌حضرت همایونی، شخصاً اختیار اقدام و عملی را ندارند. زیرا حق عزل و نصب وزرا و اعلان جنگ و غیره، برای شاه ایجاد مسؤولیت خواهد نمود و چون مسؤولیت عملی بر عهده‌ی اعلی‌حضرت شاه نمی‌باشد، این امر نمی‌تواند صحیح باشد.»

باز آقای دکتر مصدق، برای اثبات این موضوع، به اصول ۶۰ و ۶۱ قانون متمم اساسی که وزرای مجلسین می‌باشند اشاره کردند و گفتند: «شاه حق عزل و نصب وزرا را بدون اظهار نظر مجلس ندارد.»

در این موقع تنفس داده شد. پس از یک ربع ساعت، مجدداً جلسه رسمیت یافت و آقای دکتر مصدق به دنبال صحبت خود گفتند که: «طبق همان اصل، (اصل ۶۴) وزرا حق ندارند دستور کتبی شاه را انجام دهند. در این صورت چگونه شاه حق عزل و نصب وزرا را دارند؟ همان طوری که اصل ۶۵ به مجلسین حق مؤاخذة از وزرا را داده است، کجا به اعلی‌حضرت شاه چنین حقی داده شده است؟»

و مثال آوردند که:

اگر اعلی‌حضرت شاه فرمان عزل وزیری را صادر کند، اگر آن وزیر وزرات‌خانه را طبق فرمان شاه رها کند و مورد بازخواست مجلس قرار گیرد، طبق اصل ۶۴ متمم قانون اساسی، نمی‌تواند فرمان شاه را مستمسک خود بنماید. بنابراین، هیچ وزیری حق ندارد فرمان شاه را مورد عمل قرار دهند.

با این کیفیت، من که طبق رأی مجلس نخست‌وزیر شدم، هنوز هم نخست‌وزیرم و فرمان شاه که درباره‌ی صحت آن هم حرف است، طبق اصل ۶۴ نمی‌تواند مرا معزول نماید و اگر بر خلاف رفتار می‌کردم، می‌بایستی محاکمه می‌شدم.

رئیس: «یک سؤالی برای ذهن دادگاه می‌پرسم که خواهش‌مندم به آن جواب گوئید. شما فرمودید طبق ماده‌ی ۶۴ متمم قانون اساسی، وزرا نمی‌توانند امر کتبی و شفاهی اعلی‌حضرت همایونی را مستمسک قرار دهند و من حالا می‌پرسم آیا بدون فرمان اعلی‌حضرت همایونی، با رأی مجلس، آن شخص می‌تواند خود را نخست‌وزیر بخواند؟»

دکتر مصدق:

جواب این سؤال داده شد. باید مجلس شوای ملی رأی به تمایل یک نخست‌وزیر بدهد. نخست‌وزیر می‌تواند قبول کند، می‌تواند قبول نکند. اگر قبول کرد، رسمیت این کار به موجب فرمان اعلام می‌شود. اگر این کار نشود، آن فرمان هم رسمیت ندارد. این فرمان شاه متمم است. نه این که موجد باشد.

در همین قضیه‌ی صدرالاشراف، بنده در مجلس مخالف بودم. عده‌ای نوشتند که صدرالاشراف نخست‌وزیر است. این کار در خارج از مجلس صورت گرفت. گفتیم باید این کار در مجلس صورت بگیرد. آن نامه را بردند پیش شاه. شاه آن را انداخت دور و گفت باید در مجلس رأی اعتماد بگیرد.

بنابراین، آقای سرتیپ آزموده حق ندارد در این باره چیزی بگوید. این حق مجلس است و چون روز ۲۵ مرداد مجلس منحل نشده بود، شاه حق عزل مرا نداشت و مخصوصاً طبق اعلامیه‌ی اعلی‌حضرت، شاه انحلال

مجلس هفدهم و انتخابات مجلس هیجدهم را موافقت نمودند، این امر بیش‌تر اثبات می‌شود.

آن‌گاه آقای دکتر مصدق گفتند:

اگر رفراندوم را مآخذ قرار ندهید، نمایندگان مجلس، آن‌هایی که استعفا هم داده‌اند، اکنون باید به مجلس بروند. چه، استعفای آنان در جلسه‌ی علنی قرائت نشده است و چون تاریخ فرمان عزل روز ۲۲ مرداد بوده است و تا روز ۲۵ مرداد مجلس وجود داشته، بنابراین فرمان نمی‌تواند نافذ باشد.

آقای دکتر مصدق اشاره به اختیارات یک ساله کردند و گفتند: «چون این اختیارات هنوز پایان نیافته است، بنابراین قانون اختیارات هم به قوت خود باقی است. زیرا مجلس آن را نسخ نکرده است.»

و نتیجه گرفتند: «چون یک سال اختیارات دارم، پس تا پایان انقضای مدت، هیچ‌کس حق عزل مرا ندارد و دستگیری من مانع انجام اختیارات است. بنابراین، این عمل (دستگیری) جرم است و مشمول ماده‌ی ۱۲۹ قانون مجازات عمومی است. بنابراین اتهاماتی که به من نسبت داده شده، مربوط به نخست‌وزیری من است و تا مجلس تصویب نکند، محاکمه‌ی من صورت قانونی ندارد.»

آن‌گاه آقای دکتر مصدق درباره‌ی تجدید سازمان قضایی ارتش که طبق اختیارات صورت گرفته بود، صحبت کردند و گفتند: «چنین دادگاهی که مرا محاکمه می‌کند، در ارتش وجود ندارد.» و بعد به بحث مواد لایحه‌ی تجدید سازمان قضایی ارتش پرداخته و نتیجه گرفتند که تنظیم آن لایحه، یکی از افتخارات ایشان است.

سپس درباره‌ی صلاحیت دادستان، طبق لایحه‌ی مصوبه‌ی خود بحث کرده و گفتند دادستان فاقد صلاحیت است و گفت که:

تصویب‌نامه‌ی دولت دائر به عدم قانونی بودن لایحه‌ی تجدید سازمان قضایی ارتش هم صحیح نیست. زیرا:

۱. هیأت وزیران من، هیأت قانونی می‌باشند و عنوان هیأت وزیران برای افراد دیگر صحیح نیست.

۲. طبق قانون اختیارات، وقتی که لایحه به مجلس برود، تا تکلیف آن معلوم نگردد،

لازم‌الاجرا است و هیچ مرجع دیگری نمی‌تواند
آن را نقض کند و بر فرض که هیأت وزیران
قانونی باشد، این عمل خارج از حدود اختیارات
آنان است.

آن‌گاه آقای دکتر مصدق اشاره به فقره‌ی ۵ لایحه‌ی اختیارات نموده و گفت:
«طبق آن، اختیارات من برای اصلاح سازمان اداری و قوانین استخدام کشوری،
قضایی و لشکری بوده است. بنابراین حدود اختیاراتم در وزارت جنگ، فقط منحصر
به اصلاح قوانین استخدام نبوده، بل که کلیه‌ی امور بوده است.»

آقای دکتر مصدق درباره‌ی تصویب‌نامه‌ی هیأت وزیران گفت که: «این
تصویب‌نامه نه تنها مبهم است، بل که درباره‌ی لوایح وزارت جنگ است. در حالی
که وزارت جنگ وجود خارج ندارد و وزارت دفاع ملی، مدت‌هاست که رسمیت
یافته است.» و آن‌گاه گفتند که: «تمام لوایح وزارت دفاع ملی، طبق فقره‌ی ۷
اختیارات، تصویب شده و چون به مجلس و کمیسیون دادگستری رفته است،
صورت قانونی دارد و لازم‌الاجرا است. مگر آن که مجلس آن را نقض کند.»

محاكمه و دفاع

دکتر محمد مصدق

تمام مطالب این کتاب از روزنامه‌ی کیهان بدون کلمه‌ای کم و کسر برداشته و عیناً نقل شده است.

شماره‌ی ثبت کتابخانه‌ی ملی: ۱۴۱۸ به تاریخ ۱۴ / ۹ / ۲۶

(جلسه‌ی سوم - مشروح)

ساعت سه بعد از ظهر سه‌شنبه، سومین جلسه‌ی دادرسی آقایان دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی به ریاست آقای سرلشکر مقبلی رسمیت یافت.

رئیس: «آقای دکتر مصدق، به بقیه‌ی بیانات خود ادامه دهید.»

دکتر مصدق:

دولت از مردم که صاحب این مملکتند، از همان مردمی که به استناد رأی آنها، مجلس مؤسسان تشکیل می‌دهند، مستقیماً سؤال نمود که اگر با بقای مجلس موافقت، به انحلال رأی ندهند تا دولت از کار دست بکشد و مجلس، دولتی را که بتواند با آن کار کند، روی کار آورد و چنان چه با دولت موافقت، رأی به انحلال مجلس بدهند تا دولت بماند، تا مجلس ۱۸ افتتاح شود. مردم هم با اکثریت بسیار مهم و قابل توجهی به انحلال دوره‌ی ۱۷ و بقای دولت رأی دادند.

در انتخابات ادوار تقنینیه، با این که ساکنین دهات همیشه شرکت کرده‌اند، به این طریق که یا صندوق رأی به دهات رفته و از آنها رأی گرفته است و یا داوطلبان وکالت، به خرج خود آنها را پای صندوق آورده و رأی داده‌اند، و مدت اخذ آرا هم اغلب از روزها تجاوز می‌کرد؛ و در این رفراندوم، ساکنین دهات به واسطه‌ی دوری راه شهرها، نیامدند و رأی ندادند و چنان چه عده‌ای هم آمده باشند، قلیل است؛ و مدت اخذ آرا هم در هیچ کجا از سه ساعت تجاوز ننموده، متجاوز از دو میلیون رأی دهندگان روشن‌فکر ساکنین شهر شرکت کرده‌اند. در صورتی که در یکی از ادوار که بیش از همه وقت در انتخابات مجلس شرکت شده بود، عده‌ی رأی دهندگان از ۱,۴۰۰,۰۰۰ تجاوز نکرده است.

از این عرایض مقصود این بود که نه مخالفت شاه و نه مخالفت با اساس مجلس ۱۷، به دلایلی که عرض شد نگران بودم. ولی از اعلی‌حضرت همایون شاهنشاهی، بنا به فرمایشاتی که فرموده بودند، می‌دانستم که منافع شخص شاه، با منافع مملکت تفکیک‌ناپذیر نبود. چنان چه غیر از این بود، آن را عرض می‌کردم و من این قدر جرأت و از خودگذشتگی

داشته‌ام که پای مصالح مملکت که به میان آمد، از همه چیز خودم گذرم.

در دوره‌ی شش وکلا را قسم می‌دادند و گفتند هر جلسه ده نفر وکیل را قسم می‌دهند. دوره‌ی ۱۴ تا گفتند به اعلی‌حضرت رفتم قسم خوردم، ولی در دوره‌ی ششم، هر یک جلسه ده نفر را قسم می‌دادند و یک حرف‌هایی می‌زدند. رفتند قرآن را آوردند و گفتند دکتر مصدق باید قسم بخورد. و گفتند دکتر مصدق چند جلسه است نیامده و باید قسم بخورد. گفتم امروز عذر دارم و نمی‌توانم قسم بخورم. دفعه‌ی دیگر شمایل حضرت امیر بردم و گفتم به این پادشاه اسلام قسم می‌خورم.

من آدم ترسوئی نیستم. من الان که آمدم، به این سرهنگ گفتم این سرلشکر آدم خوبی است. شما تشریف داشتید. از کسی هم باکی ندارم.

شما آقای سرتیپ آزموده، از آقایانی که روز ۲۸ مرداد موقع بمباران، منزل من بودند و اکنون زیر نظر شما در زندان هستند، پرسید تا به شما بگویند مأمورین قتل آمده بودند با غارت‌گران کار مرا تمام کنند. چند نفر که آنجا بودند، گفتند باید برویم. ما نردبانی گرفتیم و رفتیم بالا و چهار زرعی همه‌ی مردم هم ما را دیدند. همه که برای قتل من نیامده بودند. در آن میان غارت‌گران، فقط دو نفر مأمور قتل بودند. آن‌ها که نمی‌خواستند ما را بکشند. آن‌ها می‌خواستند فرس ببرند.

این طور که ایشان می‌گویند، صحیح نیست. جست و خیز نکردیم که در ادعای قید شده است. بل که دو سه نفر آمدند زیر بغل ما را گرفتند از نردبان بالا رفتیم و بالاخره در خانه‌ی سوم وارد زیرزمین شدیم. چند دقیقه بعد در زدند. رفتند دم در. گفتند کیه؟ گفتند آمدیم آب ببریم که آتش خانه را خاموش کنند.

آن شب را بدون لحاف و غذا و آب در آن زیرزمین گذرانیدیم تا فردا صبح به خواهش این آقایان از محل خود

حرکت کردم. می‌خواستم در راه حق و آزادی شهید شوم و در زندان مواجه با این سؤال‌هایی که از من شده، نشوم و در این دادگاه حضور پیدا نکنم. (به‌تر آدم در این دادگاه. و الا حالا حالاها می‌بایست در اتاق خودم خمیازه بکشم. پیرسم چه ساعتی؟ بگویند ساعت ۶. بگویم ساعت ۷ نشده؟ و بالاخره حرفی در این‌جا می‌زنم.)

اکنون در اختیار شما هستیم و رأی را که صادر می‌کنید، تاج افتخاری است بر تارک سر می‌نهم.

- ما آقا رفتیم منزل شاه. بعد از شش ماه شخص مطلعی آمد گفت دیدند شما را بولارد فرستاد به دربار. گفت من که آدم شما را بردم به دربار، علت این بود که روس‌ها می‌خواستند نماینده‌ی ایشان برود به مجلس، انگلیس‌ها نمی‌خواستند آن‌ها آمدند ما را بردند دربار. انگلیس‌ها به روس‌ها گفتند اگر این دکتر مصدق برود به مجلس، با شما مخالفت می‌کند. این همان است که با پیشنهاد کافتارادزه مخالفت کرد. به‌تر است نه این به مجلس برود، نه نمایندگان حزب توده. آن‌ها هم گفتند: «خاروشو، خاروشو» بعد از رفتن ما به دربار، بولار هم چند نفری را راه انداخت و این حرف را زد و معلوم شد محرک اصلی او بوده است. پس اگر من حرفی بزنم، نباید به کسی بر بخورد. حالا اول این فرض بود. یکی به وسیله‌ی دربار، یکی به وسیله‌ی مجلس و یکی به وسیله‌ی دولت.

سوم دولت؛ معمولاً هر دولتی تابع مجلس است. چنانچه مجلس از نمایندگان حقیقی ملت تشکیل شود، کاری بر خلاف مصالح مردم نمی‌کند و اشخاص مورد توجه مردم را روی کار می‌آورد و در نتیجه نه مجلس و نه دولت کار بدی نمی‌کنند. ولی این قبیل نمایندگان هم روی اصل اطاعت مجبور به امر دولت بودند که اعضای آن اعمال دولت بیگانه بود. این قبیل دولت‌ها نمی‌توانستند از اجرای دستور مأمور بیگانه خودداری کنند. و وقتی کار به این‌جا رسید، مأمورین دولت با نظر بیگانگان برای اجرای نظر آن‌ها انتخاب

می‌شوند. به طوری که اگر یک وزیر امری روی مصالح
ممکلت بکند و بر خلاف مملکت نکند، چون آن وزیر را در
کار خود صالح نمی‌دانند، اجرای امر آن بیگانه را بر آن
وزیر مقدم می‌دارند و چیزی نمی‌گذرد که وزیر دیگری
بیاورند. عدم موفقیت اینجانب در انتخابات دوره‌ی
شانزدهم روی همین نظرها بود.

ولی گاه ممکن است دولتی روی کار بیاید که از این
اصل کلی تخلف کند. در ظرف چه مدت، معلوم نیست.
من باب مثل عرض می‌کنم. دولت اینجانب به این نحو
تشکیل شده بود و حکایتی عرض کنم.

ظهر روزی که اینجانب تصمیم به انحلال
کنسولگری‌های انگلیس در ایران گرفتم، با وزیر امور
خارجہ مذاکره کردم تصویب‌نامه‌ی آن را تهیه کند که
عصر آن روز مطرح شود. برای این که مأمورین و عمال
انگلیسی در اطراف دربار و دولت اقدامی نکنند و کار را
فلج نکنند، تأکید شد موضوع سری بماند. ولی در
نتیجه‌ی مذاکره و مشورتی که وزیر خارجہ با یکی از
مشاورین وزارت‌خانه نموده بود، ساعت سه بعد از ظهر،
شخص مشاور آمد که از نظریات من مسبوق شود و
من تعجب کردم مطلبی که قرار بود مخفی بماند، چرا
به ایشان گفته شده است.

وزیر خارجہ آمد و قرار شد شخصاً تصویب‌نامه را
حاضر و به هیأت وزیران بیاورند. آوردند. مطرح و تصویب
شد و سعی کافی به کار رفت تا قبل از ساعت ۲۱،
نامه‌ی وزارت خارجہ، به سفارت انگلیس و خبرنگاران
جراید داده شود و شد. و ساعت ۲۲ زنگ تلفن مجاور
تخت خواب من صدا کرد. پرسیدم کجاست؟ گفت
سفارت انگلیس و من کلنل بایمن، با نخست‌وزیر
می‌خواهم صحبت کنم. گفت جناب سفیر می‌خواهند
با شما صحبت و ملاقات کنند. گفتم کسالت دارم و
امشب مقدر نیست. بفرمایید چه فرمایشی دارند.
گفت می‌خواهند خبر انحلال قنصلگری در رادیوی
صبح منتشر نشود تا پس از ملاقات، هر طور مقتضی
باشد اقدام شود. گفتم به مخبرین داده شده. گفت به

آن‌ها هم دستور دهید. گفتم نمی‌توانم تصویب‌نامه را نقض کنم و نه اجرای آن را به تأخیر بیاندازم و قرار ساعت ۹ صبح فردا، به ملاقات من بیایند. ایشان آمدند و از طرف دولت خود اخطار کردند که در اجرای تصویب‌نامه تأخیر شود تا طرفین از طریق مذاکره موضوع را حل کنند. باز هم همان جواب را شنیدند و رفتند.

چهارم ادامه‌ی خدمت من از نظر جلب جاه و مال نبود. چون ممکن است گفته شود که من می‌خواستم در کار بمانم. تردید در اصالت دست‌خط از این نظر بوده است که دوره‌ی شش‌تقنینه، وقتی که مرحوم مستوفی‌الممالک، رئیس‌الوزرا را به وسیله‌ی اعلی‌حضرت شاه فقید، توسط سرلشکر حبیب‌الله شیبانی، رئیس ستاد ارتش مرا احضار و تکلیف دولت آتیه را فرمودند و معذرت خواستم و موقعی که کافتارادزه هم به ایران آمد و پیشنهاد امتیاز نفت شمال را داد، چون من با آن موافق نبودم و با شرکت سابق نفت و تمدید ۳۲ سال آن هم موافق نبودم، در دوره‌ی ۱۲ تقنینه هم که دیکتاتوری سقوط کرد، اینجانب نماینده‌ی شورای ملی نبودم.

در ابتدای دوره‌ی ۱۴ هم افتخار نمایندگی مردم تهران را در مجلس داشتم. نمایندگان هواخواه شرکت نفت هرگز نمی‌گذاشتند در اطراف این امتیاز بحث شود.

این نطق بود که تقاضای نفت شمال، وسیله شد که من در نطق ۷ آبان ۱۳۲۳، اول مزار و مفاسد امتیاز نفت جنوب را بیان کنم و بعد به همان دلایل با دادن امتیاز نفت شمال، مخالفت نمایم و در آن جهات مخالفت خود را گفتم.

این تأثیر زیادی در تمام مجامع ملی کرد و چون دولت سابق استعفا کرده بود، اکثریت نمایندگان مجلس به بنده رأی تمایل داد و به جهاتی از تشکیل دولت معذرت خواستم. ولی بسیار نگران بودم که دولت آتیه نتواند مقاومت کند و دادن امتیاز نفت شمال، سبب شود که دو دولت قوی از معادن نفت شمال و جنوب ایران، به ضرر ملت استفاده کند و ملت هیچ‌وقت نتواند

صنعت نفت را چنان که ملی کرد، ملی کند و برای ادامه و حفظ این امتیازات، دولتین ملت ایران را از نعمت آزادی محروم کنند. لذا موقعی که برنامه‌ی دولت بیات در مجلس مطرح شد و نوبت نطق به اینجانب رسیده بود، طرحی پیشنهاد کردم که هر دولتی با دادن امتیاز نفت یا تجدید آن موافقت کند، تعقیب و محکوم خواهد شد.

در همان جلسه، این طرح به تصویب رسید و به صورت قانونی درآمد و قرار شرکت مختلط نفت شمال را هم که دولت قوام با دولت شوروی امضا کرده بود، مجلس ۱۵ رد کرد.

این بود راجه به حب جاه که مرا دو دفعه خواستند نخست‌وزیر کنند و قبول نکردم.

اما درباره‌ی حب مال:

در تمام دوره‌ی مشروطیت، هر خدمتی که به من ارجاع شد، یا حقوق آن را نگرفته‌ام و یا اگر گرفته‌ام، به مصارف امور خیریه رسانده‌ام.

حقوق نخست‌وزیری در دو سال و چند ماه اخیر، در حدود ۱۱۰ هزار تومان می‌شد که در همان روزهای اوّل حواله کردم به بنگاه حمایت مادران و مسلولین بدهند و تمام مخارج دستگاه نخست‌وزیری را در منزل خود و مسافرت به آمریکا و لاهه و بعضی تکلفات که به عهده‌ی منام بوده، از کیسه‌ی خود پرداخته‌ام. چنانچه سؤال شود من چه می‌خواستم و مقصودم چه بود، عرض کنم که می‌خواستم هدف ملت ایران پیش برود و کشور ما همان مقامی را که داشته، مجدداً به دست آورد. مگر نخوانده و نشنیده‌اید که اعلی‌حضرت همایونی در یکی از نطق‌های خود فرمودند «برای من چه افتخاری است که بر یک عده ناتوان سلطنت کنم؟» این‌جا علاوه می‌کنم که می‌خواستم شاهنشاه بر ملتی سلطنت کند که در عداد ملل مستقل و آزاد دنیا قرار گیرد و اگر روزی به شاه گفتند برو، بگوید نمی‌روم.

حالا اگر آقا این نظر غلط است، شما عذاب را زیادت
کنید.

رئیس: «اگر خسته شدید، ممکن است تنفس شود.»

دکتر مصدق: «خیر، من خسته نمی‌شوم. روی مصالح مملکت، بیست
ساعت صحبت می‌کنم.»

اعلام تنفس

ده دقیقه تنفس داده شد.

در مدت تنفس، مخبرین و عکاس‌ها اطراف آقای دکتر مصدق را گرفته و ایشان
هم بنای شوخی را با آنها گذاشتند. مخبرین از ایشان خواستند تا برای گرفتن
عکس، ژست‌های مختلفی بگیرند و ایشان هم همین کار را کردند و مرتباً
می‌خندیدند. بعد لیوان خالی را که در جلوی خود داشتند، به عکاس این روزنامه
دادند و گفتند: «این لیوان شربت را میل کنید.» عکاس ما وقتی لیوان را گرفت،
دید خالی است. آقای دکتر مصدق خندیدند و گفتند: «جز این، در زندان وسیله‌ی
پذیرایی نیست.»

بعد یکی از خبرنگاران گفت: «سیگار میل دارید؟» گفتند: «نه، این‌جا زندان
است. و لا یرد الانسان الی الحیوان.» وقتی مأمور انتظامات دادگاه خواست
اطرافیان دکتر مصدق را کنار بزند و گفت «ایشان گرمشان می‌شود»، آقای دکتر
مصدق گفتند: «نخیر، من گرم نمی‌شود. مگر این‌ها بخاری هستند؟ بگذارید
آنها را ببینم.»

بالآخره بعد از ده دقیقه، مجدداً قضات وارد شدند و دادگاه رسمیت یافت.

پس از تنفس

ساعت چهار بعد از ظهر، مجدداً جلسه رسمیت یافت.

رئیس: «آقای دکتر مصدق بفرمایید.»

دکتر مصدق:

قبلاً می‌خواستم راجع به سرهنگ دفتری، سرهنگ
ممتاز و سروان دادپناه عرض کنم که هر چه آنها
کرده‌اند، به دستور من بوده است. آنها مأمور انتظامی
و حفظ‌خانه‌ی من بودند. پس می‌بایستی دستورهای
مرا اجرا کنند. هیچ‌وقت هیچ سندی از من نمی‌گرفتند.
من شفاهاً به آنها دستور می‌دادم.

وارد می‌شویم به این کودتایی که شد و صلاحیت، که مقدمه‌ی آن این بود. جریان کودتا دو صفحه است و بعد صلاحیت.

کودتا در شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ [اتفاق افتاد.] اکنون لازم می‌دانم عرض کنم در روزهای ۱۹ و ۲۰ خرداد، عده‌ای از اشخاصی که به منزل من می‌آمدند، اظهار می‌نمودند که دربار در خیال کودتاست. به خدا با حسن نیتی که شاه دارد و رأفتی که شاه دارد، قبول نمی‌کردم و می‌گفتم دربار برای چه کودتا می‌کند. ممکن است کسی کودتا کند که جانشین او شود. ولی دربار معنا ندارد کودتا کند. و به این اظهارات ترتیب اثر نمی‌دانم.

ولی چون لازم بود شخص خود را از تعرض مصون دارم، نه تنها در این روزها، بل که از ۹ اسفند، همیشه در فکر تقویت قوای دفاعیه‌ی خود بودم و چند مرتبه از آقای سرتیپ ریاحی، رئیس ستاد ارتش، در این مورد سؤال کردم و ایشان می‌گفتند به هیچ وجه جای نگرانی نیست و شب‌ها در اول بعضی خیابان‌ها که منتهی به خانه‌ی من می‌شود، کامیونی در عرض جاده می‌گذارند تا اگر جمعیتی رو به خانه‌ی من بیایند، دوچرخه سواران مواظب، به قوای انتظامی اطلاع دهند تا آن‌ها دفاع کنند. و روز ۲۲ این شایعه به حد شیاع رسید و من رئیس ستاد ارتش را خواستم. از رئیس ستاد ارتش پرسیدم چه تدابیری دیده‌اند که کودتا صورت وقوع پیدا نکند، ایشان باز به من جواب داد تمام احتیاطات لازمه شده و جای نگرانی نیست.

من از ایشان سؤال کردم که در نظر دارم وقتی به سعدآباد می‌رفتم، چهار تانک بزرگ در سعدآباد بود. آیا بعد از تقسیم گارد شاهنشاهی به تیپ‌های مختلف، تانک‌ها باز هم هست؟ ایشان گفتند تانک‌ها در اختیار وزارت دفاع ملی است و من مطمئن شدم بالفرض که کودتایی بکنند، مؤثر نخواهد بود.

آقای سرتیپ ریاحی روز جمعه مرا ملاقات نکرد و حال آن که روزهای جمعه، معمولاً برای گزارش و کسب

دستور نمودن می‌آمدند و روز شنبه هم طبق معمول، در اول وقت مرا ملاقات نکردند و من نگران شدم که چه علتی پیدا شده رئیس ستاد در این روزهای مهم به دیدن من نیامدند. ولی به خود می‌گفتم شاید ایشان مشغول انجام وظیفه باشند و آمدن نزد من باعث می‌شود در کارها نقص پیدا شود. ولی ایشان عصر آن روز به ملاقات من آمدند و گفتند گرفتار کاری شدم و نمی‌دانستم که تانک‌ها در سعدآباد است و خواستم تانک‌ها را به شهر بیاورم. آقای کفیل وزارت دربار، به عرض شاه رساندند و گفتند اعلی‌حضرت اجازه ندادند.

برای این که ایشان به مسؤلیتی که به عهده دارند، از ایشان نوشته گرفتم و در آن متذکر شد که هر نوع پیش‌آمد و عمل سوئی بشود، مسؤول آن منم. این نوشته را گرفتم و نگاه داشتم. بلافاصله با آقای امینی، کفیل وزارت دربار تلفن کرده و تقاضای ملاقات کردم و به ایشان گفتم چون کار ضروری است، امشب تشریف بیاورید تا مذاکراتی که چند روز قبل با اعلی‌حضرت شده بود، نتیجه‌ی آن مذاکرات را هم اگر به دست آمده، از ایشان بگیرم.

چون مذاکرات هنوز به نتیجه نرسیده بود، فقط راجع به تانک‌ها صحبت کردم. جواب داد: «اعلی‌حضرت نظرشان این است که تانک‌ها به یک صورتی که زنده نباشد، به شهر آورده شود.» و من هم که نظری نداشتم، موافقت کردم و ایشان رفتند. این مذاکرات سبب شد که اینجانب آقای سرتیپ ریاحی را به حال خود بگذارم.

ولی در حدود ساعت ۷ بعدازظهر، شخصی مرا پای تلفن خواست و پس از آن که اطمینان حاصل کرد که دکتر مصدق، گفت مطالبی است که باید به شخص دکتر مصدق بگویم. گفتم بفرمایید. گفت امشب کودتا شروع می‌شود و دو تانک از تانک‌های سعدآباد را در حدود ظهر به شهر آورده‌اند و در خیابان حشمت‌الدوله، به محلی که معلوم نیست برده‌اند و اسامی اشخاصی

که برای کودتا اقدام می‌کنند گفت و من هم آن اسامی را نوشتم.

قبل از این خبر، مجدداً آقای سرتیپ را از ستاد ارتش خواستم. ایشان نبودند. شمیران بودند. دستور دادم بیایند. ایشان آمدند. اخباری را که راجع به کودتا رسیده بود، به ایشان دادم. گفتم با این اخبار، شما چرا باید از ستاد ارتش خارج شده و در فکر دفاع از من و خانه‌ی من نباشید؟ ایشان گفتند بدون هیچ نظری به شمیران رفتم با دخترم صرف شام کنم و رفتم و وسایل دفاعیه‌ی منزل شما را فراهم می‌کنم.

گفتم گذاشتن کامیون در جلوی خانه‌ی من فایده ندارد. اگر کودتایی شود، تا رسیدن قوا، عوامل کودتا آمده و کار را تمام کرده‌اند. این از آن شب‌هایی نیست که اگر تانک بفرستید مردم از صدای آن ناراضی شوند. در جلوی خانه‌ی من به اندازه‌ی کافی تانک بگذارید تا در صورت بروز کودتا، دفاع کنند.

آقای سرتیپ ریاحی با این نظر موافقت کردند. دستور فرستادن تانک‌ها را دادند که خود من آمدن تانک‌ها را حس کردم.

ارتباط من و آقای سرتیپ ریاحی به کلی قطع نشد. سه دفعه تلفن کردم و گفتم دکتر فاطمی را قوای گارد گرفته‌اند که او را بعضی افسران دیده‌اند. بالاخره معلوم شد که بلافاصله بعد از آمدن آقای سرتیپ ریاحی به شهر، گارد شاهنشاهی کودتایی را در نظر داشتند. (حالا اسمش را هرچه می‌خواهید بگذارید. زیرا مجادله‌ی لفظی نداریم.) و شرح آن به قراری است که در ابلاغیه‌ی دولت، صبح روز بعد انتشار یافت. اکنون سه مطلب را باید مورد توجه قرار داد.

۱. آیا معمول بود دست‌خطی از شاهنشاه به طریقی که گفته شد فرستاده شود؟

۲. آیا معمول بوده برای نخست‌وزیر معزول هم شاهنشاه دست‌خطی ارسال دارند؟

۳. آیا دست‌خط اصالت داشته است یا نه؟

که برای روشن شدن ذهن دادگاه، به توضیح زیر مبادرت می‌شود:

اول؛ ابلاغ دست‌خط، بر خلاف عادت معمول بوده است.

۱. دست‌خط ملوکانه که در ۲۲ مرداد صادر شده و معلوم نشد چرا همان روز ابلاغ نشده است.

۲. دست‌خط شاهنشاهی همیشه در ساعات اداری متعارف ابلاغ می‌شده است و معلوم نیست چرا برای ابلاغ این دست‌خط مهم، یک بعد از نیمه شب انتخاب شده بود.

۳. دست‌خط شاهنشاه به وسیله‌ی وزیر دربار یا معاون او یا یکی از اعضای کشوری دربار ابلاغ می‌شد. نه با قوای نظامی.

۴. در ساعت شش بعد از ظهر روز شنبه، ۲۵ مرداد که آقای کفیل وزارت دربار با اینجانب ملاقات نمود، از این دست‌خط صحبتی به میان نیامد. یا عزل نخست‌وزیر آن قدر بی‌اهمیت بود که هیچ‌کس، حتی کفیل وزارت دربار، از دست‌خطی که در روز قبل صادر شده بود، مطلع نبود.

تمام این وسایل می‌رسانند که از روز ۲۲ مرداد، می‌خواستند کودتا کنند و منتظر موقع مناسب بودند. شب ۲۵، زمینه را برای این کار مهیا دیدند. آقایان وزیر خارجه، راه و مهندس زیرک‌زاده، نماینده‌ی مجلس شوای ملی را که در خانه‌های خود دستگیر نمودند به دستگیری آقای سرتیپ ریاحی که برای ملاقات اینجانب به شهر آمده بودند موفق شدند، پس از آن به سراغ من آمدند.

چون عده‌ای زیاده‌تر از عده‌ای که آورده بودند دیدند، ابلاغ دست‌خط را عنوان نموده، آن را دادند و رسید گرفتند.

دوم؛ آیا معمول بود که برای نخست‌وزیر معزول هم شاهنشاه دست‌خط صادر فرمایند؟

در دوره‌ای که مجلس هم افتتاح نشده بود، اگر نخست‌وزیر خود را مواجه مشکلات سیاسی و یا عدم موافقت شاه می‌دید، استعفا می‌داد و از طرف شاه فقط فرمان برای نخست‌وزیر صادر می‌شد و معمول نبود برای نخست‌وزیر معزول هم دست‌خط صادر گردد.

سوم؛ در اصالت دست‌خط:

بعد از دادن رسید، دست‌خط را زیر نظر قرار دادم و بسیار متأسفم که اکنون در دسترس نیست.

زیرا مقارن ساعت ۱ بعدازظهر روی چهارشنبه، ۲۸ مرداد که خانه‌ی اینجانب در خطر بود، آن را با کلیه‌ی نوشته‌جات مهم دولتی که در ضبط من و در طاقچه‌ی پهلوی اتاق من بود، برداشته و در صندوق آهنی گذاشتم و چون این صندوق وزین از آن کارهای بسیار محکم روسیه‌ی سابق بود، ممکن نبود اشخاص عادی، هر قدر وقت و فرصت داشتند، نمی‌توانستند آن را باز کنند و برای این کار لازم بود اهل حرفه و فن عمل کند. در این صندوق سی هزار تومان اوراق قرضه‌ی ملی که خود و پسرم خریده بودیم و مبلغی پول که از سه هزار تومان تجاوز نمی‌کرد و دو سه قطعه جواهر که دخترم به من سپرده بود و اسناد مالکیت متعلق به خود و دیگران داشتم که روز ۲۸ مرداد، به عنوان اموال غارت شده از بین رفت. و الا دست‌خط ملوکانه را ارائه می‌دادم و یقین داشتم که تصدیق خواهید فرمود متن دست‌خط بعد از توشیح نوشته شده و نویسنده سعی کرده بود متن را با امضای ملوکانه تطبیق دهد و چیزی که بیش از همه باعث شده، این است که تمام مراسلات سفارت انگلیس که در بعضی خانه‌ها بود و به من رسیده بود، و عده‌ی بی‌شماری عکس اسناد رسمی که هرگاه دعوای شرکت نفت به رضایت طرفین، به دیوان بین‌المللی لاهه ارجاع می‌شد، دلیل حقانیت دولت ایران بود، در قفسه‌ی اتاق مسکونی و

در این صندوق بود که آنها هم به عنوان غارت خانه در دسترس من نیستند.

در اینجا آقای دکتر مصدق به جریان مسافرت خود به لاهه اشاره کرده و گفتند:

من در جواب جونز که به من نوشته بود چرا صلاحیت دیوان را قبول ندارید؟ نوشتم تا من مطمئن نشوم چنین کاری را نخواهم کرد. این کاغذها که دلیل بر حقانیت ملت ایران بود، از خانواده‌هایی به من رسیده بود. من این‌ها را در صندوق گذارده بودم. حالا برده‌اند.

آقای دادستان هم هیچ‌چیز نمی‌گویند. سکوت! و چون امیدی به دادسرای ارتش ندارم که مقصرین را تحت تعقیب درآورم، شاید احساسات وطن‌پرستانه، آنها را وادار نماید که به وسیله‌ای تسلیم اشخاص مورد اعتماد بنمایند.

چندین بار خواستم محتویات صندوق را به بانک بسپرم. چون ممکن بود این کار، وسیله‌ی تبلیغات سوء علیه دولت شود و بگویند رئیس دولتی که به قوای تأمینیه‌ی مملکت، مخصوصاً قوای ارتش که حافظ خانه‌ی خود اوست اعتماد نداشته باشد، چگونه می‌تواند مملکت را امن کند و آسایش مردم را فراهم کند. این بود که منصرف شدم و آنها را در خانه‌ی خود نگاه داشتم.

دیگر در نظر دارم که قبل از دوره‌ی شانزدهم تقنینیه، روزی شرفیاب حضور ملوکانه شدم. صحبت از مجلس مؤسسان اخیر و این که مورد توجه مردم نبوده، به میان آمد. حضور شاهانه عرض کردم مجلس مزبور کار خوبی نکرد که حق انحلال مجلسین را بدون شرط و قید، تفویض اعلی‌حضرت کرد. چه ممکن است وقتی تصمیماتی علیه مداخلات بیگانه اتخاذ کنند و این دول با عواملی که دارند، انحلال مجلسین را بخواهند، یا اعلی‌حضرت با آنها موافقت می‌فرماید یا نه.

می‌فرمایید آنها به انتظار روزی که تلافی کنند، می‌مانند. آیا می‌دانید که اعلی‌حضرت در جواب چه

فرمودند؟ فرمودند: «من به شما اطمینان می‌دهم هر جا که کاری بر خلاف مصالح مملکت یا افکار عمومی باشد، تسلیم نشوم و از حقوق ملت ایران دفاع نمایم.»

و این فرمایش اعلی‌حضرت بود که در اصالت دست‌خط تردید کنم. این بیانات شاهانه به قدری مؤثر و موجب امیدواری بود که از شدت شوق نمی‌دانستم چه عرض کنم و با کمال مسرت، از حضور ملوک‌انمرض شدم.

و بنابراین اینجانب حق داشتم که در اصالت دست‌خط تردید کنم. زیرا دولت من پس از ملی شدن نفت، متجاوز از دو سال با بزرگ‌ترین امپراتوری‌های جهان مبارزه کرد و بنا به دستور اعلی‌حضرت، انگلیس پیشنهاد کرد که با متخصصین انگلیسی قراردادی بر طبق آن چه با شرکت سابق امضا کرده بود، با دولت منعقد کنند و نشد و به موجب تصمیم دولت، آن‌ها از ایران خارج شدند.

ما از مسافرت هریمن تنها یک استفاده را کردیم و آن این بود که دولت انگلیس ملی شدن صنعت نفت ایران را شناخت و بعد هریمن رفت و بعد حضور اعلی‌حضرت رفتم و فرمودند حالا باید چه کرد؟ گفتم ما باید کاری کنیم که منافع مملکت حفظ گردد و اعلی‌حضرت هر امری فرمایند، اطاعت می‌شود. فرمودند نه. من به شما اعتماد دارم و من عرض کردم من یک پیشنهادی خواهم نوشت. می‌آورم نزد شاهنشاه. اگر شاه قبول فرمودید می‌دهم به این‌ها و من آمدم پیشنهادی تهیه کردم و دادم به انگلیس‌ها که قراردادی با متخصصین شرکت سابق بسته شود. آن را نوشتم و دادم اعلی‌حضرت و گفتند از این به‌تر نمی‌شود نوشت. بعد آن را دادم به وزیر دربار. برد به سفارت انگلیس و سفارت هم آن را به لندن فرستادند. ایدن گفت این نامه نه تاریخ دارد و نه نمره و قبول نکرد و گفتم تا یک هفته، هر چه انگلیسی است، باید برود.

آنها تهدید کردند. سه هزار چتر باز در قبرس پیاده کردند. دولت انگلیس به شورای امنیت مراجعه کرد و هیأتی به ریاست اینجانب به شورای امنیت رفتیم. نتیجه به نفع ایران خاتمه یافت و از تمام نوشته‌جات رونوشت برداشتم، بردم در شورای امنیت و آقای صالح که انگلیسی می‌دانست، آنها را خواند و شورای امنیت گفت موضوع به ما مربوط نیست.

دولت انگلیس به دیوان بین‌المللی مراجعه کرد و هیأتی تحت ریاست خود اینجانب به لاهه رفتیم. تمام نوشته‌جات را در اختیار پروفیسور رولن گذاشتم. همین دکتر شایگان و دکتر سنجابی که حالا در زندان هستند و مهندس حسینی که می‌گویند فرار کرده و دست دادستان به ایشان نرسیده است، روز و شب با پروفیسور رولن مشغول مذاکره بودند و اطلاعات خود را در اختیار ایشان می‌گذارند و این اشخاص باید قدردانی شود و حالا در زندان به سر می‌برند.

حقانیت ایران و دفاع منطقی عالمانه‌ی ایشان، دولت انگلیس را محکوم کرد.

کنسول‌گری‌های انگلیس در ایران، در حوزه‌های مأموریت خود، از هر گونه دخالتی در امور اجتماعی ما دریغ نداشتند و بعضی اوقات مأمورین دولت را در فشار می‌گذاشتند و چنانچه فایده نمی‌گرفتند، توسط مقامات صلاحیت‌دار ایرانی، از کار برکنار می‌کردند.

دولت تصمیم گرفت که کنسول‌گری‌ها منحل شود و این کار شد.

خود من در ۱۳۰۰ از اروپا می‌آمدم. وزیر عدلیه بودم. در کشتی که مرا می‌آورد، سر پرسى کالکس، یک شب بعد از شام آمد گفت شما وزیر عدلیه‌ی ایران هستید؟ گفتم آری. گفت من هم سر پرسى کالکس هستم. می‌روم بغداد. گفتم عرضی دارم. گفتم می‌خواهم بروم تهران. شما تحقیق کنید از بصره به بغداد می‌شود با اتومبیل رفت یا نه. گفت چشم. فردا صبح کشتی توقف کرد و او بعداً رفت و شب بعد از

شام آمد و گفت تحقیق کردم. گفتند راه آهن را عربها قطع کردند. نمی‌توانید بروید. گفتم حالا که این طور شد، از بندر خودمان می‌روم. گفت بندر خودتان کدام است؟ گفتم بندر بوشهر. گفت بندر بوشهر را ملل جنوب مال خودشان می‌دانستند.

هدف دولت ایران، این بود که هیچ دولتی در امور ایران دخالت نکرده، ملت ایران از آزادی و استقلال بهره‌مند شود. چون مأمورین سیاسی دولت انگلیس در امور ایران دخالت می‌کردند، دولت اینجانب تصمیم گرفت با آنها قطع رابطه کند و آنها را بیرون کند تا پس از مراجعت بدانند در امور داخلی این کشور نباید دخالت کنند.

برای همین کار، لایحه‌ی قانونی گذرانیدم که هیچ‌یک از نمایندگان انگلیس که قبل از ملی شدن نفت در ایران بودند، حق مراجعت به ایران را نخواهند داشت. این‌ها بود نتیجه‌ی مبارزه‌ی متجاوز از دو سال این دولت که در تمام آنها فاتح شد و بسیاری از مشکلات از بین رفت.

و چطور ممکن بود که قبول کنم که چنین دست‌خطی با موافقت اعلی‌حضرت صادر شده و خواسته باشد دولتی را که در حال مبارزه هست، عزل کند و مسؤولیت تاریخی ملت ایران و شکست ایران را در عهده‌ی خود بگیرند؟

اعلی‌حضرت می‌گذاشت و عقیده‌ی ایشان نیز همین طور بود که دولت کار خود را بکند و اگر دولت اظهار عجز می‌کرد، این کار را می‌فرمودند. ولی دولتی که در حال مبارزه بود، نمی‌توانستم قبول کنم که چنین دست‌خطی را اعلی‌حضرت صادر فرمایند.

دیگر این که ساعت سه بعد از نیمه شب، با بودن حکومت نظامی که عبور و مرور ممنوع بوده و هیچ‌کس قصد رفتن به خانه‌های عمومی را نمی‌کنند، تا چه رسد دست‌خط شاهنشاه ببرند به نخست‌وزیری ابلاغ کنند.

چنان چه دست‌خط در روز ابلاغ می‌شد، با این که بر طبق مقررات مشروطیت صادر نشده بود، یک بیانیه صادر، و از کار دوری می‌کردم و در مقابل مردم رفع مسؤلیت می‌کردم. مگر در روز ۲۶ تیر ماه ۱۳۳۱ که اعلی‌حضرت با تصدی وزارت جنگ اینجانب موافقت نفرمودند و حق هم نداشتند، استعفا ننمودم؟ این مرتبه هم همین کار را می‌کردم و صلاح هم نبود که دولت بر خلاف نظریات شاهنشاه به کار ادامه دهد.

هیچ‌کس قبول نمی‌کرد که شاهنشاه نخست‌وزیر تعیین کنند و دولت هنوز معرفی نشده، از کشور خارج بشوند. این‌ها همه، چیزهایی بود که باز در اصالت دست‌خط تردید کنم.

نظر این بود که به طور مستقیم تماس بگیرم و از نظر اعلی‌حضرت راجع به اصالت و طرز ابلاغ آن مذاکره کنم. گفتند اول روز ۲۵ از کلاردشت به رامسر و از آنجا به بغداد تشریف‌فرما شده‌اند. این بی‌اطلاعی از چگونگی، سبب شد که در روز ۲۶ مرداد، عصر، در هیأت دولت حاضر نشوم و موضوع دست‌خط را مطرح نکنم. برای این که پس از طرح شدن اگر اجرا نمی‌گردید، باعث ناامنی می‌شد و مردمی که می‌خواستند از اوضاع آشفته استفاده کنند، وسیله به دست می‌آوردند که مقاصد خود را انجام دهند و در اطراف تحقیق از اعلی‌حضرت دچار تردید شدم. اگر عرض می‌شد که دست‌خط بر خلاف مقررات صادر شده، که خواهم گفت، زیرا عزل نخست‌وزیر باید با مجلس شوای ملی باشد و در روز ۲۲ مرداد، مجلس شوای ملی وجود داشت.

تنفس داده شد

در این موقع، مدت یک ربع از طرف ریاست دادگاه تنفس اعلام شد.

در این موقع، یکی از مخبرین خارجی به آقای دکتر مصدق نزدیک شد و گفت: «این وضع چند روز ادامه خواهد داشت؟» آقای دکتر مصدق اظهار داشتند: «من سه روز دیگر کار دارم که باید حرف بزنم و مقداری از این اوراق مانده است که باید بخوانم.»

تشکیل مجدد دادگاه

ساعت ۵:۳۰ بعدازظهر، مجدداً رسمیت جلسه اعلام شد.

رئیس: «آقای دکتر مصدق ادامه بدهید.»

دکتر مصدق:

اگر عرض می‌شد دست‌خط بر خلاف مقررات صادر شده و متقاعد نمی‌شدند، باز اختلاف بین شاه و دولت در می‌گرفت. این بود که تصمیم گرفتم به هیأت وزیران پیشنهاد کردم که آن‌ها تلگراف کنند و نظر اعلی‌حضرت را از این مسافرت بخواهند و به عرض برسانند که در تهران شایع شده است فصد استعفا دارند. چنانچه مورد تکذیب باشد، درخواست شود هر چه زودتر تشریف فرما شوند و از مقام سلطنت سرپرستی فرمایند. چنانچه جوابی نرسید، برای جلوگیری از بی‌نظمی و اختلال، اگر هیأت دولت صلاح دانست، تصویب‌نامه صادر شود که مردم خودشان طرز انتخاب شورای سلطنتی را معلوم کنند تا هر وقت اعلی‌حضرت خواستند در تصمیم خود تجدید نظر فرمایند. و نظر این بود که عصر سه‌شنبه، ۲۷ ام، جلسه‌ی فوق‌العاده‌ی هیأت وزیران برای این کار تشکیل شود. چون آقای سفیر کبیر آمریکا از مسافرت آمده بودند و ظهر سه‌شنبه برای عصر همان روز وقت ملاقات خواستند، از آقایان وزرا دعوت نشد. روز چهارشنبه، ۲۸ هم که روز جلسه‌ی عادی هیأت وزیران بود، آن وقایع پیش آمد و خانه‌ی اینجانب بمباران گردید. اکنون با اجازه‌ی دادگاه، به عرض ایرادات خود مبادرت می‌شود.

ایرادات

اول، ایرادات به بازجویی، به این که می‌بایست شده باشد و نشده است.

چون مطابق قانون، متهم برای مرور زمان و یا برای عدم صلاحیت می‌تواند اعتراض کند و جناب آقای رئیس می‌تواند اعتراض کند که این پرونده کافی نیست، امر فرماید تکمیل شود و تا پرونده تکمیل نشود، دادگاه

نمی‌تواند قضاوت کند. حال برای عدم تکمیل پرونده
عریضی می‌کنم:

۱. آن دسته افراد که شب ۲۵ کودتا کرده و
عده‌ای را توقیف کرده‌اند، به استناد ماده‌ی
۱۹۹ قانون مجازات عمومی، راجع به توقیف و
حبس غیر قانونی باید تحت تعقیب قرار گرفته
شده باشند و نشده‌اند.

جناب آقای رئیس دادگاه! عده‌ای افسر بروند
عده‌ای را بگیرند و توقیف کنند و از آنها هم
نپرسند چرا این کار را کردید. این پرونده از آن
جهت تکمیل نیست. آنها را باید بیاورند و با
ما روبه‌رو کنند.

این‌جا یک طرفی کار شده. آنها را نیاورده‌اند و
بعضی هم خلعت گرفته‌اند.

۲. آن کسانی که صندوق آهنی را باز کرده و هر
چه از مال شخصی و دولتی در آن بوده،
برده‌اند. تحقیق کنید ببینید کی هستند. اموال
را بگیرید و اسناد دولتی را هم در اختیار دولت
بگذارید.

۳. آن عده افسرانی که موظف بودند از غارت
خانه‌ی من جلوگیری کنند.

۴. آن عده افسرانی که بر خلاف اصل ۱۳ متمم
قانون اساسی که می‌گوید منزل هر کس
مصون و در امان است، در حدود ساعت ۵
بعدازظهر ۲۸ مرداد، با این که بلاذفاع بودن
خانه اعلام شده بود، خانه را بمباران کردند.

برای روشن شدن مطلب عرض می‌کنم که ساعت
۴:۳۰ بعدازظهر روز ۲۸، آقای سرتیپ فولادوند، به
نمایندگی از طرف افسران طرف‌دار شاه، برای گرفتن
استعفا از اینجانب، به خانه‌ی من آمدند و چون امکان
نداشت که من استعفا بدهم و هدف ملت ایران را از
بین ببرم، باید کشته شوم تا هدف نیز بین برود.

از آقایان نمایندگان مجلس شورای ملی، دکتر شایگان، حسینی، زیرک‌زاده، دکتر سنجابی و نیمان تقاضا کردم اعلامیه‌ای تهیه و امضا کرده، به دست ایشان بدهند. آنها اعلامیه را به این مضمون تیه کردند:

«دکتر محمد مصدق خودشان را نخست‌وزیر قانونی می‌دانند. ولی اکنون که مأمورین انتظامی غیر از این می‌خواهند، ایشان مانند یک فرد بلاذفاع، در منزل مسکونی خودشان هستند. از تعرض و تجاوز به منزل معظم‌له خودداری شود.»

و حتی گفته شد بیرق سفیدی نیز درست کنید تا مردم بدانند که تو با کسی طرف نیستی. بنده ملافه‌ی سفید رختخواب خود را پاره کردم و به دست آنها دادم. گفتم این خانه دیگر بلاذفاع است. خوب سزاوار است، خانه‌ی بلاذفاعی را بر خلاف اصل ۱۳ قانون اساسی، بیابند غارت کنند؟

دسته‌ی غارت‌گران را آوردند و برای این که راه فرار نداشته باشند، عقب آنها را سربازها گرفتند. دسته‌ی محافظین هم اگر می‌دانستند در پشت سر این‌ها سرباز است، از خانه دفاع نمی‌کردند.

دفاع از جان و مال در تمام قوانین دنیا هست. در قانون جزا هست اگر کسی دفاع از خانه‌ی خودش بکند و کسی را هم بکشد، قاتل نیست. مقصر کسی است که به خانه می‌آید و خانه را بمباران می‌کند و این آقای دادستان، یک کلام با آنها صحبت نکرد و غارت شده را گرفت.

آنها به خانه‌ی من وارد شدند. غارت کردند. آن سربازی هم که آنجا بود خواست جلوگیری کند.

در این پرونده یک سؤال از کسی که غارت‌گر را آورده، نشده است و بعداً کسی را که از خانه به دستور من دفاع کرده بود، آوردند و آنها را می‌خواهند محاکمه کنند.

این مملکت را خارجی‌ها مملکت متمدن قانونی و صحیح و عدالت‌پرور نمی‌دانند. این‌ها نوشته می‌شود. سعی کنید عدالت کنید. این‌ها را بیاورید و از آن‌ها بپرسید چرا این کار را کردید. من عینک خود را از یکی از افسران در باشگاه افسران که خدا پدرش را بیامرزد گرفتم و گفتم می‌دانم که عینک تو کجاست و رفت و آن را برای من آورد.

باری، افسران طرفدار شاه (شاه بی‌زار است از این طرفداران. شاه از این اشخاصی که بیایند و چنین ظلمی را بکنند، خوشش نمی‌آید. به خدا خوشش نمی‌آید. شاه به رفاهیت مردم معتقد است. نه به دردسر. و چنین چیزی نیست. شاه عدالت‌پرور است. شاه در مملکت امنیت و آرامش می‌خواهد.)

خانه‌ی مسکونی مرا به قصد از بین بردن من بمباران کردند. پس از آن که می‌دانستند اگر دسته‌ی غارت‌گران تقویت نشود، این بار هم مثل دسته‌ی غارت‌گران روز نهم اسفند ۱۳۳۱، به محض این که در خانه‌ی من تیر هوایی شلیک شد، فرار می‌کنند و به غارت‌خانه‌ی من موفق نمی‌شدند. به همین جهت آن‌ها را در جلو قرار داده و خود در عقب ماند. سربازهای حافظ‌خانه‌ی من نمی‌دانستند که در عقب غارت‌گران، نظامیان هستند.

از این نظر که مثل روز نهم اسفند، غارت‌گران را فرار دهند، شلیک کردند و آن‌ها از جلو و نظامیان از عقب، به خانه‌ی من هجوم آوردند و هر چه در خانه بود، حتی در و پنجره‌ها را کردند و کسانی که این کارها را کردند، به جای تعقیب، خلعت گرفتند. بنابراین، جا دارد از آن افسری که در ایام توقیف من، عینک مرا از اتاق خواب من برده بود و در باشگاه افسران به من داد، در این دادگاه صمیمانه تشکر کنم.

حالا بنده وارد می‌شوم در ایراد به صلاحیت. همان چیزی را که خودتان می‌خواستید. (خنده‌ی حضار)

در صلاحیت، سه موضوع دارم. یعنی سه ایراد دارم به صلاحیت.

۱. شاه حق عزل مرا نداشت. من نخست‌وزیر هستم و شاه حق عزل مرا به هزار دلیل نداشت که خواهم گفت. پس وقتی که شاه حق عزل مرا نداشت، من نخست‌وزیرم و می‌گویم که من حالا هم نخست‌وزیرم و کاری هم ندارم که کی هست و نیست. ولی آن سه روز نخست‌وزیر بودم و چون آن سه روز وزیر بودم، محاکمه‌ی من نباید در این دادگاه بشود و باید بروم و در دیوان کشور محاکمه شوم.

۲. به موجب لایحه‌ی قانونی خودم، محاکم اختصاصی از بین رفته. این لایحه، قانونی صریح است که یک آدم کشوری در دادگاه نظامی نباید محاکمه شود. این لایحه به منزله‌ی قانون است. یعنی قانون‌گذاری که به من اجازه داده قانون بگذارم، گفته است وقتی که این لایحه به مجلس شورای ملی تقدیم شد، دیگر کسی در آن حق دخل و تصرف ندارد مگر مجلس. و تا وقتی که مجلس دخالت نکرده، واجب‌الاجرا است. پس این هم خود یکی از دلایل عدم صلاحیت دادگاه.

۳. بر طبق قانون اساسی، ماده‌ی ۷۹، باید در محاکمه‌ی جرایم سیاسی، هیأت منصفه باشد و هیأت منصفه در چند محاکمه در دادگستری حاضر شده‌اند. پس بر فرض این که دادگاه فوق‌العاده دخالت داشته باشد، که ندارد، بدون هیأت منصفه حق نداشتید دادگاه را تشکیل بدهید.

اکنون وارد می‌شویم که دست‌خط شاه چه صورتی داشته است. اگر شما با همه‌ی این دلایل که به عرض می‌رسانم توجهی نکنید، آن وقت دیگر من از ماهیت امر مأیوسم.

ایراد اول.

در خصوص ادعای نامهای که از طرف تیمسار سرتیپ آزموده بر علیه اینجانب تنظیم شده و دادگاه نظامی برای محاکمه تشکیل گردیده است، قطع نظر از هر گونه دفاع در ماهیت اتهام، ورود مطالبی که در ادعای نام نوشته شده است، به جهت ذیل محاکمهی اینجانب در دادگاه نظامی غیر قانونی است.

فصل اول؛ دادگاهی که می‌تواند به این اتهام اینجانب رسیدگی کند، دیوان کشور است.

۱ - اینجانب تا موقعی که توقیف نبودم، نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی بودم و به دلایلی که ضمن این لایحه ذکر می‌شود، اکنون نیز هستم و مطابق [اصل] ۶۹ متمم قانون اساسی، رسیدگی به تقصیرات وزرا و صلاحیت رسیدگی به آن، در مجمع عمومی دیوان عالی کشور است. آن هم مشروط بر این که قبلاً مجلس شورای ملی اجازه‌ی تعقیب و محاکمه را داده باشد.

قانون محاکمهی وزرا در سال ۱۳۰۸ به تصویب مجلس شورای ملی رسیده است که به موجب ماده‌ی اول آن، هرگاه رئیس‌الوزرا در حین وظیفه‌ی خود متهم به ارتکاب جنحه یا جنایتی شود، مورد تعقیب مجلس شورای ملی خواهد شد. اعم از این که در حین تعقیب، متصدی شغل وزارت باشد یا نه. در مورد این قانون ترتیب رسیدگی مجلس شورای ملی و اجازه‌ی تعقیب به دیوان کشور بیان گردیده است.

بنابراین به موجب اصل ۶۹ متمم قانون اساسی و قانون محاکمهی وزرا، اگر اتهامی به اینجانب وارد گردد، باید در مجلس شورای ملی مطرح شود و در صورتی که اجازه‌ی تعقیب داد و از اینجانب سلب مصونیت نمود، قضیه در مرجع صالح، یعنی دیوان کشور مطرح خواهد شد.

گویا برای فرار از این مشکل بوده که آقای سرتیپ آزموده سعی کرده‌اند حتی‌المقدور از اقدامات ۲۵ تا ۲۸

مرداد که دیگر آن سمت را نداشته‌ام و بالنتیجه، رسیدگی به اتهامات من راجع به اقدامات این چند روزه، مربوط به مقام نخست‌وزیری نبوده و محتاج به اجازه‌ی مجلس، و در صلاحیت دیوان کشور نیست و لازم می‌دانم توضیح دهم که:

اولاً با تمام کوششی که تیمسار آزموده برای محدود ساختن ادعای خود به مطالب راجع به روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد کرده‌اند، اکثر مطالب و وقایعی که در ادعای ذکر شده، مربوط به اقدامات اینجانب در تمام دوران نخست‌وزیری می‌باشد. زیرا سرتاسر ادعای نشان می‌دهد که اتهاماتی را که به من نسبت می‌دهند، مربوط به تمام دوران نخست‌وزیری من بوده است.

مهم‌ترین شاهد این مطلب، همان شروع ادعای در بیان اتهام است که به این عبارت شروع می‌شود:

«چون رویه و نحوه‌ی انجام وظیفه‌ی شخص غیر نظامی (که مقصود اینجانب هستم)، بر اساس متزلزل ساختن قانون اساسی و سست کردن ایمان مردم از مذهب اسلام، و طریقه‌ی حقه‌ی جعفری اثنی‌عشری و عدم رعایت قوانین عادی کشور بوده است...»

ایشان آمدند بنده را تکفیر کنند. این که به این سه روز مربوط نبود. اراده‌ی ملوکانه تعلق می‌گیرد که متهم را عزل فرمایند که رویه‌ی انجام وظیفه که دنبال آن عزل معرفی شد، به خوبی معرفی می‌کند که رویه و انجام وظیفه‌ی من در تمام مدت نخست‌وزیری و قبل از ۲۵ مرداد بوده که به قول تیمسار سبب عزل من شده است.

در قسمت دیگر نوشته شده است: «قبل از اعلام نتیجه‌ی تحقیقات، بی‌مورد نیست کیفیت دستگاه مخوف دکتر مصدق و روش او درباره‌ی امور کشور به استحضار برسد.»

بدیهی است که این دستگاه مخوف که سرتیپ آزموده از ۲۵ مرداد اشاره کرده‌اند، شروع نشده و قبل

از آن هم بوده است. در نهایت صراحت نشان می‌دهد که موضوع اتهام، روش من در تمام دوره‌ی نخست‌وزیری، متکی بر دو اصل بوده است. وادار ساختن اشخاص به جاسوسی و واگذار کردن مشاغل حساس و مهم امور کشور به اشخاص بی‌شخصیت. این کار من بوده است.

ثانیاً تیمسار عقیده دارند که من در روز ۲۵ مرداد، از طرف شاه عزل شده‌ام. ولی به طوری که در ادعاینامه مطرح است، وقتی که در تاریخ ۳۱ شهریور ۳۲ راجع به شغل من پرسیده شده است، گفته‌ام نخست‌وزیر. و این جواب می‌رساند که نه فقط در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد، بل که هنوز هم خود را نخست‌وزیر می‌دانم.

بدیهی است رسیدگی و قضاوت این مطلب که هنوز هم نخست‌وزیرم یا در ۲۵ مرداد معزول شده‌ام، بالاتر از حد صلاحیت آقای سرتیپ آزموده و دادگاه نظامی است که برای محاکمه‌ی اینجانب تشکیل شده است. و تنها مرجعی که حق رسیدگی و قضاوت در این امر دارد، مجلس شورای ملی است و بالنتیجه مسلم است تا مجلس شورای ملی راجع به وضع اینجانب اظهار عقیده نکرده که هنوز نخست‌وزیرم یا نه، بر فرض که تفکیک این اقدامات من تا قبل از ۲۵ مرداد ممکن باشد، باز هیچ محکمه‌ای، نه نظامی و نه عمومی، حق تعقیب و محاکمه‌ی اینجانب را ندارد.

اگر اثبات مجرمیت، متنفس در امری گردد که رسیدگی و قضاوت آن در محکمه‌ی حقوق باشد، محکمه‌ی جزا باید قرار اناطه بدهد. در این‌جا تمام اتهامی که به من نسبت داده‌اند، بر این مدعاست که من در تاریخ ۲۵ مرداد، عزل شده‌ام و چون اینجانب خود را نخست‌وزیر می‌دانم، باید قبلاً به این امر رسیدگی شود و رسیدگی، از صلاحیت هر محکمه‌ای خارج، و در صلاحیت مجلس شورای ملی است.

ثانیاً این که می‌گویند از ۲۵ مرداد از مقام نخست‌وزیری معزول شده‌ام، فرمانی است که می‌گویند شاهنشاه در ۲۲ مرداد، در عزل من صادر

فرموده‌اند و در ساعت ۱ صبح ۲۵ مرداد، به وسیله‌ی آقای سرهنگ نصیری ابلاغ گردیده است. علاوه بر خدشه‌هایی که به شکایت ادعانامه از حیث تاریخ و امضا و مفاد و طرز ابلاغ به صحت اصالت فرمان مزبور وارد است که در موقع بازجویی هم گفته‌ایم و قبل از ایراد به عرض دادگاه می‌رساند، آقای سرتیپ آزموده هیچ جهت مؤثری در دفع هیچ‌یک از این خدشه‌ها در ادعانامه اشاره نکرده است و علاوه بر آن، متن فرمان مزبور را در ادعانامه نقل نکرده‌اند تا نسبت به مفاد آن بحث شود.

فرمان پادشاه، بر فرض صحت و بر فرض این که هیچ‌گونه خدشه‌ای در آن وارد نباشد، آیا کافی است برای عزل من در مقام نخست‌وزیری یا نه؟

تیمسار آزموده در مقدمه‌ی ادعانامه گفته‌اند که بر طبق اصل ۴۶ متمم ثانون اساسی، عزل و تعقیب وزرا به موجب فرمان همایون پادشاه است. اراده‌ی ملوکانه تعلق می‌گیرد که متهم نام برده، یعنی اینجانب را عزل فرمایند.

در این بیان ملحوظ است که اصل ۴۶ قانون مزبور، در نظر آقای سرتیپ آزموده این است که پادشاه حق دارند وزرا را نصب و یا عزل کنند. و حال آن که استنباط این معنا از این ماده، که یک قاضی با ذوق و خوش قریحه‌ای بگوید چون طبق قانون ثبت معاملات غیرمنقول باید طبق سند باشد و صاحب آن دفترخانه که حق ثبت اسناد رسمی دارد، حق دارد خانه‌ی هر کس را به هر کس که بخواهد بفروشد. این مثال شما چه اندازه مضحک است. گرچه مقرر شد که معاملات غیر منقول باید به وسیله‌ی سند رسمی باشد، ولی صاحب دفتر هرگز نمی‌تواند خانه‌ی یکی را به دیگری بفروشد. بل که دو نفر که مالک خانه هستند، باید توافق به خرید و فروش کنند تا صاحب دفترخانه‌ی صلاحیت‌دار بتواند سند رسمی معامله را تنظیم کند.

همچنین است در مورد اصل ۴۶ متمم قانون اساسی که گرچه به موجب اصل مزبور، عزل و نصب

وزرا با اعلی‌حضرت پادشاه است، و گرچه فرمان را پادشاه صادر می‌نماید، ولی معنای آن، این نیست که شاه می‌تواند خود وزرا را عزل و نصب کند. بل که مانند مثال فوق، وقتی که وزیری را [از] مقامی که [در] اختیار دارد، نصب و یا معزول کرد، آن وقت شاه به عنوان سند نصب و عزل صادر می‌کند و روشن است در رژیم مشروطه، طبق قانون اساسی، مقامی که می‌تواند وزرا را عزل و یا نصب کند، فقط قوه‌ی مقننه و مجلس شوای ملی است.

بنابراین، معنای اصل ۴۶ این است که وقتی وزرا از طرف مجلس شوای ملی به وسیله‌ی رأی اعتماد منصوب، و یا به وسیله‌ی رأی عدم اعتماد معزول شدند، شاه که عنوان رئیس مملکت را دارد، بر طبق رأی مجلس، فرمان نصب یا عزل وزرا را صادر می‌فرماید. بدین ترتیب معنایی که تیمسار آزموده از اصل ۴۶ فهمیده‌اند، با معنای واقعی آن که همه از آن می‌فهمند، فرق می‌کند.

تیمسار آزموده از اصل مزبور، و اثبات این که شاهنشاه حق عزل و نصب وزرا را دارد، جز نقل همان متن اصل ۴۶، دلیل دیگری ذکر نکرده است. ولی دلایل بسیاری موجود است که هر یک به تنهایی ثابت می‌کند معنای اصل ۴۶ متمم قانون اساسی، آن طور نیست که تیمسار سرتیپ آزموده گفتند. بل که طوری است که اینجانب شرح می‌دهم. این دلایل، به شرح زیر است:

الف - اصل ۴۴ متمم قانون اساسی که به موجب آن شخص پادشاه از مسؤلیت مبراست و وزرا مسؤول مجلسین هستند، به تنهایی مثبت این است که نه فقط در مورد عزل و نصب وزرا، بل که در هیچ امری از امور مملکت، اعلی‌حضرت همایونی، شخصاً اختیار اقدام و عملی را ندارد.

زیرا از یک طرف منطقی و به حکم اساسی‌ترین اصول حقوقی، هر کس اختیار اقدام به امری و انجام عملی را داشته باشد، بایستی نسبت به آن اقدام و

عمل مسؤول باشد تا عنداللزوم برای خیر و شر این و بد آن مؤاخذه گردد. اگر بنا باشد شاه اختیار داشته باشد و وزرا را عزل و نصب کند و به قشون فرمان دهد و به دول دیگری اعلان جنگ و عقد صلح کند و در عقد صلح، مثلاً حدود یک کشور را کوچکتر کند و در قبال آنها مسؤول نباشد و ملت نتوانند مؤاخذه و پرسشی کنند، کسی نمیگوید چنین سلطنتی مشروطه است. بلکه مطلقه است و سلطنت مطلقه‌ی آغا محمد شاه قاجار و نادر شاه افشار هم به این درجه نبوده است.

پس همین اصل متمم قانون اساسی، شاه را از مسؤولیت مبری دانسته است و به موجب قانون اساسی سلطنت مشروطه‌ی ایران، شاه در هیچ‌یک از امور مملکت حق اقدام ندارد و به همین علت مسؤولیت عملی هم بر عهده‌ی او نمی‌باشد.

از طرف دیگر جزء دوم اصل مزبور پس از بیان این که شخص پادشاه از مسؤولیت مبرا است، مقرر می‌دارد وزرای دولت در هر گونه امور، مسؤول مجلسین هستند. حال اگر شخص شاه در امور مملکت شخصاً حق اقدام داشته باشد، باید دید معنی اصل ۴۴ متمم قانون اساسی چه خواهد شد. مبنای آن این خواهد بود که شاه هر چه می‌خواهد بکند و مسؤولیتی ندارد. ولی وزرا مسؤول مجلسین هستند. این که منطبق نیست.

و برای اعمال شاه که او بدون مسؤولیت حق انجام آن را داشته، مورد تعقیب و مجازات قرار بگیرند و این معنای همان ضرب‌المثل است که می‌گویند «گنه کرد در بلخ آهن‌گری - به کاشان زدند گردن مس‌گری» بر خلاف این اصل حقوق است و به موجب آن هیچ‌کس را نمی‌توان برای گناه دیگری محاکمه کرد.

ب - علاوه بر جزء دوم اصل ۴۴ متمم قانون اساسی، اصل ۶۰ قانون مزبور مقرر می‌دارد که وزرا مسؤول مجلسین هستند و اصل ۶۰ قانون علاوه بر مسؤولیت فردی تمام وزرا در کلیات امور در مقابل مجلسین مسؤول اعمال یکدیگر هستند.

اعلام تنفس و تشکیل مجدد

در این موقع، مدت یک ربع ساعت از طرف دادگاه تنفس اعلام شد و ساعت هفت بعد از ظهر، مجدداً جلسه‌ی دادگاه به ریاست سرلشکر مقبلی در حالی که آقای سرتیپ بشیر، عضو علی‌البدل دادگاه، به جای آقای سرتیپ بختیار در جایگاه اعضای دادگاه نشسته بودند، رسمیت یافت و آقای سرتیپ آزموده، دادستان، نیز که برای مدتی جای خود را به یکی از دادیاران داده بود، مجدداً در کرسی خود جای گرفتند و آقای دکتر مصدق به صحبت خود ادامه دادند و گفتند:

وزرا طبق همان اصل حق دارند اوامر کتبی یا شفاهی شاه را رد کنند و اصل ۶۴ متمم قانون اساسی، این مطلب را صریحاً بیان داشته و مقرر داشته و وزرا نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک (مرحوم صمصام‌السلطنه‌ی بختیاری می‌گفت دستمسک) قرار داده، سلب مصونیت از خودشان بنمایند. حال اگر شاه شخصاً حق عزل و نصب وزرا را داشت، چگونه ممکن بود وزرا در جلوی ایشان مسؤولیتی نداشته باشند و نتوانند به اوامر کتبی و شفاهی او استناد کنند و تمام مسؤولیت آن‌ها در مقابل مجلسین باشد.

اصل ۶۴ متمم قانون اساسی مقرر داشته که مجلس شوای ملی یا سنا، می‌توانند وزرا را تحت مؤاخذه و محاکمه در آورند. ولی هیچ اصل قانون اساسی یا متمم آن، به شاه حق نداده است که از وزرا مؤاخذه کند و این خود دلیل دیگری بر عدم مسؤولیت وزرا در مقابل شاه است. در نتیجه مبین این امر که شاه در عزل و نصب وزرا حق ندارد. زیرا حق مؤاخذه هم ندارد.

ج - اصل ۶۴ متمم قانون اساسی که برای اثبات عدم مسؤولیت وزرا در مقابل شاه بدان استناد شد، این است که شاه ابداً حق عزل را ندارد و از این جهت لازم است درباره‌ی آن بحث نمود.

به موجب اصولی که ذکر شد، معلوم است وزرا در مقابل مجلسین مسؤولیت فردی و جمعی دارند. حال اگر فرمان عزل وزیری را صادر و به او ابلاغ کنند و آن وزیر به استناد آن فرمان عزل، امور وزارتخانه‌ی خود را

رها سازد و بعد مورد مؤاخذه‌ی مجلس قرار گیرد که چرا وظیفه‌ی خود را انجام نداده است، آن وزیر نمی‌تواند بگوید طبق فرمان اعلی‌حضرت معزول شده‌ام و دیگر وزیر نبوده‌ام و مسئولیت نداشته‌ام. اصل ۶۴ که قبلاً نقل کردم، مقرر داشته است وزرا نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده، سلب مسئولیت از خود کنند و مسئولیت وزارتی را که به عهده داشته‌اند، از خود سلب کنند و به موجب همین اصل، وزیر مکلف است حکم عزل را رد کند و مورد عمل قرار ندهد و الا از اصل ۶۴ تخلف نموده است.

آقای سرتیپ آزموده اتهامی را که متوجه اینجانب می‌داند، این است که با وجود فرمان عزل، از نخست‌وزیری کناره نگرفته و به انجام وظایف نخست‌وزیری ادامه دادم و حال آن که روشن شد اگر غیر از این کرده بودم، می‌بایستی مورد محاکمه قرار گیرم. چه، قطع نظر از همه‌ی خدشه‌هایی که به فرمان وارد است، مسلم است که اینجانب برای اعتماد مجلس شوای ملی، به نخست‌وزیری منصوب شدم و در مقابل مجلس مسئولیت دارم و مادام که از طرف مجلس با رأی عدم اعتماد معزول نشده و یا استعفا نداده‌ام، در مقابل مجلس، مسؤول اداره‌ی امور کشور می‌باشم و اگر به اتکای دریافت فرمان شاه، مبنی بر عزل خود از کار کناره می‌گرفتم و از خود سلب مسئولیت می‌کردم و اداره‌ی امور کشور را رها می‌ساختم، می‌بایستی مورد مؤاخذه و محاکمه‌ی مجلس شوای ملی قرار گیرم. زیرا طبق اصل ۶۴ حق نداشته‌ام حکم کتبی پادشاه را مستمسک ساخته، از خود سلب مسئولیت نمایم.

حال معلوم نیست با همه‌ی این دلایل قطعی و غیر قابل رد که از متمم قانون اساسی اقامه شد، آیا آقای سرتیپ آزموده قبول می‌کند که شاه حق ندارد شخصاً وزرا را عزل فرمایند یا می‌گویند حرف من یکی است که

چون ادعا کرده‌ام که شاه حق دارد، تا آخر در این کلام باقی خواهم ماند.

حال اگر با همه‌ی این دلایل، آقای سرتیپ آزموده در نظریه‌ی خود، ثابت و استوار بماند و بگوید شاه حق عزل وزرا را دارد، لاقلاً بین طرفین موضوع مورد اختلاف است و به شرحی که قبلاً گفته شد، تنها مقامی که می‌تواند در این اختلاف رسیدگی و قضاوت کند، مجلس شوای ملی است و این قضاوت با دادگاه نیست.

رئیس: «یک سؤال برای ذهن دادگاه می‌پرسم که خواهش‌مندم به آن جواب گوئید. شما فرمودید طبق ماده‌ی ۶۴ متمم قانون اساسی، وزرا نمی‌توانند امر کتبی و شفاهی اعلی‌حضرت همایونی را مستمسک قرار دهند و من حالا می‌پرسم آیا بدون فرمان اعلی‌حضرت همایونی، با رأی مجلس، آن شخص می‌تواند خود را نخست‌وزیر بخواند؟»

دکتر مصدق:

جواب این سؤال داده شد. باید مجلس شوای ملی رأی به تمایل یک نخست‌وزیر بدهد. نخست‌وزیر می‌تواند قبول کند، می‌تواند قبول نکند. اگر قبول کرد، رسمیت این کار به موجب فرمان اعلام می‌شود. اگر این کار نشود، آن فرمان هم رسمیت ندارد. این فرمان شاه متمم است. نه این که موجد باشد.

در همین قضیه‌ی صدرالاشراف، بنده در مجلس مخالف بودم. عده‌ای نوشتند که صدرالاشراف نخست‌وزیر است. این کار در خارج از مجلس صورت گرفت. گفتیم باید این کار در مجلس صورت بگیرد. آن نامه را بردند پیش شاه. شاه آن را انداخت دور و گفت باید در مجلس رأی اعتماد بگیرد.

سرتیپ آزموده حق ندارد در این باره چیزی بگوید. این با مجلس است. ممکن است آقای سرتیپ آزموده بگوید در موقع وجود مجلس شوای ملی، حق عزل و نصب ندارد. ولی وقتی مجلس وجود ندارد، شاه حق عزل را دارد و در مورد اینجانب، چون روز ۲۵ مرداد مجلس منحل نشده بود، شاه حق عزل مرا ندارد و این بیان هم تأثیری به نفع ایشان نخواهد داشت.

زیرا در تمام فصول قانون اساسی، هیچ مأخذی برای چنین تفکیکی وجود ندارد و مسلم است شاه در هیچ حال، شخصاً حق عزل وزرا را ندارد و در ایام قترت هم خود وزرا استعفا می‌داده‌اند. به علاوه، به صریح متن ادعانامه، چون اعلی‌حضرت همایونی با صدور انتخابات دوره‌ی ۱۸ و انحلال مجلس ۱۷ موافقت نفرموده‌اند، اکنون هم اگر رفراندوم را مأخذ قرار ندهند، همین وکلا باید بروند مجلس و آن‌هایی هم که استعفا داده‌اند، آن‌ها هم می‌توانند. زیرا طبق آیین‌نامه، باید استعفای آنان در جلسه‌ی علنی قرائت شود و به این دلیل مجلس هست و اگر این وکلا بروند مجلس، مجلس هست. و به این ترتیب مجلس ۱۷ وجود داشته و اعلامیه‌ی خود اینجانب هم مبنی بر اعلام انحلال مجلس ۱۷، بر اثر مراجعه به آرای عمومی، پس از تاریخ ابلاغ فرمان عزل بوده است. در صورتی که دست‌خط شاه، در روز ۲۲ مرداد صادر شده و در ۲۶ مرداد ابلاغ شده و بعد از آن، بنده گفتم مجلس منحل شده است.

بنابراین، مجلس ۱۷ وجود داشته و فرمان اعلی‌حضرت همایون، شاهنشاهی، راجع به عزل اینجانب نافذ نمی‌باشد.

رابعاً به موجب قانون اختیاراتی که به تصویب مجلسین و توشیح شاه رسیده، به شخص دکتر مصدق نخست‌وزیر اختیار داده شده است که ظرف مدت شش ماه، لوایح قانونی تنظیم، و به مورد اجرا گذارد.

پس بر طبق قانون، آن اختیار تمام نشده بود و هنوز هم تمام نشده و اعلی‌حضرت همایونی حق نداشته است که قانون مجلس شوای ملی را که خود توشیح فرموده نسخ فرمایند و چون از طرف مجلس هم قانون تمدید اختیارات نسخ نشده و مدت آن باقی است، مسلم است که قانون تمدید اختیارات به قوت خود باقی است.

که نظر سرتیپ آزموده و همکاران ایشان نسبت به عبارت «دکتر محمد مصدق، نخست‌وزیر» که در قانون اعطای اختیارات ذکر شده، چیست! آیا نخست‌وزیر را

معتبر و مأخوذ در اختیارات می‌دانند یا نه. اگر مجلس گفته است من به دکتر مصدقی که نخست‌وزیر باشد یک سال اختیار داده‌ام، من یک سال دارای اختیارات هستم و بنابراین قبل از انقضای آن شاه حق عزل مرا نداشته است و مجلس شوای ملی، قبل از آن که اختیارات مرا سلب کند، نمی‌توانست دولت مرا ساقط سازد و لازم بود قبلاً اختیارات مرا نسخ می‌کرد و بعد دولت ساقط می‌ساخت. اما اگر بگویند که موضوع، اختیارات شخص دکتر مصدق است و قید نخست‌وزیر مأخوذ در موضوع نیست، بل که یک وصف توصیفی است که به موضوع اضافه گردیده، لازمه‌ی آن است که قبول کند اختیارات اینجانب تا پایان مدت اختیارات برای من باقی است. اگرچه وصف نخست‌وزیری من در این مدت به وسیله‌ی استعفا، یا به قول سرتیپ آزموده عزل بشود، ولو این که ادعا می‌کنند اعلی‌حضرت مرا عزل نموده‌اند، باید ناچار بپذیرند که هنوز اختیارات من برای تهیه‌ی لوایح قانونی باقی می‌باشد.

و در این صورت چون دستگیری و توقیف مجلس شوای من مانع از این است که از اختیارات خود استفاده کنم، عمل مقامات نظامی که با اعمال قدرت رسمی خود مانع اجرای قوانین مملکتی شده‌اند، جرم و مشمول ماده‌ی ۱۲۹ مجازات عمومی، و مستلزم انفصال از خدمت دولت است. (با این دلیل دیگر چی می‌داند بگوید. حالا شما نمی‌خواهید قانون را اجرا نکنید، من که فضول آقا نیستم.)

قانون دادرسی ارتش در ماده‌ی ۲۴۳ می‌گوید جز در موارد دفاع از خود یا دیگری و جمع‌آوری فراریان، هر نظامی که یکی از جنحه و جنایاتی را به موجب ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ پیش‌بینی شده، به کیفرهای نامبرده در مواد مزبور محکوم می‌شود. بنا به جهاتی که ذکر شد، هر گونه اتهامی که به اینجانب نسبت داده شده یا بشود، مربوط به نخست‌وزیری من است و بایستی به اطلاع مجلس شوای ملی برسد تا در صورت تصویب و سلب مصونیت از من، دیوان عالی کشور مرا محاکمه

کند. مگر این که مجلس شوای ملی قبلاً رأی دهد عزل دکتر مصدق از طرف شاه صحیح بوده است و این اتهامات هم بعد از نخست‌وزیری بوده است که باز هم رسیدگی به آن در صلاحیت محاکم جزایی است و این محکمه که آقای سرتیپ آزموده، صندلی دادستانی آن را اشغال کرده، نه قانونی است و نه صلاحیت رسیدگی به اتهام را دارد.

تشکیل دادگاه نظامی برای رسیدگی به اتهام من، قانونی نیست. تشکیل این دادگاه بر خلاف قانون است و بر خلاف حیثیات یک دادگاه نظامی است. همچنین آقای سرتیپ آزموده که بر علیه من ادعای نوشته و زیر آن را امضا کرده، دارای صلاحیت نیست و چنین سمت و عنوانی در تشکیلات قضایی ندارد.

زیرا بر طبق لایحه‌ی قانونی اینجانب در تاریخ ۱۶ فروردین ۳۲؛ و ۲۱ فروردین ۳۲؛ و ۱۴ فروردین ۳۲، برای سازمان قضایی ارتش که در ۲۰ اردیبهشت ۳۲، شماره‌ی ۲۸۵۸ به مجلس شوای ملی ارجاع شده است، کتاب اول از قانون دادرسی و کیفر ارتش و سازمان دادستانی ارتش و دادگاه‌های نظامی و هر قسمت دیگر از آن که مخالف لایحه‌ی قانونی است، نسخ و با وضع مقررات جدید اینجانب، سازمان قضایی ارتش را از آن صورت سابق که در لفظ اسم دادگاه و دادستان و غیره داشت و در عمل غیر از این بود، و فقط مطیع محض و آلت بلااراده‌ی سناد ارتش برای محکوم نمودن افراد مورد نظر ساخته بودند، بیرون آوردند و با تثبیت محاکم نظامی و تثبیت و تأمین لوازم استقلال و بی‌طرفی آنان، تا حدی که در محیط فعلی نظام ایران امکان داشت، سازمان قضایی ارتش را از آن لفظ بدون مسما خارج ساختم و به آن معنی و حقیقت دادم. چنان که در ماده‌ی ۲۱ لایحه‌ی قانونی مقرر گشته، دادگاه نظامی تشکیل و تثبیت باشد و در ماده‌ی ۴۱ و ۴۲ آن، لایحه‌ی قانونی داشتن لیسانس یا دکترای حقوق یا دیپلم عالی قضایی برای قضات و دادستان‌ها و بازپرسان نظامی شرط گردیده و ماده‌ی ۲ آن لایحه، به

کلیه قضات و بازپرسان ارتش در اظهار عقیده‌ی قضایی، استقلال و آزادی عقیده و برای تأمین آن ماده، سه لایحه‌ی کلیه قضات دادگاه‌های ارتشی را ثابت و غیر قابل تغییر دانسته است.

عدلیه‌ی انگلستان، معروف دنیاست. قاضی انگلیسی در لاهه، علیه دولت خود رأی داد. چرای شهره‌ی آفاق است؟ برای آن که لایتغیر است و حقوق کافی می‌گیرد و سواد دارد.

و لایحه‌ی من، این سه اصل را تأمین کرده است.

و ماده‌ی چهار آن برای قضات آن مصونیت تعقیب را قائل شده است و بدون سلب مصونیت قضایی آن‌ها، نمی‌شود آنان را تعقیب کرد.

اینجانب به رئیس دادگاه، اساس این اصلاحات که یکی از افتخارات من است، سازمان قضایی ارتش را منحل و سازمان جدید را بر طبق مقررات قانونی تشکیل دادم و قضات را انتخاب کردم.

اکنون کسانی که در ۲۹ مرداد، با تثبیت به زور ارتش، علیه دولت من طغیان کرده و محاکمه‌ی مرا لازم می‌دانند و در عین حال می‌دانند که این منظور و مقصود در هیچ محکمه‌ی قانونی ممکن‌الوصول نیست. در دنبال و تکمیل آن طغیان مسلح، کلیه‌ی محاکم قضایی قانونی را عملاً تعطیل نمودند و در چنین دادگاهی هم می‌خواهند مرا محکوم کنند و این درست مانند این است که یک کسی دست راست خود را مدعی کند و دست دیگر را قاضی. به یکی بگوید بگیر و به دیگری بگوید بکش و بعد دل خوش کند که از راه قانون بر دشمن خود ظفر یافته است.

دادگاهی که برای من تشکیل شد، مطابق با مقررات لایحه‌ی قانونی دادرسی و کیفر ارتش ۳۲/۱/۱۶ که از طرف اینجانب تصویب و اجرا شده، نمی‌باشد.

نه تشکیل دادگاه بر طبق آن لایحه‌ی قانونی است و نه قضات آن، شرایطی دارند که در آن لایحه قید شده

است. همچنین درباره‌ی آقای سرتیپ آزموده که دادستان این دادگاه است.

علاوه بر این که ایشان دادستان ارتش نیستند، دیگر عنوان دادستان ارتش وجود ندارد. زیرا بر طبق لایحه‌ی قانونی دادرسی ارتش، اساساً دستگاه دادستانی ارتش به کلی حذف شده. فقط دادستانان نظامی هستند که در معیت هر دادگاه نظامی، وظایف دادستانی را انجام می‌دهند و عمده‌ی وظایفی که به دادستان ارتش محل بود، طبق لایحه‌ی قانونی، به عهده‌ی دادگاه عالی انتظامی ارتش و دادگاه عالی انتظامی قرار داده شده است.

ما خود می‌دانیم نصب آقای سرتیپ آزموده به سمتی که دیگر وجود ندارد، طبق تصویب‌نامه‌ی دولت فعلی، مورخ ۳۲/۶/۵ است. برای این که درباره‌ی این تصویب‌نامه و نتیجه‌ای که از آن گرفته شد، بحث نماییم، لازم است مقدمتاً متن تصویر نامه را قرائت کند.

آقای دکتر مصدق متن تصویب‌نامه را قرائت کردند.

به طوری که ملاحظه می‌شود، در تاریخ ۴ شهریور، یعنی درست یک هفته پس از ۲۸ مرداد، با توجه به گزارش مقامی که در تصویب‌نامه مجهول است و شاید اصلاً وجود نداشته و قبلاً آن را تصویب کرده‌اند تا بعداً یک مقامی چنین گزارشی را تهیه کند، هیأت وزیران تشخیص دادند که اختیارات قانونی من در مورد وزارت جنگ منحصراً مربوط به قوانین استخدامی بوده و از اجرای قوانینی که در مورد وزارت جنگ به امضای من رسیده، جز به آنچه مربوط به قوانین استخدامی است، خودداری نمایند.

و به دنبال این تصویب‌نامه، مقامات ارتشی به این عنوان که عنوان دادرسی و کیفری ارتش که تصویب نمودم، لایحه‌ای است در مورد وزارت جنگ که مربوط به قوانین وزارت جنگ است، سازمان قضایی ارتش را منحل و سازمان شرب‌الیهود فعلی را که فقط و منحصر

اما به نحو دلخواه و حسب الامر، محاکمه و محکوم نمایند، ایجاد نمودند.

این محکمه قانونی نیست و محکمه باید وجود داشته باشد تا متهم را به آن محکمه بفرستند. نه آن که بیچاره‌ای را پیدا کرده و دادگاهی مطابق میل خود برای محکومیت او بسازند و این دادگاه قانونی نیست.

حال باید دید این تصویب‌نامه تا چه اندازه معتبر است. آیا می‌توانسته است مجوز سازمان جزایی ارتش گردد یا نه. در این باره ذکر مطالب زیر لازم است.

یک ربع تنفس داده شد.

بعد از تنفس، آقای دکتر مصدق به اظهارات خود به شرح زیر ادامه دادند:

اولاً قانونی بودن سمت و عنوانی که برای هیأت وزیران فعلی که امور مملکت را قبضه کرده‌اند قائل شده‌اند، مورد نزاع و اختلاف است. زیرا به شرح دلایلی به اتکای قانون اساسی که در قسمت اول این لایحه بیان شده، عزل من از مقام نخست‌وزیری، اعتبار قانونی ندارد و هیأت وزیران من دولت قانونی ایران می‌باشند.

ثانیاً در خاتمه‌ی قانون اعطای اختیارات شش ماهه، مصوب مرداد ۱۳۳۲، که به موجب قانون تمدید اختیارات مصوب دی ماه ۱۳۳۱، برای مدت یک سال دیگر تمدید شد، مصرح است که پس از تقدیم لوایح قانونی به مجلس، تا موقعی که تکلیف آنها معلوم نشده، لازم‌الاجرا می‌باشد. وقتی قانون‌گر گفت من لوایح را باید اجرا کنم، دیگر کسی حق ندارد در آن تصرفی بکند. تمام این تشکیلات را که داده‌اند، غلط است و مال من صحیح است.

بنابراین، در مورد لوایح قانونی اینجانب، اگر هم اصلاً ممکن بود باشد، در فاصله‌ی بین تصویب و تقدیم آنها به مجلس شورای ملی، درباره‌ی تطبیق آنها با حدود اختیارات قانونی من بحث کرد و پس از تقدیم آنان به

مجلس، دیگر مجالی نیست. زیرا به حکم قسمت اخیر قانون اختیارات، پس از تقدیم لوایح به مجلس، مادام که تکلیف آنها از طرف مجلس معین نشده، لازم‌الاجرا است.

در مورد لوایحی که به مجلس تقدیم شده است، نه هیأت وزیران و نه محاکم دادگستری، نمی‌توانند درباره‌ی تقدیم آنها با حدود اختیارات اظهار نظر کند و فقط مجلس شوای ملی است که باید تکلیف آنها را معین کند و تا موقعی که تکلیفش معین نشده، لازم‌الاجرا است.

به عبارت دیگر، به لوایح قانونی اینجانب که به استناد اختیارات تصویب و به موقع اجرا گذارده‌ام، دو مرحله موجود است. یکی در تاریخ تصویب لایحه تا تقدیم مجلس شوای ملی و دیگری از تاریخ تقدیم مجلس تا وقتی که تکلیف آن از طرف مجلس معین شده. در مرحله‌ی اول اعتبار لایحه‌ی قانونی صرفاً به خاطر اختیاراتی است که برای تصویب لوایح در حدود اختیارات خود دارم. به همین جهت در این مرحله، نه مراجع قضایی و نه هیأت وزیران، می‌توانند اظهار نظر نمایند. در مرحله‌ی دوم، یعنی پس از تقدیم لوایح به مجلس شوای ملی، نه تنها نظر این است که اینجانب در حدود اختیارات خود آن را امضا کرده‌ام، در این حال فقط مجلس شوای ملی است که می‌تواند قضاوت کند یا بالأخره تکلیف آنها را معین کند.

به این ترتیب روشن است که تصویب‌نامه‌ی هیأت وزیران، بر فرض آن که هیأت وزیران قانونی باشد، درباره‌ی لغو لوایح قانونی من یا دستور اجرای بعضی از آنها خارج از حدود اختیارات است. به طوری که نسبت به لوایح، به خصوص لوایحی که به مجلس تقدیم شده، در حکم دستور از جلوگیری قانون است. زیرا به موجب قانون اختیارات، این لوایح قانونی لازم‌الاجرا است و صدور دستور جلوگیری از اجرای آنها صریحاً جلوگیری این قسمت از قانون اختیارات که لوایح مزبور را پس از تقدیم به مجلس، لازم‌الاجرا دانسته است، می‌باشد و

چنین دستوری، ولو از طرف هیأت وزیران باشد، قابل اطاعت نبوده و کأن لم یکن است.

قانون‌گذاری، حق مجلس است. مجلس حق به من داد که قانون برای اجرای برنامه‌ی خود بگذارم و گفت مادامی که تکلیف آن‌ها را معین نکرده است، لازم‌الاجرا است.

ثالثاً این که در متن تصویب‌نامه ذکر شده که اختیارات من در مورد وزارت جنگ منحصر به اصلاح قوانین استخدامی لشکری بوده، صحیح نیست. زیرا در فقره‌ی ۵ از لایحه‌ی اختیارات «اصلاح سازمان‌های اداری، قوانین استخدام کشوری و قضایی و لشکری» داده شده و مفهوم، سازمان‌های اداری عام است و شامل کلیه‌ی دستگاه اداری و تشکیلات مملکت که از جمله دستگاه‌های قضایی و لشکری می‌گردد و به این ترتیب هرچند که لایحه‌ی دادرسی و کیفری ارتش نه به استناد از فقره‌ی ۵ اختیارات، بل که به شرطی که بعداً گفته خواهد شد....

بسیار روشن است که حدود اختیارات من در مورد وزارت جنگ، منحصر به اصلاح قوانین استخدامی ارتش نبوده و شامل اصلاح کلیه‌ی سازمان‌های اداری و لشکری می‌باشد. مطلبی که در تصویب‌نامه‌ی مذکور قرار داده شد، ناصحیح و خلاف واقع است.

رابعاً، موضوع تصویب‌نامه و مطلبی که در آن تصویب شده، مبهم و غیر مشخص است. زیرا به طور کلی در آن گفته شده از اجرای لوایحی که در مورد وزارت جنگ به امضا رسیده، جز آنچه مربوط به اصلاح قوانین استخدامی است، خودداری نماید. ولی معین نشده کدام لوایح به نظر این هیأت وزیران فرضی، خارج از اصلاح قوانین استخدامی است که باید از اجرای آن خودداری نمود و بسیار واضح است که مقامات ارتشی و ادارات مختلفه‌ی وزارت جنگ، می‌توانند خود مشخص چنین موضوعی فرض شوند.

و الا با امکان فرض این که یک اداره، لایحه را مربوط به وزارت جنگ بداند و اداره‌ی دیگر نداند، هرج و مرجی ایجاد می‌شود که قابل وصف نخواهد بود.

و با این بیان، واضح می‌شود که در هر حال مقامات ارتشی نمی‌توانند تصویب‌نامه‌ی کذایی را دست‌آویز قرار داده و خود مشخص این موضوع باشند و لایحه‌ی دادرسی و کیفری ارتش را مربوط به وزارت جنگ بدانند و سازمان جدید را تعطیل نمایند.

و در این‌جا بی‌فایده نیست که برای مقیاس دقت و توجه هیأت وزیران فرضی، بگویم که در تصویب‌نامه، صحبت از لوایح مربوط به وزارت جنگ است. در صورتی که همه می‌دانیم وزارت جنگ وجود ندارد و دفاع ملی جانشین آن شده است.

خامساً، به طوری که در قسمت ثالث ذکر شد و شرح آن به این‌جا موكول شد، امضا و اجرای لایحه‌ی دادرسی و کیفر ارتش از طرف من، اساساً استناد به فقره‌ی ۵ از قانون اختیارات، راجع به اصلاح سازمان‌های اداری و قوانین استخدامی لشکری نبود تا به هر نحو بتوانند به استناد تصویب‌نامه‌ی مورد بحث، از اجرای آن جلوگیری کنند. بل که تغییر سازمان قضایی ارتش و لوایح دیگری که راجع به صلاحیت نظامی به تصویب رسیده، همه‌ی این‌ها به استناد فقره‌ی ۷ از قانون اختیارات، راجع به اصلاح قوانین دادگستری است که عیناً نقل می‌شود.

فقره‌ی ۷ از قانون اختیارات قرائت شد.

شامل کلیه‌ی محاکم عمومی و اختصاصی و هیأت‌های مختلف دیگری که به هر شکل قضاوت و محاکمه می‌کنند، می‌شود. خواه این محاکمه در دادگستری تشکیل شود یا در هر وزارت دیگری از قبیل وزارت دفاع ملی یا دارایی و کشور. بالجمله کلیه‌ی قوانین مربوط به حقوق مدنی و جزایی و کلیه‌ی دستگاه‌ها و تشکیلاتی به هر رسم اجرا می‌کنند و محاکمه و حکم می‌کنند، مجموعاً قوانین دادگستری را

تشکیل می‌دهند. (این منظور آن دادگستری با آن چهار دیواری وزارت دادگستری نیست.) بر طبق مقررات اصول متمم قانون اساسی در قوای ثلاثه‌ی مملکت، اصول ۲۷ و ۲۸ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۴ قانون اساسی، اصولاً و اساساً مربوط به محاکم عمومی دادگستری است.

مگر این که به موجب قانون مخصوص، مرجع دیگری معین شود. و بدیهی است چنین قانون مخصوصی نیز مربوط به قانون دادگستری است. زیرا از طرفی مربوط به قضاوت است و از طرف دیگر در حدود اختیارات محاکم تغییر میدهد و تصرف می‌کند. ولی اگر آقای سرتیپ آزموده و همکاران ارتشی ایشان باز نتوانند خود را قانع سازند، به ذکر و دلایل زیر مبادرت می‌شود:

الف - به موجب ردیف ۴۱ فهرست طرح‌ها و لوایح معوقه در کمیسیون‌های دوره‌ی ۱۷ مجلس شورای ملی تا تاریخ ۳۲/۴/۲۱ که به شماره‌ی ۳۳۷ از طرف اداره‌ی مطبوعات شورای ملی چاپ و منتشر شده است، لایحه‌ی قانونی دادرسی و کیفر ارتش که از طرف اینجانب در ۲۲/۲/۲۰ تقدیم شده است، برای رسیدگی و تعیین تکلیف، به کمیسیون قوانین دادگستری ارجاع شده است و در تاریخ ۳۲/۳/۳۰ به اداره‌ی کمیسیونرها رسیده است.

و لایحه‌ی حذف محاکم اختصاصی نیز در ۳۱/۱۲/۱۸ به مجلس شورای ملی تقدیم شده و به کمیسیون دادگستری ارجاع گردیده است. و در تاریخ ۳۲/۱/۲۴، به اداره‌ی کمیسیون‌ها رسیده است.

حال اگر لایحه‌ی قانونی دادرسی و کیفر ارتش و لوایح دیگر از این قبیل، مربوط به قوانین دادگستری نبود و آن طور که آقای سرتیپ آزموده و همکاران ارتشی ایشان خیال کرده‌اند، مربوط به وزارت دفاع ملی بود، پس چرا مجلس شورای ملی آن‌ها را برای رسیدگی به کمیسیون دادگستری فرستاد؟ در صورتی که می‌بایست به کمیسیون دفاع ملی بفرستد.

قطعاً این اندازه جرأت دارند که بگویند مجلس شوای ملی فضولی کرد این لوایح را به کمیسیون دادگستری فرستادند و چون ایشان به این ترتیب معلوم است، با این دلیل قانع نخواهند شد. دلایل بعدی را برای ایشان می‌آوریم.

ب - قانون دادرسی و کیفر ارتش، مصوب ۴ دی ماه ۱۳۱۸، که کتاب اول آن به موجب لایحه‌ی قانونی اینجانب نسخ شده و آقای سرتیپ آزموده این نسخ را قبول ندارند و به عقیده‌ی ایشان دادگاهی که ساخته‌اند، نامه‌ای است که هم‌اکنون تمام مواد آن معتبر و لازمالاجرا است و به اتکای همین قانون هم که ایشان ادعای دادستانی دارند، در ادعای خود برای من تقاضای حکم اعدام کرده است.

باید دید کیفیت تصویب این قانون در ۱۳۱۸ یعنی در دوره‌ی شاه سابق که قطعاً مجلس نمی‌توانسته است مانند مجلس ۱۷ فضولی کند چه بوده است؟

در تاریخ ۲۷ آبان ماه ۱۳۱۸، قانونی تحت عنوان «قانون اجرای لوایح قانونی وزارت دادگستری» پس از تصویب کمیسیون دادگستری، از طرف مجلس شوای ملی تصویب شده که متن آن این است.»

متن آن خوانده شد.

رئیس دادگاه: «چند صفحه‌ی دیگر باقی مانده است؟»

دکتر مصدق: «خیلی باقی است.»

رئیس: «بفرمایید چند صفحه؟»

دکتر مصدق: «مثلاً شش صفحه.»

منشی دادگاه: «۱۲ صفحه‌ی دیگر باقی است.»

رئیس: «جلسه را به عنوان تنفس تعطیل می‌کنیم و جلسه‌ی آینده ساعت

۸:۳۰ صبح فردا خواهد بود.»

دکتر مصدق: «ساعت ۸:۳۰ زود نیست؟ امروز هم ساعت ۱۰ تشکیل شد.»

رئیس دادگاه زنگ ممتدی نواخت و در این موقع که ساعت مقارن ۹:۳۰ بود،

جلسه تعطیل شد و جلسه‌ی آینده به ساعت ۸:۳۰ صبح موکول شد.

محاكمه و دفاع

دکتر محمد مصدق

تمام مطالب این کتاب از روزنامه‌ی کیهان بدون کلمه‌ای کم و کسر برداشته و عیناً نقل شده است.

شماره‌ی ثبت کتابخانه‌ی ملی: ۱۴۱۸ به تاریخ ۱۴ / ۹ / ۲۶

(جلسه چهارم - خلاصه)

چهارمین جلسه‌ی دادرسی آقای دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی، ساعت ۸:۳۰ صبح چهارشنبه به ریاست سرلشکر مقبلی و دادستانی سرتیپ آزموده رسمیت یافت و آقای دکتر مصدق دنباله‌ی بیانات خود را درباره‌ی قانون دادرسی ارتش که در ۱۳۱۸ تصویب شده بود، به بحث پرداخت و نتیجه گرفتند که این قانون طبق اختیارات کمیسیون دادگستری تصویب شده است. بنابراین جزء قوانین دادگستری می‌باشد و اضافه کردند که:

مهم‌ترین دلیل ما در این باب، در قبال آقای سرتیپ آزموده و دادگاه نظامی ایشان است که با وجود دلایلی که فوقاً ذکر شد، آیا باز معتقدند که قانون دادرسی و کیفر ارتش و قوانین راجع به صلاحیت محاکم نظامی، جزء قوانین دادگستری هست یا نه؟!!

اگر جواب مثبت باشد و قبول کنند که این قوانین جزء قوانین دادگستری هستند، پس به موجب اختیارات حاصل از فقره‌ی ۷ قانون اختیارات، اینجانب راجع به اصلاح قوانین دادگستری که قبلاً نقل شد، اصلاح آنها در حدود اختیارات اینجانب بوده و لوایح قانونی که برای اصلاح آنها امضا و تصویب کرده‌ام، همگی معتبر و لازم‌الاجرا است.

اما اگر جواب منفی باشد و بگویند هنوز قبول نکرده‌ام که قوانین مزبور در صلاحیت محاکم نظامی، جزء قوانین دادگستری است، پس وای به حال من و همکارم که در چنین دادگاهی باید محاکمه و محکوم شویم.

چرا؟ برای این که می‌گوییم اگر قانون دادرسی و کیفر ارتش و همچنین صلاحیت دادگاه‌های نظامی جزء قوانین دادگستری نیستند، پس اصلاً قانون نیستند. زیرا به شرحی که در کیفیت تصویب این قوانین ذکر کردیم، هیچ یک از آنها در مجلس تصویب نشده، بلکه در کمیسیون قوانین دادگستری تصویب شده‌اند و این کمیسیون به موجب قوانین مخصوص، اجازه داشته است که قوانین دادگستری را تصویب کند تا وزیر دادگستری اجرا کند. حال اگر این‌ها که در کمیسیون

دادگستری تصویب شده‌اند، قانونی نبوده‌اند، پس کمیسیون دادگستری حق تصویب آن‌ها را برای اجازه‌ی اجرا نداشته و تصویب کمیسیون مزبور موجب اعتبار قانونی و مجوز اجرای آن‌ها نبوده و چون در مجلس شوای ملی مطرح نشده‌اند، پس چنین قوانینی از اصل وجود پیدا نکرده‌اند. نظر به دلایل مشروحه‌ی مسلم که غیر قابل تردید است، اگر قانون دادرسی و کیفر ارتش از اصل اعتبار و ارزش قانونی داشته، اینجانب طبق اختیاری که طبق فقره‌ی ۷ قانون اختیارات در اصلاح قوانین دادگستری داشته‌ام، به موجب لایحه‌ی قانون دادرسی و کیفر ارتش، مصوب فروردین ۱۳۳۲، آن را اصلاح نمودم و مادام که تکلیف آن از طرف مجلس شوای ملی معین نشده، لازم‌الاجرا است.

بنابراین تعطیل سازمان قضایی ارتش که بر طبق لایحه‌ی قانونی تشکیل شده، و تشکیل دادگاهی که آقای سرتیپ آزموده، ادعانامه‌ی خود را به آن فرستاده‌اند، مانند سمت دادستانی خود ایشان هیچ‌گونه مجوز قانونی ندارد و صرفاً دادگاهی است که به میل و اراده‌ی شخصی و با تکیه به سرنیزه‌ی سرباز و قدرت نظامی تشکیل شده و بر خلاف نص صریح اصل ۷۳ متمم قانون اساسی است که به موجب آن تعیین محاکم عرفیه، منوط به حکم قانون است و کسی نمی‌تواند به هیچ اسم و رسم، بر خلاف مقررات، قانون تشکیل دهد و همچنین بر خلاف نص صریح اصل ۷۴ متمم قانون اساسی است که به موجب آن هیچ محکمه‌ای ممکن نیست تشکیل شود مگر به موجب قانون.

آن‌گاه آقای دکتر مصدق گفتند:

پس از این که ثابت کردم که محاکمه‌ی اینجانب جز با اجازه‌ی مجلس و در دیوان عالی کشور ممکن نیست، طبق ماده‌ی ۹ لایحه‌ی قانونی اختیارات رسیدگی به جرایم منتسبه، فقط در صلاحیت دادگستری است.

شما باید یا اختیار رأی مرا قانونی بدانید و با آن را غیر قانونی اعلام کنید و چون در عین حال ثابت کردم که قوانین مربوط به دادرسی ارتش، جزء قوانین دادگستری است، بنابراین لایحه‌ی حذف محاکم اختصاصی، ضمن اختیارات تصویب شده است.

سپس آقای دکتر مصدق وارد بحث درباره‌ی کلمه‌ی «صلاحیت» شده و نتیجه گرفتند که تعیین صلاحیت، یعنی جدا ساختن حدود اختیارات دادگاه‌ها می‌باشد.

حال بر طبق همان مقررات و قانون سال ۱۳۱۸، جریان تعقیب و محاکمه‌ام در این دادگاه نظامی، به استناد ادعانامه‌ی آقای سرتیپ آزموده غیرقانونی و ناصحیح است. زیرا اولاً در قانون دادرسی و کیفر ارتش، مصوب ۱۳۱۸، مواد ۲ تا ۱۸ از وظایف و اختیارات دادستان ارتش است که آقای سرتیپ آزموده مدعی این سمت می‌باشد و شرحی که در این موارد ذکر شد، هرچند دادستان ارتش بر تمام بازپرسان و دادستان ارتش سمت ریاست دارد، ولی مستقیماً دادستان ارتش هیچ دیوان حربی محسوب نمی‌شود. بنابراین نمی‌تواند به هیچ دیوان حربی، ادعانامه بدهد.

شما را به خدا توجه کنید، عرض می‌کنم.

من در باب ادعانامه‌ای که دادند، بر خلاف قانون است. زیرا در ماده‌ی ۲۲ مقرر شده است که در معیت هر دیوان حرب عادی یک دادستان و بازپرس و منشی موجود است.

ماده‌ی ۲۲ می‌گوید:

«دادستان‌ها و معاونین آنها در دیوان حرب عادی، همان وظیفه‌ی صاحب‌منصبان دادسرا را با رعایت مقررات این قانون عهده‌دار می‌باشند.»

و با توجه به این که صدور ادعانامه علیه متهم و حضور در محکمه‌ی جزا طبق آیین دادرسی کیفری جزء وظایف صاحب‌منصبان دادسرا می‌باشد، می‌خواهم نتیجه بگیرم که طبق قانون مصوب ۱۳۱۸، صدور ادعانامه علیه متهم و شرکت در جلسات دیوان حرب است که طبق ماده‌ی ۲۲ در معیت هر دادگاه یک

دادستان قرار دارد و نه جزء وظایف دادستان ارتش، که در تمام ارتش یکی است.

همچنین است مندرجات مواد ۱۳۸ که می‌گوید:

«فرمانده مربوطه پس از وصول پرونده‌ی اتهامی، هرگام موضوع اتهام جنایت باشد، امر رسیدگی و تعقیب قضیه را دادستان مربوطه صادر نماید.»

قانون می‌گوید فرمانده ناحیه‌ی یک باید پرونده را ببیند.

آقای رئیس دادگاه، فرمانده ناحیه‌ی یک چه کسی است؟

رئیس: «اعلی‌حضرت همایون شاهنشاهی»

دکتر مصدق: «آقا ما پنج ناحیه داریم و نه یک ناحیه.»

رئیس: «اعلی‌حضرت همایونی»

دکتر مصدق: «آقا اعلی‌حضرت همایونی رئیس کل مملکت هستند و این کسر شأن معظم‌له است که بگوییم فرمانده یک ناحیه هستند.»

آقای دکتر مصدق سپس درباره‌ی عدم رعایت دادستان از میانی قانونی گفتند: «ایشان می‌بایستی نظر خود را درباره‌ی پرونده، طبق ماده‌ی ۱۷۳ بیان کنند. معلوم نیست دادستان به استناد چه ماده‌ای قانون ۱۳۱۸ را نافذ دانسته و علیه من اقامه‌ی دعوی کرده‌اند.»

ایراد دیگر درباره‌ی دادستان، عدم امکان اشتغال ایشان به دادستانی ارتش و دادستانی دیوان حرب بود، و اشاره به ماده‌ی ۳۷ قانون مصوب ۱۸ دی نموده، گفتند: «چون سرتیپ آزموده که در این دادگاه هستند، تحت اوامر متهم انجام وظیفه کرده‌اند، نمی‌توانند دادستان من باشند.»

سپس آقای دکتر مصدق با تذکر به این که وارد ماهیت دعوی نمی‌شود، نکاتی از ادعای نامه را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و گفتند که به هیچ وجه شم قضایی به کار نرفته است و سپس درباره‌ی مفهوم سوء قصد به بحث پرداخته، و گفتند:

این که آقای سرتیپ آزموده ادعا کرده‌اند که اینجانب مرتکب سوء قصد شده‌ام، صحیح نیست، زیرا چه کسی را کشته‌ام.

ایشان ادعا کرده‌اند من برای بر هم زدن اساس حکومت و ترتیب وراثت تحت و تاج و یا مسلح شدن مردم علیه سلطنت، سوء قصد داشته‌ام. لازم به توضیح نیست که در بین تمام داستان‌هایی که در ادعای نامی آقای سرتیپ آزموده ذکر شده، سوء قصدی نسبت به من داده نشده و ایشان ادعا نکرده‌اند که اینجانب برای یکی از سه منظور ماده‌ی ۳۱۷، اقدام به کشتن کسی کرده‌ام. بل که ایشان در همان یک سطر ادعای نامی که در باب نوع بزه و تطبیق با قانون بوده، نوشته‌اند بزه هر دو از نوع خیانت بود. خیانت آقا مجازات دیگری دارد، قتل مجازات دیگری. اگر سوء قصدی کرده بودیم که این طور نبود.

آن‌گاه پس از آن که نزدیک به یک ساعت آقای دکتر مصدق و دادستان صحبت کردند، جلسه ختم گردید.

محاكمه و دفاع

دکتر محمد مصدق

تمام مطالب این کتاب از روزنامه‌ی کیهان بدون کلمه‌ای کم و کسر برداشته و عیناً نقل شده است.

شماره‌ی ثبت کتابخانه‌ی ملی: ۱۴۱۸ به تاریخ ۱۴ / ۹ / ۲۶

(جلسه‌ی چهارم - مشروح)

ساعت ۹:۳۰ صبح امروز، چهارمین جلسه‌ی دادرسی آقایان دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی، به ریاست آقای سرلشکر مقبلی و سرتیپ آزموده رسمیت یافت. ابتدا صورت جلسه توسط منشی دادگاه قرائت شد.

رئیس: «آقای دکتر مصدق، به بقیه‌ی بیانات خود ادامه دهید.»

دکتر مصدق:

بعداً وزیر دادگستری به استناد ماده‌ی مزبور همین قانون دادرسی کیفر ارتش، مصوب ۱۳۱۷ را به مجلس پیشنهاد کرده و به کمیسیون قوانین دادگستری ارجاع شده و رئیس مجلس وقت، ذیل آن چنین نوشت:

«چون به موجب قانون ۲۷ آبان ماه ۱۳۲۷، وزارت دادگستری مجاز است لوائح قانونی را که به مجلس شوای ملی پیشنهاد می‌نماید، پس از تصویب کمیسیون دادگستری اجرا و پس از آزمایش نواقصی را که ممکن است داشته باشد رفع و قوانین مزبور را تکمیل نماید، ثانیاً برای تصویب به مجلس شوای ملی پیشنهاد نماید. علی‌هذا قانون دادرسی کیفر ارتش، مشتمل بر ۴۲۸ ماده که در ۱۳۱۸ به تصویب مجلس شوای ملی رسیده، قابل اجرا است. رئیس مجلس شوای ملی، حسن اسفندیاری.»

و بعد از طرف شاه سابق، فرمان اجرای آن صادر شده و به موقع اجرا گذارده شده است و معلوم است قانون دادرسی و کیفری ارتش، قانونی نیست که به تصویب مجلس شوای ملی رسیده باشد. بل که قانونی است که طبق اختیاراتی که کمیسیون دادگستری برای تصویب لوائح دادگستری داشته، تصویب و اجرا شده.

حال خوب است آقای سرتیپ آزموده و همکارانشان بفرمایند آیا قبول کردند قانون مزبور، جزء قوانین دادگستری هست یا نه؟ اگر قبول ندارند، بگویند در سال ۱۳۱۸ چرا لایحه‌ی دادرسی کیفری ارتش را وزیر دادگستری پیشنهاد کرده نه وزیر جنگ، و چرا مجلس آن لایحه را به کمیسیون قوانین دادگستری فرستاده، نه کمیسیون جنگ؟ و چرا بدون آن که آن قانون در خود مجلس شوای ملی طرح و تصویب شود، به استناد

اجازه‌ای که وزیر دادگستری برای قوانین دادگستری داشته، آن را اجرا کرده. و اگر همه‌ی این‌ها اختار کرده‌اند، چرا شاه سابق آن را توضیح فرمود و فرمان آن را صادر فرموده اند؟

ج - علاوه بر قانون دادرسی و کیفر ارتش، مصوب دی ماه ۱۳۱۸، که کیفیت آن ذکر شد، قانون راجع به صلاحیت دادگاه‌های نظامی، مصوب دوم دی ماه ۱۳۲۷ دلیل می‌آورم.

این قانون نیز که مشتمل بر دو ماده است، به کیفیت فوق از طرف وزارت دادگستری به مجلس شورای ملی پیشنهاد، و به کمیسیون دادگستری برده شده است و کمیسیون مزبور آن را تصویب کرده است و رئیس وقت مجلس نوشته است:

«چون به موجب قانون ۲۰ اردیبهشت ۱۳۲۸، وزارت دادگستری مجاز است لوائح قانونی را که به مجلس شورای ملی پیشنهاد نموده، به استثنای لوائح مربوط به دعاوی اشخاص علیه دولت، پس از تصویب در ثلث اعضای کمیسیون قوانین دادگستری، به مورد اجرا گذاشته و بعد از آزمایش در عمل، چنان چه نواقصی مشهود گردید رفع، و قوانین مزبور را تکمیل و برای تصویب مجلس شورای ملی پیشنهاد کند. بنابراین، قانون راجع به صلاحیت دادگاه‌های دائمی، مشتمل بر دو ماده که در تاریخ ۲ مرداد ۱۳۲۸ به تصویب کمیسیون دادگستری مجلس شورای ملی رسیده، قابل اجرا است. رئیس دادگاه، رضا حکمت.»

و عین گزارش را تقدیم مقام ریاست دادگاه می‌کنم. گزارش‌ها توسط آقای سرهنگ بزرگمهر، وکیل مدافع، تقدیم شد. در فرمان توشیح نیز که از طرف شاه صادر شد، به قید آن که قانون مزبور مصوب کمیسیون دادگستری است، دستور اجرای آن صادر شده که برای مزید اطلاع آقای سرتیپ آزموده و همکارانشان عین فرمان اعلی حضرت ذکر می‌گردد.

متن فرمان شاه:

«با تأییدات خداوند متعال، ما، پهلوی، شاه ایران،
نظر به اصل ۲۷ متمم قانون اساسی مقرر می‌داریم:

ماده‌ی اول - قانون راجع به صلاحیت دادگاه‌های
دائمی نظامی که در تاریخ دوم مرداد ماه ۱۳۲۸ به
تصویب کمیسیون قوانین دادگستری مجلس شورای
ملی رسیده و منظم به این دست‌خط است، به موقع
اجرا گذارده شود.

ماده‌ی دوم - هیأت دولت مأمور اجرای این قانون
هستند.

به تاریخ ۱۹ مرداد ۱۳۲۸»

از دقت در متن ماده‌ی واحده‌ی قانون اجازه‌ی اجرای
لوائح وزارت دادگستری، پس از تصویب کمیسیون
قوانین دادگستری و شرحی که رؤسای مجلس، ذیل
قوانین دادرسی و کیفر ارتش، مصوب ۱۳۱۸ و قانون
۱۳۲۸ نوشتند و ما نقل کردیم، روشن می‌شود نه تنها
قانون دادرسی و کیفر ارتش و قانون صلاحیت دادگاه
نظامی جزء قوانین دادگستری است، بل که مجری آن‌ها
نیز وزارت دادگستری می‌باشد نه وزارت جنگ. و وزیر
دادگستری مکلف است آن‌ها را تکمیل و اجرا کند و به
مجلس، برای تصویب پیشنهاد کند.

آخرین و مهم‌ترین دلیل ما در این باب، در قبال
سرتیپ آزموده و دادگاه نظامی ایشان، این است که با
وجود دلایلی که فوقاً ذکر شد، آیا باز معتقدید که قانون
دادرسی و کیفر ارتش و قوانین راجع به صلاحیت
محاکم نظامی، جزء قوانین دادگستری هست یا نه؟
اگر جواب مثبت باشد و قبول کنید که این قوانین جزء
قوانین دادگستری هستند، پس به موجب اختیارات
حاصل از فقره‌ی ۷ قانون اختیارات، اینجانب راجع به
اصلاح قوانین دادگستری که قبلاً نقل شد، اصلاح آن‌ها
در حدود اختیارات اینجانب بوده، و لوایح قانونی که برای
اصلاح آن‌ها امضا و تصویب کرده‌ام و همگی معتبر و
لازم‌الاجرا است.

اما اگر جواب منفی باشد و بگویند هنوز قبول نکرده‌ام که قوانین مزبور در صلاحیت محاکم نظامی، جزء قوانین دادگستری است، پس وای به حال من و همکارانم که در چنین دادگاهی باید محاکمه و محکوم شویم.

چرا؟ برای این که می‌گوییم اگر قانون دادرسی و کیفر ارتش و همچنین قانون صلاحیت دادگاه‌های نظامی، جزء قوانین دادگستری نیستند، پس اصلاً قانون نیستند. زیرا به شرحی که در کیفیت تصویب این قوانین ذکر کردیم، هیچ یک از آنها در مجلس تصویب نشده، بلکه در کمیسیون قوانین دادگستری تصویب شده‌اند و این کمیسیون به موجب قوانین مخصوص، اجازه داشته است که قوانین دادگستری را تصویب کند تا وزیر دادگستری اجرا کند. حال اگر این‌ها که در کمیسیون دادگستری تصویب شده‌اند قانونی نبوده‌اند، پس کمیسیون دادگستری حق تصویب آنها را برای اجازه‌ی اجرا نداشته و تصویب کمیسیون مزبور، موجب اعتبار قانونی و مجوز اجرای آنها نبوده و چون در مجلس شورای ملی مطرح نشده‌اند، پس چنین قوانینی از اصل، وجود پیدا نکرده‌اند.

نظر به دلایل مشروحه‌ی مسلم، غیر قابل تردید است اگر قانون دادرسی و کیفر ارتش از اصل اعتبار و ارزش قانونی داشته.

اینجانب طبق اختیاراتی که طبق فقره‌ی ۷ قانون اختیارات در اصلاح قوانین دادگستری داشته‌ام، به موجب لایحه‌ی قانونی دادرسی و کیفر ارتش، مصوب فروردین ۱۳۳۳، آن را اصلاح نمودم و مادام که تکلیف آنها از طرف مجلس شورای ملی معین نشده، لازم‌الاجرا است.

بنابراین تفصیل، سازمان قضایی ارتش که بر طبق لایحه‌ی قانونی تشکیل شده و تشکیل دادگاهی که آقای سرتیپ آزموده، ادعانامه‌ی خود را به آن فرستاده‌اند، مانند سمت دادستانی خود ایشان، هیچ‌گونه مجوز قانونی ندارد و صرفاً دادگاهی است که

به میل و اراده‌ی شخصی و با تکیه به سرنیزه‌ی سرباز و قدرت نظامی تشکیل شده و بر خلاف نص صریح اصل ۷۳ متمم قانون اساسی است که به موجب آن، تعیین محاکم عرفیه، منوط به حکم قانون است. کسی نمی‌تواند به هیچ اسم و رسم، بر خلاف مقررات قانون، تشکیل دهد و همچنین بر خلاف نص صریح اصل ۷۵ متمم قانون اساسی است که به موجب آن هیچ محکمه‌ای ممکن نیست تشکیل شود مگر به موجب قانون.

حضرت آقای سرلشکر! شما خانه نشسته بودید، نامه‌ای آوردند بیاپید دادگاه. ایرادی هم به شما وارد نیست. ولی امروز من باید به شما بگویم این دادگاه قانونی نیست و من خوشحالم از این که شما رئیس دادگاه هستید. ولی این دلیل نیست که شما رئیس یک دادگاه قانونی باشید. وزارت جنگ حکم به شما داده بیاپید. ولی این‌جا یک دکتر مصدق بیچاره و مریض می‌گوید قربان شما بروم. که هر چهار پنج نفر، بی‌خودی تشریف آورده‌اید.

پس از این که در دو قسمت قبل ثابت کردیم که محاکمه‌ی اینجانب جز با اجازه‌ی مجلس و در دیوان عالی کشور ممکن نیست و دادگاه و دادستانی نظامی که برای محاکمه‌ی من تشکیل داده‌اند، غیر قانونی است، اکنون بحث ما بر این است که محاکمه‌ی من با اجازه‌ی مجلس و در صلاحیت دیوان کشور بوده و بر فرض که دادگاه نظامی مطابق مقررات لایحه‌ی قانونی دادرسی و کیفر ارتش تشکیل شده بود و از حیث تشکیل، قانونی بود، باز هم غیر قانونی بود. زیرا هرچند ادعای آقای سرتیپ آزموده به استناد ماده‌ی ۳۱۷ قانون مزبور رسیدگی و کیفر ارتش صادر شده و هرچند در ماده‌ی ۹۴ قانون مزبور رسیدگی به اتهام مذکور در ماده‌ی ۳۱۷، اعم از این که متهم نظامی و غیرنظامی باشد، در صلاحیت دادگاه نظامی قرار داده شده بود، طبق دستور ماده‌ی ۹۴، مبنی بر صلاحیت محاکم نظامی و یا برای رسیدگی به اتهام اشخاصی که به

موجب ماده‌ی ۳۱۷ تحت تعقیب قرار می‌گیرند، به موجب ماده‌ی ۹ لایحه‌ی قانونی که در تاریخ ۲۳/۲/۲۶ به استناد اختیارات ۶ ماهه، به امضای اینجانب رسیده و تقدیم مجلس شورای ملی شده است، نسخ شده است.

یا من دارای اختیارات بوده‌ام و یا نبوده‌ام. اگر بوده‌ام، تمام لوایح قانونی من که متجاوز از ۲۰۰ لایحه می‌باشد، ارزش قانونی دارد و قابل اجرا است و یا می‌گویند اصلاً من اختیارات نداشته‌ام. ولی لوایح من، طبق قانون اختیارات، پس از تقدیم به مجلس، لازم‌الاجرا است و کسی حق ندارد آن را موقوف‌الاجرا گذارد.

به موجب ماده‌ی ۹۰ قانون حذف محاکم اختصاصی، آن قسمت از جرایم افراد غیر نظامی که در صلاحیت دادگاه نظامی و همچنین جرایم عمومی افراد ارتش، جز آن‌چه که در تبصره‌ی ذکر شده در تاریخ ۳۱/۶/۲۹ در صلاحیت محاکم دادگستری قرار دارند، از مواد مزبور، آن‌چه که مربوط به غیر نظامیان است، مواد ۴۰۸ و ۴۰۹ قانون دادرسی و کیفر ارتش و مواد ۳۹۲ و ۳۹۳ که مربوط به صلاحیت محاکم نظامی است، ولو متهم غیر نظامی باشد، ماده‌ی ۳۱۷ اصولاً از جرایم عمومی است. بدیهی است دیگر محاکم نظامی، صلاحیت رسیدگی را دارا نمی‌باشند. خواه متهم نظامی و خواه غیر نظامی باشد.

معلوم است که دست‌آویرهای سرتیپ آزموده برای چشم‌پوشی از ماده‌ی ۹ و حذف محاکم اختصاصی برای رسیدگی به اتهام ماده‌ی ۱۸ قانون دادرسی و کیفر ارتش، همان تصویب‌نامه‌ی هیأت وزیران فعلی دولت است و درباره‌ی آن به حد کافی بحث نمودم. در آنجا آقای سرتیپ آزموده می‌گویند که مطابق این تصویب‌نامه‌ی هیأت وزیران تصویب نمودند از اجرای لوایح قانونی جز آن‌چه به قوانین استخدامی است خودداری شود.

و چون مطابق استنباط آقای سرتیپ آزموده و همکاران ایشان، ماده‌ی ۹ لایحه‌ی قانونی حذف محاکم اختصاصی راجع به وزارت جنگ است، خود را مجاز دانسته‌اند از اجرای این ماده خود را معاف دانند.

در قسمت دوم ثابت شد که قوانین مربوط به دادرسی و کیفر ارتش از هر حیث جزء قوانین دادگستری است و به این جهت قانون دادرسی و کیفر ارتش فقط به تصویب کمیسیون قوانین دادگستری رسیده که ضمن آن لایحه، حذف محاکم اختصاصی بحث گردید و لازم نیست تکرار شود. تنها مطلبی که لازم است بر مطالب گذشته علاوه شود، این است که اگر راجع به لایحه‌ی قانونی دادرسی و کیفر ارتش که مربوط به سازمان دادگاه‌های نظامی است، ظاهراً ممکن بود و با قوانین مربوط به سازمان قضایی ارتش جزء قوانین دادگستری هست یا نه و ثابت شد که هست و هر قانونی که در محاکم نظامی و یا هر محکمه‌ی اختصاصی نباشد، ذاتاً و مستقیماً قانونی است، مربوط به صلاحیت محاکم دادگستری است. زیرا صلاحیت محاکم اختصاصی غیر قابل انفکاک از صلاحیت محاکم عمومی است و هر قانونی که صلاحیت محاکم اختصاصی را توسعه دهد، در همین حال و مستقیماً صلاحیت محاکم عمومی را محدود می‌نماید و بالعکس هر قانونی که صلاحیت محاکم اختصاصی را محدود سازد، صلاحیت محکمه‌ی عمومی را توسعه داده است.

به عبارت دیگر، مفهوم صلاحیت، یک مفهوم مطلق نیست. بل که نسبی است که حدود اختیار یک دادگاه را از حدود اختیار دادگاه دیگر جدا می‌سازد. مانند حق بین دو ملک و دو مملکت. و بالنتیجه هر قانونی راجع به صلاحیت همیشه به دو محکمه مربوط است و چون اصل کلی هر امری صلاحیت محاکم عمومی است و صلاحیت محاکم اختصاصی خلاف این اصل می‌باشد، هر قانونی که برای محاکم اختصاصی است، و بالذات به صلاحیت محکمه‌ی عمومی است، مربوط می‌شود،

از این جهت که مقررات مربوط به اصل صلاحیت محاکم اختصاصی در یک لایحه‌ی قانونی جمع شده است. بالجمله لایحه‌ی قانونی حذف محاکم اختصاصی، جزء قوانین دادگستری است و به شرطی که قبلاً ذکر شده، به مجلس شورای ملی تقدیم گردیده و به کمیسیون دادگستری ارجاع شده است و در کمیسیون دادگستری ثبت می‌باشد.

و به حکم قسمت اخیر قانون اعطای اختیارات، مادام که تکلیف آن از طرف مجلس شورای ملی معین نشده، لازم‌الاجرا است. از زمان اجرای این لایحه، چندین هزار پرونده که قبلاً در محاکم اختصاصی، مانند محاکم نظامی و دادرسی دارایی مطرح بود و به موجب مقررات این لایحه در صلاحیت محاکم عمومی دادگستری قرار گرفته، در این مراسم اختصاصی به قرار عدم صلاحیت منتهی و به وزارت دادگستری ارسال گردیده است و محاکم دادگستری نیز با صدور قرار صلاحیت، خود به رسیدگی پرداخته‌اند.

۳ - مطلب دیگری که لازم به توضیح است، این است که اگر هم سمت نخست‌وزیری و وزیر دفاع ملی را نداشته‌ام، تعقیب و محاکمه‌ی من موقوف به اجازه‌ی مجلس شورای ملی و بعد صلاحیت دیوان کشور بود و اگر لایحه‌ی دادرسی و کیفر ارتش در تعبیر سازمان قضایی ارتش و لایحه‌ی قانونی حذف محاکم اختصاصی در الغای صلاحیت محاکم نظامی، راجع به جرایم عمومی افراد نظامی و غیر نظامی تصویب نکرده و مطابق دلخواه آقای سرتیپ آزموده، هنوز همان قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۳۱۸ معتبر و قابل اجرا بود، باز بر طبق مقررات همان قانون سال ۱۳۱۸، جریان تعقیب و محاکمه‌ام در این دادگاه نظامی، به استناد ادعای آقای سرتیپ آزموده، غیر قانونی و ناصحیح است.

زیرا اولاً در قانون دادرسی و کیفر ارتش، مصوب ۱۳۱۸، مواد ۲ تا ۱۸ از وظایف و اختیارات دادستان ارتش است، که آقای سرتیپ آزموده مدعی این سمت

می‌باشد، و به شرحی که در این مواد ذکر شد، هرچند دادستان ارتش بر تمام بازپرسان و دادستانان ارتش سمت ریاست دارد، ولی مستقیماً دادستان هیچ دیوان حربی محسوب نمی‌شود. بنابراین نمی‌تواند به هیچ دیوان حربی ادعانامه بدهد.

شما را به خدا توجه کنید چه عرض می‌کنم. این دو باب ادعانامه‌ای که دادند، بر خلاف قانون است. زیرا در ماده‌ی ۲۲ مقرر شده است که در معیت هر دیوان حرب عادی، یک دادستان قرار دارد و نه جزء وظایف دادستان ارتش که در تمام ارتش یکی است.

همچنین است مندرجات مواد ۱۲۸ که می‌گوید: «فرمانده مربوطه پس از وصول پرونده‌ی اتهامی، هر گاه موضوع اتهام جنحه یا جنایت باشد، افسر رسیدگی و تعقیب، قضیه را به دادستان مربوطه صادر می‌نماید.»
قانون می‌گوید فرمانده ناحیه‌ی یک باید پرونده را ببیند.

آقای رئیس دادگاه، فرمانده ناحیه‌ی یک چه کسی است؟

رئیس دادگاه: «اعلی‌حضرت همایون شاهنشاهی»

دکتر مصدق: «آقا ما پنج ناحیه داریم. نه یک ناحیه.»

رئیس: «اعلی‌حضرت همایونی»

دکتر مصدق:

آقا! اعلی‌حضرت همایونی رئیس کل مملکت هستند و این کسر شأن معظم‌له است که بگوییم فرمانده ناحیه هستند.

و ماده‌ی ۱۷۳ می‌گوید دادستان مربوط، پس از دریافت پرونده، مکلف است نظر خود را اعم از موافق یا مخالف، اظهار کند و معلوم نیست آقای سرتیپ آزموده، به استناد چه ماده‌ای از قانون سال ۲۳۱۸ که به قول او معتبر است، به خود اجازه داده است بر علیه من ادعانامه صادر کند.

بپرسید مدرک قانونی او چیست؟ بپرسید آقای دادستان یک ماده‌ی قانون در این باره نشان دهد. او بر خلاف قانون رفتار کرده است. دادستان که خلاف قانون رفتار کند، تکلیف دیگران چیست؟

ثانیاً، برای تشریفات تعقیب متهم، در ماده‌ی ۱۳۸ قانون ۱۳۱۸ مقرر بوده است که باید پرونده‌ی مقدماتی در نزد فرمانده فرستاده شود و فرمانده هرگاه موضوع راجع به جنحه و جنایت باشد، به آن رسیدگی کند. در آخر گفته می‌شود هر تعقیبی بر خلاف مواد فوق به عمل آید، از درجه‌ی اعتبار ساقط است.

تشکیل مجدد جلسه

بعد از ده دقیقه، رئیس دادگاه و قضات و دادستان وارد تالار شدند. رئیس: «آقای دکتر مصدق، ادامه فرمایید.»
دکتر مصدق:

با وجود این مقررات که همه در قانون دادرسی و کیفر ارتش، مصوب سال ۱۳۱۸ موجود است و به عقیده‌ی سرتیپ آزموده، کلاً معتبر می‌باشد، ادعای ایشانی ابداً حاکی نیست که فرمانده واحد تهران اصلاً کیست. و آیا بر طبق ماده‌ی ۱۳۷، پرونده‌ی مقدماتی نزد فرمانده واحد تهران فرستاده شده یا نه.

و آن فرمانده امر رسیدگی و تعقیب قضیه را به دادستان مربوطه صادر نموده یا نه. و دادستان مربوطه، آقای سرتیپ آزموده است یا شخص دیگری. و اگر آقای سرتیپ آزموده، چگونه می‌تواند هم دادستان ارتش و هم دادستان دیوان حرب باشد و هم رئیس و هم مرئوس باشند؟ و چون اطمینان دارم در جریان تعقیب من، به هیچ‌یک از این ترتیبات عمل نشده است، بر طبق قسمت اخیر ماده‌ی ۱۳۸ همان قانون دادرسی و کیفر ارتش سال ۱۳۱۸، کلیه‌ی جریان تعقیب از درجه‌ی اعتبار ساقط است.

در ماده‌ی ۳۷ قانون سال ۱۳۱۸ مقرر شد، شش طبقه اشخاص نمی‌توانند سمت ریاست و کارمندی

دادگاه اینجانب و یا وظیفه‌ی دادستانی و بازپرسی را عهده‌دار شوند. دسته‌ی ششم افسرانی هستند که تحت اوامر متهم در زمان ارتکاب بزه، منتسب انجام وظیفه می‌گردند. با توجه به این که آقای سرتیپ آزموده، تا ۲۷ مرداد ماه، سمت ریاست اداره‌ی مهندسی ارتش را داشته و اداره‌ی مهندسی ارتش از اداراتی است که تحت امر و ریاست وزیر دفاع ملی است، روشن می‌شود که آقای سرتیپ آزموده، تا روز ۲۸ مرداد ماه، تحت ریاست مستقیم اینجانب، یعنی وزیر دفاع ملی، انجام وظیفه نموده. بنابراین، طبق فقره‌ی ۶ از ماده‌ی ۳۷، نمی‌تواند سمت دادستانی را بر علیه من عهده‌دار شود.

همچنین آقای سرلشکر غلامحسین افخمی، تا این اواخر، به عنون رئیس دیوان انجام وظیفه نموده و قرار بازداشت بازپرس راجع به اتهام اینجانب را که به آن اعتراض نموده‌ام، در جلسه‌ی اول مه‌ماه ۱۳۳۲، تأیید نموده است.

آیا این کسی که آمده خانه‌ی مرا غارت کرده، تأیید بازداشت مرا داشت؟ آیا شما را به خدا این مضحکه نیست؟

و این سرلشکر کیست که به اعتراف خود در تانک نشسته و به خانه‌ی اینجانب حمله کرده؟ پس هم شاک‌ی است و هم متهم و هم در موضوع اتهام مربوطه گواهی داده و هم سابقاً اظهار عقیده به بزه اینجانب نموده و به درجه‌ی سرلشکری هم مفتخر گردیده است و بنابراین طبق ماده‌ی ۳۷، صلاحیت ریاست دادگاه را نداشته است و گویا بر اثر همین نکات بوده که ایشان را از دادگاه فرضی برداشته‌اند.

آیا دلیل این‌ها را قبول خواهد کرد آقای؟

۵ - با این که در مقدمه‌ی لایحه گفتیم که مقصود ما به هیچ وجه دفاع از ماهیت اتهام و گفته‌های آقای سرتیپ آزموده در ادعای ایشان نیست، زیرا دفاع موهوی و دفاع در ماهیت وقتی مورد دارد که قضیه در

دادگاه طبق قانون تشکیل شده باشد و صلاحیت قانونی نیز برای رسیدگی به قضیه داشته باشد، مطرح شود؛ معذک در دنباله‌ی بحث خود راجع به عدم صلاحیت دادگاه نظامی، ناگزیرم درباره‌ی استناد آقای سرتیپ آزموده به ماده‌ی ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش نیز بحث نمایم و این، نه از نظر ماهوی است. بلکه از نظر عدم صلاحیت دادگاه نظامی است. زیرا در مقام دفاع ماهوی، گفتگو درباره‌ی ماده‌ی ۳۱۷ طولانی است و ما به اختصار در جهت‌ی از این ماده در مورد صلاحیت دادگاه نظر می‌کنیم.

آقای سرتیپ آزموده پس از این که در قسمت‌های الف و ب ادعانه‌ی خود در مورد اتهام چندین صفحه‌ای خود داستان‌ها نقل کرده است، در قسمت ج، نوع بزه و انطباق با قانون مربوط، فقط یک سطر نوشته است. «بزه هر دو نفر از نوع جنایت بوده و منطبق با ماده‌ی ۳۱۷ قانونی دادرسی و کیفر ارتش است که ذیلاً درج می‌شود.» و با نقل ماده‌ی ۳۱۷، تمام این قسمت ج ادعانه‌ی ایشان راجع به نوع بزه مربوط می‌باشد.

در این‌جا حقاً باید اعتراف نمایم که آقای سرتیپ آزموده در تنظیم این قسمت از ادعانه‌ی خود، مخصوصاً در نقل ماده‌ی ۳۱۷ در متن ادعانه، شم قضایی را به کار نبرده‌اند. زیرا اگر متن ماده‌ی ۳۱۷ خود را در ادعانه نقل نکرده بود، اشخاص عادی که ادعانه‌ی ایشان را در روزنامه‌های می‌خوانند و از متن ماده‌ی ۳۱۷ خبر نداشتند، نوعاً این امکان و علاقه را نداشتند که قانون دادرسی و کیفر ارتش را به دست آورند و متن ماده‌ی ۳۱۷ را بخوانند و بدانند در آن چه نوشته شده است و بدین جهت، بسیار به سادگی فکر می‌کردند چون آقای سرتیپ آزموده، بزه هر دو نفر را از نوع جنایت دانسته‌اند، ماده‌ی ۳۱۷ مربوط به جنایت است و لابد مندرجات آن طوری است که اگر نسبت اتهامی که آقای سرتیپ آزموده به اینجانب داده ثابت شود، ماده‌ی ۳۱۷ منطبق با آن می‌گردد.

ولی خوشبختانه آقای سرتیپ آزموده، خود ماده‌ی ۲۱۷ را در ادعانامه نقل نموده و این سبب شد که کسی اشتباه نکند و با خواندن متن ماده بداند که کوچک‌ترین رابطه بین مفهوم ماده با آنچه در شرح ادعانامه نسبت داده شده، وجود ندارد.

آقای سرتیپ آزموده ماده‌ی ۲۱۷ را در ادعانامه نقل کرده. ما آن را در این‌جا نقل می‌کنیم و مقدمتاً می‌گوییم که ماده‌ی ۲۱۷ دومین ماده‌ی فصل دوم از باب دوم از کتاب چهارم قانون دادرسی و کیفر ارتش، مصوب سال ۱۳۱۸ می‌باشد که عنوان فصل دوم عبارت است از «سوء قصد نسبت به حیات اعلی‌حضرت همایون شاهنشاهی و یا والاحضرت همایون ولایت عهد» و ماده‌ی ۲۱۶ که اولین ماده‌ی این فصل است، از این قرار است:

«ماده ۲۱۶ - هر کسی که نسبت به حیات اعلی‌حضرت همایونی یا والاحضرت ولایت عهد سوء قصد نماید، پس از دادرسی و ثبوت، محکوم به اعدام است.»

پس از ماده‌ی ۲۱۶، ماده‌ی ۲۱۷ که مورد استناد آقای سرتیپ آزموده است، به شرح ذیل است:

«ماده ۲۱۷ - هر کس مرتکب سوء قصدی شود که منظور آن خواه به هم زدن اساس حکومت یا ترتیب وراثت تاج و تخت و خواه تحریص مردم به مسلح شدن به ضد قدرت سلطنت باشد، محکوم به اعدام است.»

و برای درک مفاد آن، بعداً لازم است معنی سوء قصد را دانست. معنی سوء قصد به دلیل عرف و اصطلاح تمام کسانی که با مباحث حقوقی سر و ار دارند، عبارت از اقدام به کشتن کسی با قصد و تصمیم قبلی و تهیه‌ی مقدمات و وسایل است. البته ممکن است سوء قصد به نتیجه برسد و کسی که مورد سوء قصد بوده، کشته شود.

اگر گفتند دکتر مصدق سوء قصد دارد، معنای آن این است که آلاتی تهیه کرده تا سوء قصد را انجام دهد و

مراد از سوء قصد، کشتن است و نمی‌گویند سوء قصد داشته کلاه‌برداری کند. و در عرف و اصطلاح قضایی، کشتن را می‌گویند.

اگر حالا سوء قصد به نتیجه نرسید، تمام وسایل فراهم شد ولی کسی که سوء قصد داشت نتوانست کسی را بکشد، و به جهتی شخص مورد سوء قصد از کشته شدن نجات یابد، در هر حال، سوء قصد همان اقدام برای کشتن است با تصمیم و قصد قبلی و تهیهی مقدمات و وسایل. به این معنی در موارد قانونی ذکر شده. در قانون دادرسی و کیفر ارتش نیز به این معناست که در فصل دوم ذکر شده است. لیکن تفاوت مادهی ۳۱۶ با مادهی ۳۱۷ یکی از جهت موضوع سوء قصد و دیگری از جهت علت و منظور اصلی سوء قصد است.

به این معنی که مادهی ۳۱۶ از حیث موضوع قصد خاص از حیث علت و منظور و قصد عام است.

ولی مادهی ۳۱۷، بالعکس، از حیث موضوع، سوء قصد عام و از حیث علت و منظور، سوء قصد خاص است. چون که مادهی ۳۱۶ برای هر کس عام است که نسبت به حیات اعلی‌حضرت همایون یا والاحضرت ولایت عهد مرتکب سوء قصدی شود و این شامل سوء قصد نسبت به هر کس می‌گردد. ولی علت سوء قصد یکی از سه چیز بوده. یا تحریص مردم به مسلح شدن، بر هم زدن تاج و تخت، به هم زدن اساس حکومت. و چون سوء قصد نسبت به اعلی‌حضرت همایون شاهنشاهی و والاحضرت همایون ولایت عهد، به هر علت که باشد، در مادهی ۳۱۶ دارای مجازات اعدام قرار داده شده، نتیجهی مادهی ۳۱۶ نسبت به اشخاص دیگری سوء قصد نماید.

ولی [اگر] منظور او از این سوء قصد این باشد یا اساس حکومت را به هم زند یا ترتیب وراثت تاج و تخت را تغییر دهد یا مردم را تحریص به مسلح شدن علیه مملکت نماید، باید اولاً سوء قصدی مرتکب شده باشد. یعنی با قصد و تهیهی قبلی، اقدام به کشتن کسی

کرده باشد؛ ثانیاً منظور او از این سوء قصد، یکی از سه منظور مذکور در ماده‌ی ۳۱۷ باشد.

اکنون ببینیم آقای سرتیپ آزموده در ادعای خود علیه من چگونه ماده‌ی ۳۱۷ را با اتهاماتی که به اینجانب نسبت داده است تطبیق نموده است. آیا آقای سرتیپ آزموده ادعا کرده‌اند که اینجانب مرتکب سوء قصد شده و اقدام به کشتن کسی کرده‌ام و اگر کرده‌ام، آن شخص کی بوده؟

ایشان ادعا کرده‌اند من برای بر هم زدن حکومت و ترتیب وراثت تاج و تخت و یا مسلح شدن مردم علیه سلطنت سوء قصد داشته‌ام؟ لازم به توضیح نیست که در بین تمام داستان‌هایی که در ادعای آقای سرتیپ آزموده ذکر شده، سوء قصدی به من نسبت داده نشده و ایشان ادعا نکرده‌اند که اینجانب برای یکی از سه منظور ماده‌ی ۳۱۷ اقدام به کشتن کسی کرده‌ام. بل که ایشان در همان یک سطر ادعای خود که در باب بزه و تطبیق با قانون بوده، نوشته‌اند بزه هر دو از نوع خیانت بود.

خیانت، آقا! مجازات دیگری دارد. قتل مجازات دیگری. اگر سوء قصد کرده بودیم که اعلی‌حضرت را خدای نکرده بکشیم، مجازاتش اعدام بود.

بنابراین کمترین ارتباطی با ماده‌ی ۳۱۷ که موضوع سوء قصد است، نه خیانت، نمی‌تواند داشته باشد.

بنابراین ماده‌ی ۳۱۷ با اتهاماتی که در ادعای خود به من نسبت داده شده، قطع نظر از صحت یا سقم آن، تطبیق نمی‌کند و چون ماده‌ی ۳۱۷ اساس کوشش‌های سرتیپ آزموده است، بنابراین رکن نیز موهوم است و اساس آن واهی است.

مثل دیگر، اصل ۴۵ می‌گوید کلیه قوانین و دست‌خط‌های پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا می‌شود که به امضای وزیر مسؤول رسیده باشد و مسؤول صحت آن فرمان، وزیر است. پس این دست‌خط را که کسی امضا نکرده بود، طبق اصل ۴۹ صدور قوانین

و احکام، برای اجرای قوانین از حقوق پادشاه است بدون این که هرگز اجرای این قوانین را تعلیق یا توقیف نماید.

در این‌جا آقای دکتر مصدق خلاصه‌ای از آن چه که گفته بودند، مجدداً تکرار کردند و گفتند: «عرض کردم که تشکیل این دادگاه بر خلاف قانون است و همین محکمه‌ی انتظامی که هنوز آن را نتوانسته‌اند نسخ کنند، حالا می‌تواند از شما بازخواست کند که چرا این‌جا آمده‌اید و نشسته‌اید.»

و آقای دکتر مصدق خطاب به آقای رئیس و اعضای دادگاه اظهار داشت: «حالا نترسید. من شما را آن‌جا نخواهم برد.»

(خنده‌ی شدید حضار)

فصل سوم؛ در محاکمات مربوط به جرایم سیاسی، حضور هیأت منصفه لازم است.

پس از این که در فصل اول به ثبوت رسید دادگاهی که می‌تواند مرا محاکمه کند دیوان کشور است، آن هم با اجازه‌ی مجلس شورای ملی و در فصل دوم نیز ثابت شد دادگاه و دادستان نظامی که برای محاکمه‌ی من تشکیل شده‌اند، غیر قانونی است، اکنون فرض می‌کنیم صلاحیت رسیدگی به آن را دارد و همچنین فرض می‌کنیم که دادگاه و دادستان نظامی، کاملاً بر طبق قانون دادرسی و کیفر ارتش تشکیل شده باشد و آن وقت به اشکال دیگری برخوایم خورد و آن اجرای اصل ۷۹ متمم قانون اساسی است. در موارد تقصیرات سیاسی و مطبوعات، هیأت منصفه در محاکم حاضر خواهند بود مگر این که آقای سرتیپ آزموده بفرمایند جرم منتسب به من، از جرایم سیاسی نیست.

این هیأت منصفین چرا درست شده؟ پیش از انقلاب فرانسه که قوانین در عالم کمتر بود، مردم را در زندان می‌بردند و زحمت می‌دادند که آن‌ها اقرار کنند. ولی وقتی مجازات جسمی غدغن شد، گفتند چه کار کنیم؟ متهم هم که اقرار نمی‌کند. پس چه باید کرد؟ پس باید هیأت منصفه‌ای را از افراد مورد اعتماد معین کرد. این‌ها بنشینند. بعد یک سؤال از آن‌ها می‌کنند و بعداً هیأت

منصفه، نظر خود را با یک «آری» یا «نه» اعلام می‌کنند.

هیأت منصفه اگر این‌جا باشند و بپرسند ادعای نام‌هی آقای سرتیپ آزموده درباره‌ی دکتر مصدق صحیح است، اگر گفتند نه که من در می‌روم و از این‌جا می‌روم. اما اگر گفتند آری، من در اختیار شما هستم. به هر جا که می‌خواهید بفرید.

هیأت منصفه کسانی هستند که نظر ندارند و دروغ نمی‌گویند. یک پایشان این دنیا است و یک پایشان آن دنیا. دیگر چه لزومی دارد دروغ بگویند؟

پس باید بفرمایند چه جرمی از جرایم سیاسی است و شرکت هیأت منصفه هم در جریانات سیاسی لزومی ندارد.

بنا بر دلایل معروضه و به هر جهتی از جهات دادگاهی که تشکیل شده، حائز شرایط دادگاه قانونی نیست و محاکمه‌ی این‌جانب، اگر وزیر هم نبودم، می‌بایستی طبق ماده‌ی ۳۵ لایحه‌ی قانونی مطبوعات که نقل می‌شود رسیدگی شود.

جرایم مطبوعاتی و همچنین سیاسی غیر مطبوعاتی باید بر طبق اصل ۷۹ متمم قانون اساسی در دادگاه جنایی دادگستری، با حضور هیأت منصفه رسیدگی شود.

پس این هیأت منصفه ضروری و لازم‌الاجرا است. چرا؟ برای آن که قانون مطبوعات من به مجلس پیشنهاد شد و تا تعیین تکلیف لازم‌الاجرا است و به موجب قسمت اخیر ماده‌ی واحده، راجع به اختیارات من تا زمانی که تکلیف از طرف مجلس معین نشده، در حکم قانون و لازم‌الاجرا است و محاکمه‌ی من باید در دادگاه جنایی دادگستری، با حضور هیأت منصفه صورت گیرد و این دادگاه، به هیچ وجه من الوجوه صالح نیست.

و من اکنون می‌خواهم از روی حقیقتی پرده بگیرم و آن این است که در طول تاریخ مشروطیت ایران، این

اولین باری است که یک نخست‌وزیر قانونی را به حبس و بند می‌کشند و روی کرسی اتهام می‌نشانند و برای شخص من خوب روشن است چرا این طور شده. ولی می‌خواهم قاطبه‌ی ملت ایران و به خصوص طبقه‌ی جوان و تحصیل کرده که چشم و چراغ مملکت و مایه‌ی امید این مملکت هستند نیز علت این سخت‌گیری و شدت عمل را بدانند و از راهی که برای طرد نفوذ استعماری بیگانگان پیش گرفته‌اند، منحرف نشوند و از مشکلاتی که در پیش دارند، نهراسند و از راه حق و حقیقت منحرف نشوند. به من گناهان زیادی نسبت دادند و من می‌دانم یک گناه بیش‌تر نکرده‌ام و آن این است که تسلیم تمایلات خارجی‌ان نشده و دست آنان را از منابع ملی کشور کوتاه کردم.

در تمام مدت زمام‌داری خود، از لحاظ سیاست داخلی و خارجی، یک هدف داشتم و آن این بود که ملت بر مقدرات خود مسلط گردد و هیچ عاملی در سرنوشت مملکت، جز اراده‌ی ملت دخالت نکند.

پس از ۵۰ سال مطالعه و تجربه، به این نتیجه رسیدم جز تأمین آزادی و استقلال ممکن نیست ملت ایران بر مشکلاتی که در راه سعادت و عظمت خود دارد غلبه کند. برای نیل به این منظور، تا آن‌جا که توانستم کوشیدم. راست است که می‌خواهند سرنوشت من و خانواده‌ام را درس عبرت برای دیگران کنند.»

در این‌جا حالت گریه به آقای دکتر مصدق دست داد.

ولی من مطمئنم که نهضت ملت ایران خاموش شدنی نیست و هرگز فراموش نکنند که سرنوشت افراد در مقابل حیات و استقلال ملل، بی‌ارج و بی‌ارزش است و تنها آرزویم این است که ملت ایران اهمیت نهضت ملی خود را به خوبی درک کنند و به هیچ صورت از تعقیب راه پر افتخاری که رفتند، دست نکشند.

امیدواریم که تمام طبقات و آحاد و افراد، از پیر و جوان، در هر مسلک و مذهب و دین، در هر شغل و

مقام، این معنا را به خوبی درک کنند که بیش از یک قرن سیاست‌های مخرب و مهلک خارجی در مقدرات وطن عزیز ما تأثیر خارق‌العاده داشت و تمام جریان سیاسی و اقتصادی مملکت را تحت تأثیر می‌گرفت و مخصوصاً نفوذ سیاسی و اقتصادی امپراتوری انگلیس و حکمرانی آشکار و پنهان شرکت سابق نفت جنوب در مدت نیم قرن، امکان تجدید حیات و فعالیت شرافت‌مندان را از ما سلب کرده بود.

مقتضیات سیاسی دنیا و عشق و علاقه‌ای که تمام طبقات و افراد ملت به مبارزه با این سرطان مهلک و طرد این سیاست استعماری داشتند، به من و دوستانم فرصت داد به حکمرانی دولت انگلیس در ایران و شرکت سابق نفت خاتمه داد. و صنعت نفت جنوب را

....

رئیس: «این راجع به صلاحیت نیست. وکیل مدافع شما درباره‌ی صلاحیت حرفی دارد؟»

دکتر مصدق: «دو سطر دیگر مانده است. بگذارید بگویم.»

رئیس: «دادستان اظهاراتی دارند.»

دکتر مصدق: «اجازه بدهید من بروم. حال ندارم...»

رئیس: «حرف دادستان را بشنوید.»

دکتر مصدق: «او هر چه می‌خواهد بگوید. من که دیگر این‌جا نمی‌آیم. مگر آن که مرا دست‌بند بزنند و بیاورند.»

در این وقت دادستان شروع به صحبت کرد و طی بیانات خود، به صحبت آقای دکتر مصدق پاسخ دادند و آن‌گاه آقای دکتر مصدق رشته‌ی سخن را به دست گرفته و گفتند: «بنده از دادستان به موجب ماده‌ی ۱۹۹ باید اظهار رسمی بدهم و به ایشان جواب بگویم.»

رئیس: «بعد از اظهارات تیمسار سرتیپ ریاحی.»

دکتر مصدق: «ماده‌ی ۱۹۹ را بخوانید.»

آقای سرهنگ بزرگمهر ماده‌ی ۱۹۹ را قرائت کردند.

رئیس: «بیانات وکلای مدافع»

دکتر مصدق: «شما به یک شخص اجازه دادید که مدت هفت ساعت صحبت کند و من که می‌خواستم یک کلام وصیت خود را تمام کنم، اجازه ندادید.»

رئیس: «جناب عالی سه جلسه‌ی تمام صحبت فرمودید و تمام اوقات جلسه را اشغال فرمودید.»

دکتر مصدق: «جناب رئیس دادگاه! شما باید قانون را اجرا کنید. طبق ماده‌ی ۱۹۹، متهم می‌تواند بعد از بیانات دادستان صحبت کند. آقا این محاکمه غیر از محاکمه‌ی سرتیپ ریاحی است.»

رئیس: «آقای دکتر! امروز بیانات جناب عالی تمام می‌شود؟»

دکتر مصدق: «بله آقا.»

رئیس: «خواهش می‌کنم بفرمایید.»

دکتر مصدق: «اگر امروز تمام نکردم، حاضر هستم چیزی که ندارم، ولی هر چه دارم جریمه بدهم. آقا! ایشان فرمایشاتی فرمودند. (اشاره به آقای دادستان ارتش) که من بر خلاف شاه بودم. می‌خواستم مملکت را به هم بزنم و چنین کردم و چنین کنم. آقا، این نیست. من اگر جواب این مرد را ندهم، این محکمه نیست.»

رئیس: «بیانات شما مربوط به ماهیت خواهد شد.»

دکتر مصدق: «او گفت که من مخالف شاه هستم تا شما با رأی خود مرا محکوم کنید. من زندانی هستم و این ظلم است که اجازه ندهید. پس آقا سر من را یکباره ببرید. شما اجازه دادید که شخصی ۷,۵ ساعت تمام حرف بزند. ولی وقتی که مجلس شوای ملین خواستم چند کلمه بگویم...»

رئیس: «ایستاده باید صحبت کنید.»

دکتر مصدق: «چشم. من چون روز اول اجازه گرفتم، خیال کردم این اجازه مستمر است. بلند می‌شوم.»

و بلافاصله آقای دکتر مصدق از جای خود بلند شد.

برای چه کار و از چه نظر گرفتار شدم. یک زندانی رئیس دادگاه که حتماً دو روز دیگر محکوم می‌شود، محکومی که نه تجدید نظر می‌خواهد نه عفو قبول می‌کند، نگذاشتند حرف آخر خود را بزنند. معروف است که وقتی کسی را پای دار می‌برند، می‌گویند آخرین حرف خود را بزن. اگر وصیتی داری، بکن.

خیلی معذرت می‌خواهم از این که... عرض کنم... نگذاشتید وصیت خود را بکنم. چیزی باقی نبود که وصیت من تمام شود. مانع شدید آن را خاتمه دهم. آن قدر توجه به سرکوفت از یک شخص از این که به من اتاق داده‌اند و غذایی می‌دهند، فرمودید. بی‌زارم از این که لقمه نانی در این‌جا صرف کنم. در حبس مجرد. بفرمایید مرا از این‌جا به زندان قصر ببرند و در آن‌جا جان بسپارم.

نظر گوینده‌ای در این جلسه، این بود که تا روز قیامت، ایرانی همین وضعیتی که دارد باید باقی بماند و یک ایرانی باشد که هیچ کس اسم آن را نبرد و ایرانی باشد که دول استعماری بگویند وحشی است و باید سال‌های سال تحت سرپرستی آن‌ها تربیت شود. آن شخص هم درجاتی تحصیل کند. از این درجه به سرلشکری و از آن به سپهبدی. که وقتی، مردم بگویند سپهبد مرحوم شده است.

اگر قبل از نهضت ملی و بعد از آن به خارج رفته باشید، می‌دانید ملت ایران از این که آزادی و استقلال به خرج داده بود، چه منزلتی پیدا کرده بود و چه آبرویی برای خود کسب کرده بود.

نظر خارجی‌ها این است که ایران همیشه نفهم و فقیر بماند و قدرت شاه را زیاد کنند که هر چه می‌خواهند به دست او انجام دهند و هر وقت تخلف کرد، او را ببرند و دیگری را به جای او بگذارند. نمی‌خواهند ملت فهمیده‌ای باشد. ولی نمی‌شود آن را از بین ببرد. همچنان که درباره‌ی احمد شاه و رضا شاه کردند.

شما ای افسران وطن‌پرست! گوش بدهید ببینید چه عرض می‌کنم. اگر درست عرض می‌کنم، از اطاله و اشتباهات یک مردی جلوگیری کنید. اگر نمی‌توانید و مجبورید، آن چه آن مرد می‌گوید اجرا کنید.

چرا دادگاه برپا کردید و مردم را به زحمت انداختید و دادگاه جنایی را بلاانقطاع تشکیل داده و من بیچاره را

می‌برید؟ فقط یک امضا کنید که دکتر مصدق محکوم است. او را اعدام کنید. مگر کارهای شما را نمی‌بینند؟ مگر مخبرین خارجی از این دادگاه به جایی خبر نمی‌دهند؟ دنیا در بی‌خبری می‌ماند؟ وقتی کبک سر خود را زیر برف می‌کند، کسی او را نمی‌بیند؟

به خدا قسمت این عملیات، خلاف شأن و حیثیت ایران است. از تمام افسرانی که در یک عمر از مال ملت استفاده کرده و به همین جایی که دارند، رسیده‌اند و بعد هم به ارتقای رتبه مفتخر می‌شوند و مسافرت به خارج می‌کنند، شایسته نیست که نسبت به این ملت، حق ناشناسی کنند.

از کجای کلمات من و الفاظ من که آن مرد توضیحاتی داد، فهمیده‌اید که من مخالف شاه هستم؟ در این‌جا گریه به دکتر مصدق دست داد.

من می‌گویم شاهی می‌خواهم که پادشاه این مملکت باشد و همیشه شاه باشد و هر وقت گفتند برو، بگویند پادشاه این مملکت و هیچ‌جا نمی‌روم. ولی بعضی نمی‌گویند. می‌خواهند به همان حرف‌های پوچ و تملق‌آمیز و یک مردمی و اشخاص دیگر قناعت کنند.

افتخار این مملکت نیست که دکتر مصدق‌ها را زیر دست بعضی مردها یا میرغضب‌ها بگذارند که او را از بین ببرند.

افتخار مملکت در این می‌باشد که از آن‌ها حمایت کنند و به آن‌ها پر و بال بدهند. آن‌ها را شایسته کنند که از مملکت و شاه مملکت دفاع کنند. این است معنی یک مملکت آزاد و افراد وطن‌دوست. مملکتی که اسم پادشاهان آن را به حق و حقیقت می‌برند.

من از این عرایض در این دقایق آخر عمر چه مقصودی می‌توانم داشته باشم؟ آیا می‌خواهم شاه شوم؟ نه والله. آیا می‌خواهم رئیس جمهور شوم؟ نه به خدا. شما خودتان می‌بینید که رؤسای جمهور، اشخاص بی‌اثری هستند. به طوری که اسم

رئیس‌الوزرای دولت هندوستان را می‌دانید که نهرو است. ولی اسم رئیس‌جمهور را هیچ کس نمی‌داند. من هیچ نظری ندارم. ولی می‌خواهم تا تکلیف خود را به مملکت و ملت ادا کنم. شما آقایان دادرسان، هیچ تکلیفی جز این ندارید و اگر نخواستید ادا وظیفه کنید، نفع شخصی و وعده‌های بی سر و ته شما را اغفال کرده است.

الان تمام می‌کنم. هیچ نگران نباشید.

در این موقع آقای رئیس به ایشان تکلیف نمود که بنشینند. ولی آقای دکتر مصدق گفت: «خیر. خواهم ایستاد.»

طبق آخرین دفاع خود، آخرین دفاع کسی که می‌خواهید او را محکوم کنید، طبق آخرین دفاع خود و به منظور هدایت نسل جوان، می‌خواهم از روی یک حقیقتی پرده برگیرم.

در این‌جا آقای دکتر مصدق مجدداً همان قسمتی که در شماره‌ی دیروز از نظر خوانندگان گذشت را شروع به خواندن نمود.

و پس از آن که چند سطری از آن را قرائت کردند، آقای رئیس تذکر دادند که «این وارد به صلاحیت نیست و شما فرمودید آخرین دفاع.»

دکتر مصدق: «این آخرین دفاع است. گفتند من مخالف شاه هستم. بگذارید شاه بداند که من خادم او هستم. چرا منع‌الخیر هستید؟ بگذارید هر چه آن مرد گفت، به او جواب بگویم تا به عرض شاه برسد.»

رئیس: «مربوط به صلاحیت نیست.»

دکتر مصدق: «به خدا مربوط است.»

رئیس: «آن‌جا که مربوط به خود ما بود، گوش دادیم تا این‌جا که ما نفهمیدیم.»

دکتر مصدق: «من می‌خواهم بگویم آن حرف‌هایی را که آن مرد زده، صحیح نبوده. پس بفرمایید نخوانیم.»

رئیس: «بله. نخوانید.»

دکتر مصدق: «بگذارید پس چیزهای دیگری دارم بگویم.»

رئیس: «بفرمایید.»

دکتر مصدق: «ایشان راجع به معلومات خود چیزی گفتند و من وزیر دفاع ملی که بودم، از کسی لیسانس نخواستم و اظهارات من روی آن نامه‌ای بودم که خودشان نوشته بودند اطلاعات قضایی ندارند. اگر کسی توپ نیانداخته باشد، من می‌توانم بگویم توپ‌چی است؟ یکی دیگر این که...»

رئیس: «خواهش می‌کنم بفرمایید.»

دکتر مصدق:

قلیلا می‌فرمایید؟ یقین بدانم؟ بسیار خوب! ایشان فرمودند برای این که تعصب افسران را تحریک کنم، قانونی وضع کرده‌ام که افسران وقتی متقاعد می‌شوند، لباس افسری بپوشند. چرا این کار را کردیم؟ تحقیق کردیم دیدیم در هیچ جای دنیا افسر بازنشسته، مگر وقتی از او دعوت می‌کنند، نمی‌تواند لباس بپوشد. در این مملکت مردم چشمشان به لباس است. وقتی افسری با لباس نظامی رفت، می‌رود و می‌بندد و ... و ...

فلسفه‌ی وضع این قانون، این بود که راجع به قوانین گذشته ایراد فرمودند که قوانین گذشته، بدون مطالعه و مشورت بوده است.

بنده خودم که نمی‌توانم بگویم به تمام این جزئیات واقفم. من ناچار بودم از اشخاصی که مطلع هستند، دعوت بکنم، آن‌ها نظر بدهند. من از کسی دعوت کردم. از همین آقای سرهنگ شاه‌قلی، از دکتر معظمی که آن مرد خودش خیلی از او ستایش کرد و از سرهنگ گوهری که لیسانسیه‌ی حقوق است. و البته با وزیر دادگستری. ایشان لوایح را می‌بردند به دیوان کشور. آن‌ها هم آن را دیده و تأیید کرده‌اند.

ایشان دو ساعت [درباره‌ی این که] این قانون خوب است یا بد است اظهاراتی فرمودند. وقتی ماده‌ی مصوبه‌ی راجع به اختیارات را قرائت کردند تا فقره‌ی ۹ پیش‌تر نرفتند. چرا بعد از فقره‌ی نهم می‌گوید که «...» مجلس سنا به شرح ذیل تصویب شده است. لوایح قانونی آن را تهیه نموده است و پس از آزمایش آن‌ها، منتهی در ظرف ۵ ماه که مدت این اختیارات است،

تقدیم مجلسین نماید تا موقعی که تکلیف آنها در مجلسین معین نشده، لازم‌الاجرا می‌باشد.»

حضرت آقای رئیس دادگاه! صاحب منصبان محترم! عقل چیز خوبی است. شما تصور می‌کنید من قانونی بر خلاف اختیارات خود وضع کرده باشم؟ این قانون هم که در تمام جراید چاپ شده. نمایندگان مخالفی هم در مجلس بودند که از آن مرد صد درجه بیشتر با من مخالف بودند. این نمایندگان لوایح را در جراید ببینند و هیچ نگویند که بعد مردی در آتیه پیدا شود و اظهار نظر کند! اگر قبول می‌کنید که چه عرض کنم؛ اگر هم نکنید که حق با من است.

هیچ مقامی به هیأت وزراء، نه دیوان کشور که شعبه ۹ آن، شاید رئیسش را سر کار برده باشند، نه جای دیگر، نه این دادگاه، نه آن مرد حق ندارد در این قوانین که به مجلس تقدیم کردم، تصرف کند. نتیجه این می‌شود دادگاه‌هایی که من تشکیل داده بودم، قانونی است و این دادگاه قانونی نیست. این‌جا گفته شد، یعنی مردی گفت که من نظرم این بوده که دادرسی ارتش اصلاً نباشد. آقا، چه موقعی چنین نظری داشته‌ام؟ من که آدم بی‌سوادی نیستم. من خوب می‌دانم و اطلاع دارم که بر طبق اصل هشتاد و چندم قانون اساسی، در تمام ایران باید دادرسی ارتش باشد. اما دادگاه نظامی. برای حکومت درباره‌ی نظامیانی یا افرادی که در موقع خود به آنها صدمه می‌زنند، باید این دادگاه رسیدگی کند.

ولی دادگاه نظامی نباید دکتر مصدق نخست‌وزیر را محاکمه کند. آقایان بروید ببینید اگر چنین چیزی در دنیا هست، شما هم بدان عمل کنید. اگر نیست، شما هم بدانید دادگاه نظامی حق ندارد مرا محاکمه کند. همین! بله، اما در کلمه‌ی «دادگستری» باید بگویم اگر ما آمدیم چیزی را [از] قوانین دادگستری خارج کردیم، باز دادگستری است. هیچ اشتباه نشود. وقتی گفتیم دادگستری عام است و شامل هر محکمه‌ای می‌شود که احقاق حق کند.

اینجا بنده می‌خواهم عرض کنم و بپرسم آیا انسان خاطی نیست؟ هست. معصوم‌های ما ۱۴ نفر بودند که آن‌ها خاطی نبوده و اشتباه نکرده‌اند. اما نوع بشر خاطی است و هیچ کس نمی‌تواند بگوید خبط یا کار غلطی نکردم. ولی این را باید در نظر گرفت. آیا این شخص که این کار را کرده، می‌خواسته این کار را بکند یا نمی‌خواسته و قصدی نداشته. مثلاً شخصی تیری انداخته بدون آن که بخواهد کسی را بکشد. اگر کسی تیری بیاندازد و اگر قصد اول را نداشته باشد، این محاکمه نیست. تیر انداختن خواست آهو را بکشد و خورد کسی که آهو را پای تیر آورده بود.

چهار یا پنج ماده که سه ماده‌ی آن خاطریم هست (۱۷۹ و ۲۶۸ و ۳۱۹)، قوانین دادرسی ارتش را اصلاح کردیم. چه شد؟ اصلاح کردیم.

دادگاه انتظامی که رئیس آن، آقای دکتر سنجابی بود، و اعضای آن، سرلشکر علوی مقدم بود، آقای بشیر فرهمند و خلاصه چهار نفر. این‌ها همه تحصیل کرده‌ی حقوق هستند. آن‌ها پیشنهاد کردند و به موجب پیشنهاد آن‌ها این مواد ۱۷۹ و ۲۶۷ و ۳۱۹ در آن تجدید نظر شد و به این صورت درآمد.

حالا بنده نمی‌توانم عرض کنم که این قانون که هست خوب است یا نه. آن‌ها ولی، همین آقای سرتیپ ریاحی که تشریف دارند، گزارشی دادند که این مواد را باید مجدداً اصلاح کرد و هر صورتی مقتضی است آن طور عمل شود. این گزارش در ظرف دو سه روز که بنده خودم را نخست‌وزیر می‌دانستم و یک مردی نمی‌داند، رسید و من در ذیل آن گزارش نوشتم که به این کار رسیدگی کنند و گزارش دهید تا تکلیف آن مواد معین شود و حالا آقا، من که مصر نبودم. بر فرض که غلط پیشنهاد کند. من از آن اطلاع و خبری نداشتم. از دادگاه انتظامی آمده بود و من هم دستور رسیدگی دادم.

و اما راجع به جرم سیاسی، این کاری که ایشان را متهم کرده‌اند، جرم سیاسی هست یا نیست؟ هیچ

کس نمی‌تواند بگوید جرم سیاسی نیست و جرم سیاسی در قوانین هیچ مملکتی تعریف نشده است.

رئیس: «برای روشن شدن ذهن دادگاه، آقا این مواد را به صورت قانونی درآورده‌اید؟»

دکتر مصدق: «از روی پرونده ببینید. عرض می‌کنم که دادگاه انتظامی، مرکب از آقایان دکتر سنجابی، سرلشکر علوی و بشیر فرهمند دکتر مصدق و دو نفر دیگر، این‌ها پیشنهاد کردند این طوری که حالا هست بشود. بنده حافظه ندارم. بفرمایید پرونده را بیاورند ملاحظه کنیم. من هم رجوع کردم به اشخاص مطلع. الان نمی‌دانم. این افسرانی که می‌گویم در آن دادگاه بوده‌اند. آقایان شاه‌قلی، سرهنگ گوهری، دکتر معظمی. این‌ها بوده‌اند. آن مرد را برای وزن شعر دعوت می‌کردیم. اما این اشخاص را از نظر این که اطلاع داشتند، دعوت می‌کردیم و بالأخره هم تصویب شد.»

رئیس: «به صورت قانون در آمده؟»

دکتر مصدق: «بله. در آمده. به مجلس هم رفته. اگر نرفته، الان آن را نقض کنید. عرض کردم آقای سرتیپ ریاحی گزارش دادند که در این مواد تجدید نظر شود. من هم گمان می‌کنم همان روزها که نخست‌وزیر بودم و بعضی‌ها معتقد بودند نیستم، دستور دادم.»

رئیس: «آن سه ماده را بخوانید.»

دکتر مصدق: «آن را باید از روی قانون جدید من خواند.»

هر سه ماده‌ی قدیم و اصلاحی آن، به وسیله‌ی آقای سرهنگ بزرگمهر خوانده شد.

دکتر مصدق:

ببینید. تغییر هم در آن داده نشده است.

آقا! این مواد صد در صد به نفع مملکت بوده. اگر افسری استقلال نداشته باشد، البته در نظام دیسپلین لازم است. ولی یک قاضی را هم نباید بی‌خودی ببرند تنبیه کنند و باید دادگاه انتظامی خارج از نوبت کار، به کار این افسر قاضی رسیدگی کند و البته قانون بهتر از این پیدا نمی‌شود. حالا هر چه می‌خواهد بگوید. این که مملکت نیست. این که مشروطه نیست. این که وضع نشد.

راجع به جرم سیاسی، در هیچ قانونی تعریف نشده. چون من اطلاعات بسیطی دارم و تز من در لیسانس روی همین جرم سیاسی بوده است. در سوییس روی این موضوع صحبت زیاد شد و گفته شد نسبت به جرم سیاسی، باید طبق قانون همان مملکتی که این مجرم آمده رفتار کرد. یعنی همان قانونی که در آن مملکت، شامل او می‌شده. در آن مملکت هم شامل او شود.

اما جرم سیاسی چون معلوم نیست چیست، تعریفی ندارد. مخصوصاً مجرمین سیاسی از روسیه می‌آمدند و در سوییس پناهنده می‌شدند و در این باب، روسیه‌ی قدیم فشار می‌آورد که آن‌ها را تسلیم کند. در این باب، محکمه‌ی سوییس که حق رسیدگی به کار را داشت، نشست و روی آن تصمیم گرفت که اگر این جرم سیاسی است، نباید او را تسلیم کند. و اگر غیر جرم سیاسی است، باید او را تسلیم کند.

جرم سیاسی آقا در هیچ کجا و قانونی تعریف نشده است. ولی در کنفرانس حقوقی که در کپنهاک، پایتخت دانمارک، در ۱۹۵۳ (که آن موقع در ایران بوده‌ام) تشکیل شد، جرم سیاسی را این طور تعریف کرد: «جرایمی که بر ضد رژیم و تشکیلات سیاسی مملکت صورت گیرد.»

یک تعریف عامی کردند. پس وقتی اتهام بنده سیاسی بود، دیگر ایشان چه می‌گویند؟

می‌گویند یا بر ضد رژیم، یا تشکیلات مملکت قیام کرده‌ام؟ پس جرم سیاسی کرده‌ام. پس وقتی جرم مزبور سیاسی بود، مطابق اصل ۷۹ متمم قانون اساسی، رسیدگی به آن اتهامات، باید با حضور هیأت منصفه به عمل آید و مطابق ماده‌ی ۱ قانون هیأت منصفه، مصوب ۱۳۱۰/۲/۲۹، رسیدگی مزبور باید در دیوان جنایی انجام گیرد.

بنده وزیر نیستم. آدم عادی هستم. باید رسیدگی به اتهام من در محکمه‌ی عادی صورت گیرد. به همین

معنی، ماده‌ی ۳۵ لایحه‌ی قانون مطبوعات، مصوب ۱۵ بهمن ۱۳۳۱ که بر طبق قانون اختیارات شش ماهه به تصویب رسیده و مندرج به این شرح است.

ماده‌ی ۳۵ قرائت شد.

و بر طبق اصل ۳۷ قانون اساسی، که بر کلیه‌ی قوانین عادی اولویت دارد، این رسیدگی باید با حضور هیأت منصفه به عمل آید. و چون هیأت منصفه بر طبق قانون مصوب ۱۳۱۰ و لایحه‌ی قانونی ۱۳۳۱ هم‌عرض محکمه خواهند بود، حضور و انتخاب آنان برای شرکت در محاکم، مجوز و صراحت قانونی ندارد. از این سیاسی بودن اتهام که لازمه‌ی آن اظهار نظر هیأت منصفه است، و رسیدگی در دادگاه نظامی که شرکت هیأت منصفه در آن ممنوع است.

بنابراین، این محکمه صلاحیت رسیدگی به اتهامات مذکوره را ندارد و باید به اصطلاح، طبق اصل ۷۹ متمم قانون اساسی، رأی به عدم صلاحیت خود بدهد.

قانون چه می‌گوید؟ قانون می‌گوید حالا هیأت منصفه باید در محکمه‌ی من حضور داشته باشد. پس وقتی که هیأت منصفه نمی‌تواند در این محکمه باشد، باید آقایان محترم بگویند خیلی خوب. حالا که هیأت منصفه نمی‌شود، دکتر مصدق باید برود جای دیگر محاکمه شود و حالا من راه را جلوی پای شما می‌گذارم. اگر نمی‌خواهید راه را ببینید، چاه را ببینید.

(خنده‌ی حضار)

اما راجع به اشیای خود، قبلاً باید بگویم من دو نوع اشیا دارم که توضیح باید بدهم. یکی غارت شد، و یکی تصرف شد. تصرف غیر از غارت است.

غارت این است که بیایند و بربزند و در خانه را بشکنند و خراب کنند و ببرند. و تصرف آن است که کسی بیاید یک مالی را تصرف عدوانی کند. منزل من یک تصرف عدوانی شده و یک غارت. بنده آن روز، نهم آبان ماه، در ۱۳۰۴ که رفتیم و تغییر رژیم می‌دادند، گفتند امروز همه را می‌کشند. مرحوم

مستوفی‌الممالک و من و علاء در اتومبیل من بودیم. رفتیم به مجلس. گفتیم خوب ببینیم چه می‌شود. تهدید کردند و گفتند هر کس حرف بزند، او را می‌کشیم. دیدم بد نمی‌گویند. نگاه کردم دیدم آن عده‌ای که آن روز آمده بودند مجلس، حتی در ظرف یک سال، یک بار من آنها را ندیده بودم. منزل من هم ملت آن جوری تشریف آورد.

روز نهم اسفند که ملت را تقویت نکردند، به محض این که چهار تیر خالی شد، همه فرار کردند. بد نیست بگویم آن طوری که آن مرد گفت، جست و خیز کنان از این دیوار به آن دیوار پریدیم و رفتیم اصل آنجا هم اتومبیلی بود و سوار شدیم. گفتند برویم شمیران. گفتم نه. می‌رویم ستاد ارتش. زیرا اگر شمیران برویم، می‌گویند وزیر دفاع ملی رفت در شمیران قایم شد. رفتم ستاد ارتش به سرتیپ ریاحی گفتم بروید فرمانده منزل من باشید.

قبل از این که من فرار کنم، یکی از آنها رفته بود بالای چنار و از آن بالا به پسر من گفته بود می‌آیم با این چاقو شکم پدرت را پاره می‌کنم. پسرم گفت به‌تر است از اینجا بروید تا جان همه راحت شود. به هر جهت در آن روز، آن سربازانی که عده‌ی آنها زیاد نبود، ۴ تیر انداختند و این ملت همه رفتند.

اما روز ۲۸ مرداد، ملت این جوری نیامد و عقبش سرباز بود و نمی‌توانست در موقع تیر اندازی عقب بنشیند.

خانه‌ی بنده، بنده در این اواخر، یعنی پس از نهم اسفند گذشته، یک دالانی به اتاقم وارد می‌شد و اتاق دیگری هم بعد از آن اتاق بود و یک در آهنی در جلوی آن گذاردم تا اگر کسی خواست وارد شود، من فرصت داشته باشم تا او بتواند آن در را بشکند، من بتوانم به خودم برسم. (خنده‌ی حضار) یک در آهنی دیگر نیز گذاردم جلوی اتاق دیگری که به اتاق من متصل بود. یک در آهن را سفارت ژاپن که در این خانه مدت‌ها نشسته بود، استفاده کردم و یک در دیگر را من خریدم

و در جلوی اتاق دیگر گذاردم و هیچ کس نمی‌تواند بیاید. حالا وارد شدند. دسته‌ی غارت‌گر آن چه گفته‌اند، رفتند خانه‌ی پسر من، پایین و خانه‌ی پسر دیگر که بالا بود. هر چه بود بردند. و حالا آمده‌اند می‌گویند یک قالی گرفته‌اند. آقا تازه این قالی را مفت به کسی نمی‌دهد و هر کس برده، پولش را می‌گیرد. اما اشیایی که در آنجا بود، اعلام جرم می‌کند که چرا اشیای دولت را آنجا گذاشتی تا ببرند. در آن اتاق خودم و اتاق مجاور، یک صندوق آهنی داشتم که آن صندوق آهنی را یک آدم با خدایی بفرستد ظرف بیست ساعت اگر بدون چلنگر توانست آن را باز کنید؟

و طاقچه‌ای پهلوی تخت خواب من بود.

اولاً یک اسنادی از خانواده‌هایی، دولتی نبود که اگر می‌بردیم، روزی در شورای امنیت دال بر حقانیت ایران بود. حالا چنین اسنادی در دفتر نخست‌وزیری باشد؟ و چنین اسنادی باشد و باقی بماند؟ این‌ها اسنادی بود که از خانواده‌هایی به من رسیده که آن اسناد به خط و امضای بعضی‌ها به «اسمات» رسیده بود و نوشته بودید راستش که این کار را بکند.

حالا این اسناد مال دولت بود؟ و باید در نخست‌وزیری باشد؟ نه مال خودم بود و خود صلاحیتم در نگاه‌داری این اسناد بیش‌تر از دیگران بود.

یک اسنادی هم بود که ما این‌ها را راجع به انتخابات از وزارت کشور، اصلش را گرفتند و ۲۰۰ عکس برداشتیم. کی برداشت؟ شهربانی. الان هست. بپرسید عکس این اسناد هم، با ورقه‌ی مثبت و منفی این اسناد هم، جزء اسناد رسمی مال انتخابات در وزارت کشور، همه‌ی آن هست و عکس رأی دیوان بین‌المللی برداشتیم که اگر دولت وارد و در ماهیت شود، ما که در دیوان لاهه رفتیم، دعوایمان مثل همین دعوای حالا، روی صلاحیت بود و نتوانستم از آن اسناد استفاده کنم.

آن اسناد مربوط به ماهیت بود. اگر ما روزی محکمه‌ی لاهه را قبول کنیم، قضاوت و دولت ایران به انگلیس بنویسد و قبول کند این دیوان حق قضاوت دارد. آن وقت به ماهیت وارد می‌شویم و اسناد مورد استفاده قرار می‌گیرد. این اسناد حاکی بود که به مجلس دهم که قرارداد را تمدید کرد، نماینده‌ی ملت نبودند.

اما آن اسنادی که از خانواده‌ها به من رسیده بود، من آن‌ها را نگاه داشتم که روزی در دعوا از آن استفاده بکنیم.

نامه‌های دیگری که در طاقچه‌ی پهلوی تخت خواب من بود، مذاکراتی بود که با هندرسن کرده بودیم و این مذاکرات مخفی بود. نمی‌توانستم بدهم به نخست‌وزیری تا قبل از حل قضیه‌ی نفت از آن استفاده شود.

یک بعد از ظهر همان روز که خواستند مرا از بین ببرند، من اطمینان داشتم کسی آن صندوق را نمی‌تواند باز کند. در آن صندوق گذاشتم. وقتی که وارد شدند به خانه، این در را شکستند و هر چه خواستند کردند و همین عینک پهلوی تخت خوابم بود که آن افسر جوان‌مرد در باشگاه افسران به من داد.

آقا اسنادی را که مردم به من داده‌اند، مجبور نبودم به دولت بدهم و یک اسنادی بود و چند فقره سند بود. تمام عکس‌برداری شده بود. در اداره‌ی نفت هم یک نسخه هست و همه‌ی این‌ها را از نظر مصالح مملکت غفلت نکردیم و یک دستگاه از این را در آلبومی که همه‌ی آن‌ها مرتب هست، در بانک ملی گذاشتم و حالا می‌خواهند به من اعلام جرم کنند کلید آن را به دادستان دادم و دادستان آقای دکتر اخوی بود.

پس چیزی را که من به دستگاه دولتی ندادم، آن کاغذهایی است که از خانواده‌ها به من رسیده بود.

در این موقع که ساعت سه و ربع بعد از ظهر بود، جلسه ختم و به بعد از ظهر موکول شد.

ساعت سه و سه ربع بعد از ظهر، مجدداً جلسه‌ی دادرسی آقایان دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی به ریاست آقای سرلشکر مقبلی و دادستانی آقای سرتیپ آزموده رسمیت یافت.

رئیس: «آقای دکتر مصدق اگر بیانات شما بقیه دارد، بفرمایید.»

آقای دکتر مصدق در حالی که از جای خود بلند شده بود، خواست به بیانات صبح خود ادامه دهد. ولی آقای رئیس دادگاه تذکر داد که بنشینید. آقای دکتر مصدق به جای خود نشستند و به بیانات صبح خود این طور ادامه دادند.

راجع به سرگرد خسروانی که آن مرد اظهار کرد که من به ایشان گفته‌ام ایشان را حتماً ظرف دو روز محکوم کند، باید پرسید ایشان چه کاره بودند. اول باید پرسید ایشان چه کار می‌کردند؟

سرگرد خسروانی، رئیس باشگاه تاج، سرگرد خسروانی تاج، آن عده ورزش‌کاران باشگاه را در روز ۹ اسفند به جلوی خانه اعلی‌حضرت برد و در همان جا وقتی که من با اتومبیل خود حرکت کردم به منزل خود بروم، و تفصیل این قضیه این است که صبح روز شنبه، آقای وزیر دربار آمدند منزل من و به من گفتند امروز اعلی‌حضرت تشریف می‌برند. هیچ کس نباید مطلع شود.

البته سه روز قبل از آن، خود اعلی‌حضرت فرموده بودند که با اتومبیل به کرج و از آنجا به کرمانشاه می‌روند. تا صبح شنبه آقای وزیر دربار آمدند گفتند بیاید نهار را با اعلی‌حضرت صرف کنید و یک و نیم بعد از ظهر هم هیأت وزرا بیایند.

بالآخره تذکره‌های مسافری را هم آوردند دادند و ما هم چکی از بانک که به دلار بود، گرفتیم و حاضر کردیم. ساعت ده، اعلی‌حضرت تلفن فرمودند «من دو نیم بعد از ظهر می‌روم و شما بیایید آنجا.»

برای ظهر بنده رفتم به حضور اعلی‌حضرت. هیأت وزیران هم قرار شد تذکره‌ها، که امضای سفارت‌خانه‌ها می‌رسد، بردارند و بیایند آنجا.

اعلی حضرت فرمودند که هیأتی از مجلس آمدند این جا که نگذارند من بروم. من می خواهم آنها را ببینم و بروم. عرض کردم آنها را ببینید که چه می گویند.

تشریف بردند هیأت را دیدند و فرمودند «اخوانم چون نمی دانند من می روم، من بروم آنها را ببینم. و بعد هیأت وزیران بیایند تا من آنها را ببینم. طبق فرموده‌ی ایشان، هیأت وزیران آمدند و من عرایضی کردم و اعلی حضرت فرمایشاتی فرمودند و به سرسرا که آمدم، دیدیم آقای بهبهانی با آقای نوری اینها رفتند در اتاق کوچک و اعلی حضرت تشریف بردند بالا. ما آنجا بلاتکلیف ماندیم برویم یا بمانیم. به آقای پیرنیا گفتیم. چون قرار بود ما آنجا بمانیم تا موقعی که اعلی حضرت تشریف ببرند تا تشریفات را به جا آوریم.

من بلاتکلیف ماندم. توسط آقای پیرنیا پیغام دادیم. فرمودند کاری با هیأت وزیران ندارم. بروند.

اول کسی که آمد از عمارت خارج شود، من بودم. من به وسط بین عمارت و در که رسیدم، دیدم صدای قیل و قال در جلوی در شنیده می شود. تعجب کردم. زیرا صبح، وقتی که رئیس دربار گفت کسی نباید بداند امروز اعلی حضرت باید تشریف برند، اول تیمسار بهارمست را خواستم و به او گفتم شما مراقب باشید که در کاخ اعلی حضرت یک وقت اشخاص ناشایسته و مجهولی نباشد تا مبدا طوری که مثل روز امجدیه بشود و اسباب خجالت فراهم شود. گفت چشم. ایشان رفت. حاکم نظامی و رئیس شهربانی را خواستم. همین دستور را دادم. به این هم قناعت نکردم. رئیس کلانتری را خواستم. همین دستور دادم. با وجود این، من انتظار نداشتم جلوی خانه‌ی اعلی حضرت جمعیتی باشد و خدای نخواست، ایشان خارج شوند و حادثه‌ای روی دهد و اگر چنین حادثه‌ای خدای نکرده روی می داد، سوء قصد بود و طبق ماده‌ی ۱۳۷، من محکوم به مجازات اعدام می شدم.

در آن وقت کسی آمد جلو. گفتم جان من راه دیگری هست که من از آن بروم. گفت ای به چشم. با

یک محبتی، با یک صمیمیتی گفت چشم. این کی بود؟
صادق خان، شوهر اعلی حضرت. فامیل او را نمی دانم.

یکی از حضار گفت «امیرصادقی» آقای دکتر مصدق گفت:

بله. امیرصادقی. خدا طول عمر به شما بدهد.

عرض کنم دو نفر آدم پهلوی پله ایستاده بودند.
صادق خان یکی از آنها را صدا کرد و گفت کلید را بیاور.
او هم آورد. در شمالی کاخ والا حضرت شمس را باز
کرد.

گفتم برو اتومبیل را بیاور تا بروم. در این مدت، تا
آنها که از باشگاه تاج و زورخانه‌ی خیابان سیروس
آمده‌اند به آنجا برسند، من سوار شدم و رفتم.

این مقدمه بود برای این که سرگرد خسروانی باید
سر خدمتش باشد. نه این که آن جمعیت را ساعت
سه بیاورد در منزل من.

این مسأله سبب شد که من بگویم سرگرد
خسروانی را توقیف کنند. کی باید او را توقیف کند؟
حکومت نظامی. حکومت نظامی ایشان را توقیف کرد.
هر چیزی دو دلیل دارد. یکی عقلی و دیگری نظری.

به دلیل عقلی، سرگرد خسروانی را که توقیف
کردند، برادر او، شهاب خسروانی، وکیل مجلس، با
وکلاهی موافق دولت یکی بود. آمد پهلوی من. گفت
برادرم را آزاد کنید. همان شب گفتم آقای شهاب
خسروانی. شما نماینده‌ی مجلس هستید و این
سرگرد خسروانی، برادر شما است. ولی این سرگرد،
یک کار خلاف قانونی کرد. این را به شما قول می‌دهم
هیچ کاری او را نکنیم. ولی چند روز توقیف باشد. بعد
مرخص خواهد شد.

حالا آقایان تحقیق کنید. شهاب خسروانی حاضر و
بنده هم حاضر هستم. حالا این سرگرد آمده و نسب
داده است که من پیغام داده‌ام ظرف دو روز ایشان را
محکوم کنید.

اگر من چنین آدمی بودم، تمام آن اشخاص که می‌آمدند در خانه و از دیوار آمدند بالا و در را شکستند، محکوم می‌کردم. ولی همه معاف شدند. کسی گرفتار نشد. فقط یکی یا دو نفر به حبس ۵ تا ۶ ماه گرفتار شدند که اسم آنها را نمی‌دانم. این عمل باعث شد که همه با من بد شوند. که چرا این‌ها را مجازات و سیاست نکرد.

به دو محکمه نفرستادید. حالا رئیس محکمه کی بود؟ سرهنگ هشترودی. رئیس محکمه همه را معاف کرد و هیچ یک گرفتار نشدند. اگر من اعمال نفوذ می‌کردم، خوب بود. به او دستور می‌دادم شما او را بخواهید و بپرسید من حتی پیغام برای او داده‌ام. من جسارت نمی‌کنم که آن مرد بر خلاف واقع گفته. ولی عقیده‌ی خودم را می‌گویم و جز این نیست.

ایشان، آقا به من نسبت بی‌ایمانی دادند و گفتند این دکتر مصدق ایمان ندارد. می‌خواهید قبول کنید، می‌خواهید نکنید.

ما برای ایمان با ملت قیام کردیم. به من نسبت بی‌ایمانی داد. ولی خلوص عقیده و ایمان من و همکارانم سبب شد که مراجع بین‌المللی ما را ذی‌حق بدانند و به من و دوستانم فرصت داد که در قطع نفوذ سیاست‌های خارجی قیام کنیم و بساط حکمرانی آنها را برچینیم. گزاف نیست اگر بگویم قیام ملت ایران، سیاست استعماری را در خاور میانه متزلزل ساخت. اکنون سؤال می‌کنم اگر ایمان نبود، می‌توانستیم این موفقیت را حاصل کنیم؟

والله خیر. تمام این کارهای ما از روی ایمان بوده و مردان با ایمانی بودیم که در خدمت به وطن، از همه چیز خود گذشتیم. وضع من در بسیاری از جهات، با یک مردی بی‌شبهت نیست. من هم سال‌خورده و در گذشته به وطن خود خدماتی کرده‌ام. من هم در این آخر هم روی کرسی اتهام نشست‌ام و شاید هم مثل او محکوم شوم. ولی یک فرق بین او و من هست. که او به جرم همکاری با دشمن محاکمه و محکوم شد من

اگر محکوم شوم، به گناه مبارزه با دشمن ایران و به دست عمل بیگانه. و آن مرد مارشال پتن است. مارشال پتن در فرانسه، به دست ملت فرانسه برای همکاری با دشمن محکوم شد.

همه چیز ما، همه اختلافات، مابه‌الاشتراک است. من و او یک مابه‌الاشتراک داریم. و مابه‌الاشتراک این است که من سال‌خورده هستم و او هم سال‌خورده بود. بنده خدماتی کرده‌ام و او هم خدماتی کرده بود. او محکوم شد و بنده هم ممکن است محکوم شود. ولی فرق ما این است که مارشال پتن، برای همکاری با دشمن محکوم شد و من برای مخالفت با بیگانگان و خدمت به ملت ایران.

این بود عرض من و بیش از این هم عرضی ندارم.

از خوانندگان گرامی به خاطر بروز اشتباهات تایپی ناخواسته پوزش می‌طلبم.

طه کامکار

<http://www.chieftaha.netfirms.com>